

میراث

گزیده تاریخ ادبی و علمی خوزستان

(قرن اول تا ششم هجری)

لفته سواری

1388

عنوان:	صفحه
پیشگفتار.....	6
بخش اول: جغرافیایی تاریخی خوزستان.....	7
بخش دوم: تاریخ ادبی و علمی خوزستان.....	23
1- عبدالحمید کاتب (75-132 هجری).....	24
2- ابوالفضل محمد بن احمد بن عبدالحمید کاتب.....	25
3- محمد بن سیرین میسانی (31-110 هجری).....	28
4- خربت بن راشد (42 هجری).....	29
5- یزید بن مغفل جعفی (61 هجری).....	29
6- عبدالله بن مقفع بن مبارک (106-143 هجری).....	30
7- ابونواس حسن ابن هانی (133-196 هجری).....	31
8- دعبل خزاعی (148-264 هجری).....	36
9- ابویوب سلیمان مخلد مورانی (154 هجری).....	38
10- محمد بن قاسم بن سلیمان ضریر (191 هجری).....	39
11- ابن سکیت الدورقی (186-246 هجری).....	40
12- جبرئیل بن بخت یسوع (155-213 هجری).....	44
13- ابن ماسویه (172-241 هجری).....	46
14- ابوزید حنین عبادی (194 هجری).....	50
15- مدرسه گندی سابور (120-215 هجری).....	55
16- سهل بن هارون میسانی (215 هجری).....	61
17- آل بخت یسوع (قرن دوم هجری).....	62
18- دارالحکمه (201 هجری).....	66
19- ابولال مرداس تمیمی (61 هجری).....	67
20- ابو عبیده تمیمی (160 هجری).....	70
21- ابن طباطبَاء، دیباج (199 هجری).....	71
22- منصور شببانی، ابوالسرایا (199 هجری).....	72

تقدیم:

به پدر و مادرم،
آنان که چگونه بودن را به من ارزانی داشتند.

بخش اول نوشتار حاضر به جغرافیایی تاریخی و بخش دوم به تاریخ ادبی و علمی خوزستان قرن ششم پرداخته است. مطالب جغرافیایی تاریخی خوزستان بر اساس متن کتاب نزه المشتاق فی اختراق الأفاق شریف ادریسی می باشند، کتاب ادریسی از متون کهن عربی جغرافیایی تاریخی قرن ششم است. ادریسی اطلاعات جغرافیایی اقالیم هفتگانه جهان عصر خود را گردآوری و در هفت فصل مجزا نزه المشتاق شرح داده است. بخش اول این نوشتار خواننده را قادر می سازد که متن نوشته های ادریسی در باره شهرها و نواحی خوزستان را با متن نوشته های جغرافیایی تاریخی ابن خردادبه، یعقوبی، ابن رسته، ابن فقیه، ابن فضال، اصطخری، ابن حوقل، مقدسی، ناصر خسرو، ابن بلخی در زیر نویس مقایسه کند و میزان سندیت و قوت مطالب نزه المشتاق در باب خوزستان را ارزیابی نماید.

بخش دوم محتوی گزیده تاریخ ادبی و علمی خوزستان از قرن اول تا قرن ششم هجری است، که در آن مختصراً به سرگذشت بزرگان و جایگاه ادبی و علمی شخصیهایی پرداخت شده که در عصر شکوفایی و دوره طلایی مسلمانان در خلال شش قرن خدمات ارزنده و موثری به جهان اسلام و بویژه مذهب تشیع و همچنین دانش بشری ارزانی داشته اند.

کلیدواژه ها: شریف ادریسی، نزه المشتاق، جغرافیایی تاریخی، الفهرست، صورة الارض، احسن التقاسیم، ابن خردادبه، یعقوبی، ابن حوقل، ابن ندیم، مقدسی، عبد الحمید کاتب، ابن سیرین، ابن مقفع، ابونواس، دعل خزاعی، ابن سکیت، یخت یسوع، هارون میسانی، دارالحکمه.

- 23- صاحب الزنج (205-270 هجری).....72
- 24- میمون القداح الأهوازی (227 هجری).....73
- 25- حسین الداعی (260 هجری).....79
- 26- حمدان قرمط (260 هجری).....80
- 27- عبدان الکاتب (260 هجری).....83
- 28- ابو علی جبایی (235 هجری).....86
- 29- عبیدالله المهدی (251 هجری).....88
- 30- سهل تستری (203-283 هجری).....89
- 31- حسین منصور حلاج (244-309 هجری).....91
- 32- ابوعیسی بن لاوی (45 هجری).....93
- 33- ابن جمهور (210 هجری).....94
- 34- حسین بن سعید اهوازی (180-290 هجری).....94
- 35- علی بن مهزیار (125-254 هجری).....107
- 36- ابراهیم بن مهزیار (195-260 هجری).....111
- 37- جعفر بن احمد مروزی (274 هجری).....112
- 38- حسن بن عبدالله عسکری (293-382 هجری).....112
- 39- ابوهلال عسکری (325-395 هجری).....117
- 40- ابوالحسن بن صلت (317 هجری).....118
- 41- ابن هیشم (354-430 هجری).....119
- 42- علی بن عباس مجوسی (343 هجری).....123
- 43- رابعه بنت کعب (قرن چهارم).....125
- 44- احمد بن کرنیب (360 هجری).....125
- 45- ابوعلی بن ابراهیم (362-446 هجری).....126
- 46- ابومحمد بن خلاء (360 هجری).....128
- 47- میمون بن البخت (قرن پنجم هجری).....128
- 48- ابوسعید تستری (439 هجری).....129

کم ارتفاع و خاک نیکویی است، که بسیار گسترده و ثروت فراوان و هوای سالم دارد، آنجا دشت وسیعی است که آب فراوان و شهرهای آباد زیادی دارد. از آن جمله اهواز، عسکر مکرم، تستر، جندی سابور، سوس، رامهرمز، مسرقان، سرق، ایدج، بیان، جبی، بصنا، سوق سنبل، مناذر الکبری و

فواصل میان شهرهای واسط و بصره و بغداد و اهواز هر یک پنجاه فرسنگ است، از واسط تا بغداد و تا کوفه و تا بصره و تا حلوان و تا اهواز پنجاه فرسنگ است. پس شهر واسط، وسط عراق نیست (مقدسی، 106). از شهرهای اهواز آنچه را من (مقدسی) شناخته ام: نهر تیری، مناذر الکبری، مناذر الصغری، سوق الأربعاء، حصن مهدی، بایسان، دورق، وسنه، جبی هستند. اهواز کوره ای است که کور ویران و قدیمی مناذر الکبری و نهر تیری و بلد را در بر می گیرد این کور در قیام زنج به رهبری مربع ویران شدند. موقعی که از نهر رَیان می گذشتیم، بناهای شگفت انگیز دیدم که گفته می شود از دجله تا نهر خوزستان امتداد دارند. اهواز از بصره مهم تر بوده است، و هنوز هم مردم با کاوش زمین گنج ها و ظرف های مسین و جز آن را از زیر آوارها بیرون می آورند (مقدسی، 312). مردم اهواز درباره صحابه دو فرقه هستند ولی اکثریت معتزله هستند (اصطخری، 91). اهواز انبار بصره و بار انداز فارس و اصفهان است، قیسریه هایی نیکو و نانوائی های پاکیزه و لبنیات خوبی دارد، مرکز گرد آمدن خز و دیبا است، کالاهای و اموال بسیار بدانجا وارد میشود، اهواز پناهگاه و استراحتگاه بازرگانان و آبشخوری آباد برای رهگذران است که در سراسر اقالیم و شهرها پراوازه می باشد. اگر اهواز مگس نداشت، زمستان و پائیزی و بهارش نیکو می بود. با این همه، آنجا برای کسانی که کمبود پوشاک دارند خوب است (مقدسی، 314). در اهواز همچون بغداد، نهرها در بالای شهر شاخه شاخه شده و در پائین شهر در جایی به نام کارشنان یکی می شوند، کشتی ها از همینجا برای بصره کالا بارگیری می کنند. آسیاب های شگفت آوری بر نهر اهواز هست. اهواز مثل شهر رمله فاسطین در دو کرانه قرار دارد، جامع و اکثر مغازه ها در کرانه شرقی قرار دارند و سمت غرب آن جزیره ای است که همچون فسطاط مصر، بستر رودخانه از پشت آن می گذرد. میان دو کرانه شهر اهواز پلی آجری قرار دارد، در کنار پل و مشرف بر نهر مسجد زیبایی هست. عضدالدوله دیلمی این پل و مسجد را نوسازی کرد. روی این نهر دولاپ های بسیار هست که فشار آب آنها را می گرداند و ناعوره خوانده می شوند. سپس آب در کانال ها که در بالا احداث شده جاری می شود. بخشی از آب آنجا به حوضهای شهر و بخشی به باغات می ریزد. بستر رودخانه نیز از پشت جزیره به یک سد سنگی بر می خورد که آن سد موجب بازگشت آب وتشکیل دریاچه می شود آب بعد از عبور از فواره های شگفت انگیز به سه جویبار می ریزد که آنها برای آبیاری کشتزارها به سمت روستاها میروند، اگر این سد نبود، اهواز آباد نبود، چون در آنصورت امکان بهره برداری از آب فراهم نمی شد. سد دریاچه هایی دارد که هنگام افزایش آب آنها را باز می کنند و گرته اهواز در آب غرق می شد. صدای آب سرازیر شده از سد در بیشتر وقت سال آدمی را از خواب باز می دارد و در زمستان غرغشش بیشتر است زیرا که آب آن از باران است واز برف نیست. نهر مسرقان نیز از پائین شهر اهواز میگذرد، مسرقان در بیشتر وقت سال خشکیده است، آب آنجا در هوردورق می ریزد. اهواز با وجود این نهرها رونق دارد، در میان شهر اهواز همانند بغداد کشتی ها رفت و آمد دارند (مقدسی، 315). خراج اهواز پنجاه هزار هزار درهم است (ابن خردادبه، 48). خراج اهواز در سال 358 سی هزار هزار درم است (ابن حوقل، 259؛ مقدسی، 321).

بخش اول^۱

اهواز بخشی از جلگه حاصلخیزی است^۲ که در سمت شرقی دجله و دریای عبادان قرار دارد. اهواز منطقه وسیع و ناحیه ای زیباست که سایر نواحی به آن منسوب هستند، در آنجا بازارها و مغازه ها وساختمانهای بهم پیوسته و ارزاق فراوان و انواع محصولات هست. شهرنشینان اهواز توانگرند و اموال و کالای فراوان و پیشه درآمدزا و زندگی مرفه و بارونق دارند. اهواز^۳ مرکز خوزستان است، آنجا دشتی

^۱ . مطالب از بخش ششم اقلیم سوم کتاب نزهة المشتاق شریف ادریسی (493 هجری) استخراج گردید.

^۲ . این اقلیم در گذشته اهواز خوانده می شد و نیز بنام سبع الکور شناخته می شود (مقدسی، 311). حدود آن در شرق فارس و اصفهان است. رود طاب از میان خوزستان و فارس می گذرد و تا مهریوان ادامه می یابد، پس از آن دورق و مهریوان در کنار دریا قرار دارند. حدود غرب آن رستاق واسط و مسکن راسبی است و در شمال آن صیمره و کرخه و لور واقعند. حدود خوزستان پیوسته به کوهی است که تا اصفهان ادامه دارد (اصطخری، 88؛ ابن حوقل، 249). خوزستان اهواز، عسکر مکرم، تستر، جندی سابور، سوس، رامهرمز، سرق را در بر می گیرد، شهرهای آنجا دورق، نهر تیری، حومه زط، حومه بنیان، سوق سنبل، مناذر الکبری، مناذر الصغری، جبی هستند (اصطخری، 89؛ ابن حوقل، 252؛ مقدسی، 331).

کلمه خوزستان بمعنی سرزمین قلعه ها و دژهاست « www.wikipedia.org ». ماحوزا و کرخا و کوخه در زبان آرامی به یک معنی (المدينة و الحصن) بکار رفته اند (یعقوب اوجین منا، 353). کلمه خوزستان بمعنی کشور خوزها (قلعه ها) است و خوز را بصورت هوز و حوز نیز می نوشتند و جمع هوز در زبان عربی اهواز است که نام کرسی ایالت خوزستان است. و در آغاز امر نام آن سوق الأهواز بوده و الأهواز مختصر آن است. این ایالت که از استانهای کشور ایران است عربستان (در دوره صفویه) نامیده می شود و نام خوزستان از زمان رضاشاه معمول شده است. (لسترنج، 251). بلاد عیلام را اعراب بلاد الاهواز گویند (رفائیل بابوسحاق؛ 50). یکی از چهار مدارس لاهوتی نصاری در قرن چهارم میلادی مدرسه اهواز بود. اهواز و کرخ سلوخ از شهرهایی بودند که در آنجا نصاری توسط شاپور کافر قتل عام شدند (رفائیل بابوسحاق؛ 145).

^۳ . اهواز سرزمین گسترده ای است و هفت کوره را در بر می گیرد (ابن خردادبه، 48). تمام رودها و نهرهای اهواز قابل قایق رانی هستند و حمل و نقل میان بیشتر شهرهای این بلاد از طریق رودها و نهرهای مزبور صورت می گیرد. اهواز مرکز راههاست و مسافری که از بصره به اهواز از راه خشکی یا از راه نهر عضدی سفر می کرد. راه خشکی از میان زمینهای باتلاقی عبور می گذرد، بعد از عسکر جعفر در نقطه روبروی ابله، شهر بیان قرار دارد و پس از آنجا بعد از گذشت از زمینی صبیحه، حصن مهدی واقع است، بعد از آنجا سوق الأربعاء و بعد از آن اهواز قرار دارد (اصطخری، 95؛ مقدسی، 322). در سراسر آن آب جاری فراوان هست و جایی وجود ندارد که در آنجا از آب چاه استفاده کنند (اصطخری، 90؛ ابن حوقل، 253). واسط از آن جهت نام گرفت، چون آنجا میان قصبه های عراق و اهواز می باشد.

از اهواز عبور می کند و به رود سدره⁶ منتهی می شود و در محل حصن مهدی به دریا می ریزد. از رودخانه تستر رودی بنام رود مسرقان⁷ جدا می شود، مسرقان به سوی غرب جریان می یابد و به عسکر مکرم منتهی می شود. عسکر مکرم پل بزرگی بر رود مسرقان دارد که از حیث اندازه به بزرگی بیست کشتی است، از عسکر مکرم⁸ تا اهواز سی میل از طریق رودخانه است. در موقع مد که حداکثر آن در اول هر ماه است، کشتی ها در مسرقان رفت و آمد می کنند و در موقع جزر که ارتفاع آب کاهش می یابد، کشتی ها متوقف می مانند. آب رود مسرقان به هدر نمی رود بلکه تمام آن جهت آبیاری مزارع نیشکر و حبوبات و نخیلات و باغات و سایر کشتزارها [393] به بهره برداری می رسد. رودخانه طاب در جنوب خوزستان جاری است. این رودخانه مشخص کننده مرز و حدود خوزستان و فارس است. آب همه رودخانه های خوزستان در محل قلعه مهروبان و حصن مهدی به دریا می ریزد، قلمرو خوزستان از دریای فارس زاویه ای کوچک است که حد فاصل مهروبان تا نزدیکی سلیمانان در پایین عبادان⁹ را در بر می گیرد. سرزمین خوزستان سراسر دشت و ماسه ای است، آنجا کوه ندارد،

⁶. نهري که از تستر می گذرد، همان است که از پشت عسکر مکرم گذشته و به طرف اهواز جریان می یابد. این رود در حصن مهدی به نهر سدره می پیوندد و به دریا می ریزد(اصطخری، 89). نهر اهواز در پایین اهواز بقدری پهن می شود که جلز و مد دریا به آن می رسد، اینجا همان قسمت پایین رودخانه سدره است(ابن حوقل، 192).

⁷. رود مسرقان قبل از سد تستر از دجیل جدا می شود و به دریای شرقی[ابن رسته: دریای بصره وفارس] می ریزد(ابن خردادبه، 151؛ ابن رسته، 90). چون تستر در مکان مرتفعی از زمین است رودخانه از آنجا جاری می شود و از پشت عسکر مکرم می گذرد تا حصن مهدی جریان می یابد در آنجا به رود سدره می پیوندد و به دریا می ریزد. رود مسرقان نیز از ناحیه تستر جاری می شود که به عسکر مکرم منتهی می گردد، در آنجا پل بزرگی بر آن است و حدود بیست کشتی بزرگ در آن رفت و آمد می کنند مسافت آنجا هشت فرسخ است که شش فرسخ راه در آب طی کردیم و بقیه راه خشک بود(اصطخری، 89؛ ابن حوقل 253). از آنجا تا اهواز شش فرسخ بر روی آب در حرکت بودیم، سپس از قایق بیرون آمده چهار فرسخ باقیمانده را در بستر خشک و بی آب همان نهر مسرقان ادامه دادیم(ابن حوقل، 253). نهر مسرقان تا انتهای بلاد ادامه می یابد، اما در طول سال خشک است، آب آنجا در هوردورق می ریزد(مقدسی، 315).

⁸. عسکر کوره بزرگی است که سه رودخانه از اطراف واز میان آن می گذرد، رستاق مسرقان در آنجاست. شهرهای آن زبدان، سوق الثلاثاء، حبک، ذوقرطم، برجان، خان طوق، سوق العسکر، یوم الجمعه است. خان طوق شش ناحیه دارد به نام روزهای هفته که بازار در هر روز در یکی از نواحی برپا است(مقدسی، 311).

⁹. حدود جنوبی خوزستان از مرز عبادان در کنار دریا تا زاویه ای است بین مهروبان و سلیمانان که انتهای دریای فارس است، دجله بعد از گذر از شهر بیان به دریا می ریزد(اصطخری، 88). سلیمانان در نزدیکی عبادان در ساحل دریای فارس در نوار مرزی خوزستان و فارس است (اصطخری، 90؛ ابن حوقل، 253). ناصر خسرو در سال 438 آنجا را دیده و می گوید: به عبادان رسیدیم و مردم از کشتی بیرون شدند و عبادان بر کنار دریا نهاده است چون جزیره ای که شط آنجا

مناذرالصغری، قرقوب[392]، طیب، کلیوان، نهرتیری، متوث، بردون، کرخه⁴، ازم، سوق الآربعاء و حصن مهدی در ساحل دریا، الباسیان، سلیمانان را در بر می گیرد.

در سرزمین خوزستان آبهای جاری و رودخانه های سرسبز و رودهای پر آب هست. بزرگترین رود آنجا رود تستر است که دجیل الأهواز⁵ نام دارد و آن رودخانه شگفت انگیزی است که سرچشمه های آن از کوه های ناحیه لر است که بر آن شاذروان قرار دارد که سابورشاه دستور ساختنش را داد. و آن از عجایب مشهور است که آن را در بالای تستر و در طرفین ساحل، بسیار مستحکم و مرتفع بنا کرد. و در دل رودخانه، در آن سد مستحکم با سنگهای عظیم و ستونهای حجازی قرار داد و آن سد را با طرفین ساحل هم سطح کرد و آب در پشت سد هم تراز سطح تستر قرار گرفت. تستر در سطح پایینی از زمین مرتفعی قرار دارد و آب در طرفین آن جاری است. این رود از پشت عسکر مکرم می گذرد و

⁴. شهر کرخه[اصطخری: کرخا] نزدیک سوس، به مسافت اندکی بالای آن تپه ها در جانب راست یعنی جانب غربی، رود کرخه [ابن حوقل: دجله الهوزا] واقع است، آبادی نیکو و کوچک است، بازارشان سوق الأحد است آنجا از نهر می آشامند، قلعه و باغها دارد. دیگر شهرهایش نیز دلگشا و آبادند، همه اراضی کرخا پر از نهرهای آب جاری است(اصطخری، 92؛ ابن حوقل، 251؛ مقدسی، 312). بیروت بزرگ و پرنخلستان است و در گذشته آنجا را بصره صغری می خواندند، بیروت قصبه کوره بوده من آنرا از دور، هنگامی که از بدان به سوی بصره می رفتم، دیدار کردم. از جندی سابور تا سوس یک مرحله است، از جندی سابور تا بیروت یک مرحله و از آنجا تا سوس نیز یک مرحله است، از بیروت تا بدان یک مرحله است (مقدسی، 312). کرخا در زبان آرامی به معنی المدینه و الحصن است(یعقوب اوجین منا، 123).

⁵. رود اهواز دو سرچشمه دارد، یکی از سرچشمه آن از اصبهان است. این شاخه از سد تستر و عسکر مکرم و جندی سابور می گذرد، پل مسرقان به طول 563 قدم بر آن قرار دارد. سرچشمه دوم نهر اهواز از همدان است، این شاخه از سوس می گذرد که در آنجا به آن رود هندوان گویند. این دو شاخه پس از گذشتن از مناذر کبری و صغری به هم می پیوندند و یک رودخانه می شوند، که به آن دجیل الأهواز می گویند. این رودخانه پس از عبور از شهر اهواز در محل حصن مهدی به دریای فارس[ابن رسته:دریای بصره وفارس] می ریزد(ابن رسته، 90؛ یعقوبی، 361). آب اهواز از غرب سرازیر می شود، شاخه ای از آن از کوه عظیم و مرتفعی بنام خانان سرچشمه می گیرد. این شاخه بعد از خروج از خانان، بنام نهر اهواز خوانده می شود(ابن حوقل، 365). از دره ها و چشمه ها آب فراوان به سوی اهواز جاری می شود، این آب از اصبهان به تستر می رسد و از آنجا به مناذر کبری و از آنجا به شهر اهواز سرازیر می شود(یعقوبی، 274). در دره ها و چشمه های همدان در زمستان و تابستان آب جاری هست، بخشی از این آب به طرف سوس از توابع کور اهواز سرازیر می شود و از آنجا به دجیل، رود خانه اهواز می ریزد و به شهر اهواز می رسد(یعقوبی، 273).

عسکر مکرم پل و تجارت پر رونق دارد و ساکنانش از اقوام مختلف است، آنجا بازارها و ارزاق و صناعت و مزارع به هم پیوسته هست. در عسکرمکرم یک نوع عقرب به بزرگی برگ انقوزه هست که نوع زرد رنگ آنرا جرآره می گویند این نوع عقرب نیش کشنده دارد و کمتر کسی از نیش آن جان سالم بدر برده باشد. از عسکر مکرم تا تستر یک مرحله است و از عسکر مکرم تا رامهرمز دو مرحله است. شهر رامهرمز^{۱۲} شهر بزرگ و آباد است، در آنجا بازارها و مغازه ها و همچنین لباسهای ابریشمی

خوب، با ویژگیهای دیگر تجارتخانه های بزرگ و خردمندان سترگ دارند، بیشترشان با سوادند. دانشمندان را می بینی که تا ظهر در مسجد مشغول درس هستند. ولی ایشان با آلودگی به علم کلام خود از چشم مردم انداخته و با اعتزال گرایی از دیگر مسلمانان جدا شده اند. تا آنجا که اندرزرگران و عوام به ایشان بد می گویند. در آنجا بیماری هست که داروی آن زهر است و عقربی دارد که زهرش کشنده است. بیگانه در آنجا نمی تواند زندگی کند. من هنگام نماز عصر به آنجا وارد شدم و غروب از آن بیرون آمدم (مقدسی، 313). شهر دو ناحیه است، آنچه در سمت عراق بود آبادتر است، جامع و بیشتر بازارها نیز در آن است. میان دو کرانه را با قایقهایی دو پل ساخته و بهم متصل کردند. دیگر شهرها ی آنجا نیز در کنار نهرها هستند. آنجا نیز همچون مسرقان کارگاه های بافندگی دارند، بهتر است، خان طوق را نیز از شهرهای اهواز بشمریم (مقدسی، 314). در عسکرمکرم از ابریشم خام مقنعه و دستمال و پارچه می ساختند (مقدسی، 319). نهر مسرقان از میان عسکر مکرم می گذرد تا به اهواز می رسد که آخر نهر مسرقان اهواز است در عسکرمکرم بر رود مسرقان پل محکم و زیبایی از آجر و گچ هست که بسیار پهن است و در کنار آن بازار و مغازه ها و مسجد نیکویی قرار دارد (ابن حوقل، 253). در عسکر مکرم عقرب های کوچک هست که به اندازه ورقه انقوزه و زرد رنگ است که جرآره نام دارد، اگر کسی را نیش بزند آن فرد جان سالم بدر نخواهد برد. سم آن کشنده تراز هرگزنده دیگر است (ابن حوقل، 256). از عسکرمکرم تا ایذج چهار مرحله است و از عسکرمکرم تا اهواز یک مرحله است از اهواز تا دورق چهار مرحله است و از عسکرمکرم تا دورق حدود چهار مرحله است، از اهواز تا رامهرمز سه مرحله است. اهواز و عسکرمکرم در یک راستا هستند و با رامهرمز یک مثلث تشکیل می دهند، از عسکرمکرم تا سوق الاربعاء یک مرحله است (ابن حوقل، 259).

^{۱۲} اهواز و عسکر مکرم در یک راستا هستند و با رامهرمز یک مثلث تشکیل می دهند. گویند مانی را در رامهرمز به دار آویختند و به قولی در زندان آنجا جان سپرد (اصطخری، 93). رامهرمز قصبه ای بزرگ دارای بازارهای آباد و پر برکت جامعی نیز روشن و بسیار زیبا دارد. عضدالدوله دیلمی برایش بازاری ساخته که من به از آن ندیده ام، پاکیزه، ظریف، آینه کاری سنگ فرش و نقاشی شده است، دروازه ای بنام بازار یزازان دارد که زیبا هست. مردم از جوی ها و چاه ها می آشامند. جوی ها به نوبت از نهرهای بیرون شهر پر می شوند. نخلستانها و باغها، شهر را فرا گرفته است. مانند بصره و ری کتابخانه با موقوفات دارد. که کارمندان آن در خدمت واردان، کتابخوانان، کتاب نویسان هستند. ولی کتابخانه بصره بزرگتر، آبادتر، پر کتاب تر است، این دو کتابخانه را ابوعلی ابن سوار تاسیس کرد. در رامهرمز همیشه یک استاد علم کلام را به روش معتزلی درس می گوید و نمازگاه عید در کنار شهر در میان خانه ها افتاده است. شهری زیباست ولی مردم در شبهای تابستان از زیادی پشه نیاز به کله دارند (مقدسی، 316). سلطان بر آبادی های شهر دست انداخته، حومه

خوزستان به جز اطراف تستر سراسر دشت و غیر مرتفع است. مسرقان^{۱۱} شهری آباد و پر رفت و آمد است آنجا منابع درآمد فراوان دارد، بیشتر درختان آنجا نخل خرما است. مسرقان رطبی بنام طن دارد که اگر پس از خوردن آن، آب مسرقان آشامیده شود طعم و بوی خمر می دهد. گندم و جو و انواع حبوبات و از جمله برنج فراوان دارند، آنان برنج را آرد کرده و نان پخت می کنند و آرد برنج را برگندم ترجیح می دهند. در مسرقان نیشکر فراوان به عمل می آید و به نقاط دیگر صادر می کنند. سوس شهری بزرگ و پر رونق و متمایز است، ساکنان آنجا از اقوام مختلف است. سوس از مناطق شکرخیز است که محصولات فراوانی در آن تولید شده و به نقاط دیگر صادر می گردد و تا خراسان می رسد، در آنجا نوعی پارچه پشمی تولید می شود که خزعتیق نام دارد و منسوب به سوس است. در آنجا میوه فراوان است [394]. شهر عسکرمکرم^{۱۱} بزرگ و نیکو است، آنجا در کنار رودخانه مسرقان قرار دارد.

دو شاخ شده است، چنانکه از هیچ جانب بانجا نتوان شد الا با آب گذر کنند و جانب جنوبی عبادان خود دریای محیط است که چون مد باشد تا دیوار عبادان آب بگیرد و چون جزر شود کمتر از دو فرسنگ دور شود و گروهی از عبادان حصار خریدند و گروهی چیز خوردنی خریدند، دیگر روز صبحگاه کشتی در دریا برانندند و بر جانب شمال روانه شدیم و تا ده فرسنگ بشدند، هنوز آب دریا می خوردند و خوش بود و آن آب شط بود که چون زبانه ای در میان دریا می رفت و چون آفتاب برآمد چیزی چون گنجشک در میان دریا پدید آمد، چنانکه نزدیکتر شدیم بزرگتر می نمود و چون به مقابل او رسیدیم چنانکه بر دست چپ تا یک فرسنگ بماند بالا مخالف شد و لنگر کشتی فرو گذاشتند و بادبان فرو گذاشتند پرسیدم که آن چه چیز است گفتند خشاب، صفت او چهارچوب است عظیم از ساج، چون هیات منجیق نهاده اند مربع که قاعده آن فراخ باشد و سر آن تنگ و علو آن از روی آب چهل گز باشد و بر سر آن سفالها و سنگها نهاده، بعد از آن که آنرا با چوب به هم بسته و بر مثال سقفی کرده و بر سر آن چهار طاقی ساخته که دیدبان بر آنجا شود و این خشاب بعضی می گویند که بازرگانی بزرگ ساخته است، بعضی گفتند که پادشاهی ساخته است، و غرض از آن دو چیز بوده است. یکی آنکه در آن حدود که آن است خاکی گردنده است و دریا تنک، چنانچه اگر کشتی بزرگی به آنجا رسد بر زمین نشیند و شب آنجا چراغ سوزند در آبگینه، چنانکه باد در آن نتواند زد و مردم از دور ببینند و احتیاط کنند که کس نتواند خلاص کردن، دوم آنکه جهت عالم بدانند و اگر دزدی باشد ببینند و احتیاط کنند و کشتی از آنجا بگردانند. عبادان مسجدها و رباط های بسیار برداشته است (ناصر خسرو، 161).

^{۱۱} در مسرقان خرمایی (ابن حوقل: با مژه الكل] هست که اگر بعد از خوردن آن آب مسرقان نوشیده شود فرد دچار سرماخوردگی نمی شود (اصطخری، 90، ابن حوقل، 254). محصولات و مزارع آنان نخل، گندم، جو، باقلا است ولی بیشتر برنج است که آن را آرد می کنند و نان می پزند. اغلب غذای آنان نان برنج است که در طول سال مصرف می کنند و اگر کسی از آنان نان گندم بخورد شکم درد می گیرد و یا بمیرد (اصطخری، 254).

^{۱۱} مکرم سردار حجاج با سپاهش در اینجا فرود آمد و از محل خوشش آمد، بناهایی در آنجا ساخت و مردم به گردش جمع شدند و آنجا عسکر مکرم نام گرفت، میوه های خوشمزه، بازارهای روشن، نیکوهای بسیار، شیرینی های ارزان، نان

آن قبرها جاری است و گفته می شود که اگر کسی پایین برود آن سه قبر را خواهد دید. در تستر^{۱۴} پارچه ای با طرحی عجیب و ماهرانه تولید می شود، در گذشته پوشش خانه کعبه از پارچه تستر بود، امروزه این پوشش در عراق ساخته می شود. از عسکر تا ایذج چهار مرحله شرقی است، ایذج^{۱۵} شهر عجیبی است که در کنار کوه های متصل به اصبهان^{۱۶} قرار دارد، آنجا مغازه ها و کارگاه ها هست و اموال فراوان و داد و ستد پر سودی دارد. شهر جندی سابور^{۱۷} بلندتر از سطح زمین است، آنجا نیکو و

^{۱۴}. از تستر پارچه به سایر نقاط صادر می شود، در گذشته پوشش خانه کعبه در آنجا دوخته می شد(اصطخری، 92؛ ابن حوقل، 256). از تستر میوه بسیار صادر می گردد، بخصوص خربزه زرد آنجا شهرت دارد، تستر کوره ای پر میوه و انگور و اترج است. همه میوه های آنجا را به اهواز و بصره می برند با هر چه سعی کردم، من برای آنجا شهری نیافتم، زیرا که هر قصبه باید شهرهایی داشته باشد چنانکه یک فرمانده باید سرباز داشته باشد(مقدسی، 320). درهمه این سرزمین، خوش تر، و استوارتر و مهم تر از تستر نیست. نهر به دور آن می چرخد و نخلستان و باغها آنرا فرا گرفته است. بافندگان ماهر پنبه و دیبا در آن بسیارند. از همه شهرها برتر است، اعداد را در خود جمع و نزد جهانیان شهرت دارد. دربار آن گفته اند: بهشتی است که خوکان در آن می چرخند. باغ های آنجا پر از اترج و انار خوب و انگور و گلابی عالی و خرما هست، آنجا بهشت خوزستان است. دیبای آنجا را به مصر و شام می برند، اهالی آنجا مرفه هستند. از میوه و دیگر محصولات آنجا که مرس! مرا خوش آمده آنرا پسندیدم، بازارهایش هموار است با ویژگیهای دیگر، از خاور و باختر به دیدارش می آیند در تابستان آبی سرد دارد که در کاریز در زیرزمین روان است و جامعی لطیف دارند. گرما در آنجا سخت و دانش اندک است. نهر همچون خندق بر گرد آن است، پل دراز در سمت جندی سابور با قایق ها ساخته اند و جز آن راه ندارند. و در آن سوی دیگر اندکی ساختمان هست، جامع در بازار بزازان در میان شهر است، دم دروازه نیز بازار بزازی دیگر هست. بر سر پل گردشگاهی هست و گازران در آنجایند. هر کسی بخواهد با کشتی به عسکر برود باید یک فرسنگ پیاده راه پیماید. اطراف آنجا دیه هایی بزرگ هست ولی هیچکدام منبرندارند(مقدسی، 313). از تستر تا قریه الرمل یک مرحله است و از آنجا تا بصنا یک مرحله است از تستر تا جندی سابور یک مرحله و از آنجا تا سوس یک مرحله و از سوس تا قرقوب یک مرحله است و از آنجا تا طیب یک مرحله می باشد(اصطخری، 99).

^{۱۵}. ایذج مهم ترین شهر آن ناحیه است و توسط حاکم آنجا اداره می شود. مانند اسد آباد در کوهستان قرار دارد، برف بسیار دارد که به اهواز و حومه اش برده می شود. آب شرب اهالی از چشمه دره سلیمان است. کشت زارشان دیمی است و منابع آب دیگری نیز دارند. خربزه و محصولات دیگری هم در آنجا هست. شهر ایذج در گودی جا دارد(مقدسی، 317).

^{۱۶}. رستاق البران و قاعدان که کردها و اقوام دیگری از عجم در آن ساکن هستند، آنجا مرز اصفهان و اهواز است(یعقوبی، 275).

^{۱۷}. رودی که پل زاب بر آن است، آنجا از اصفهان سرچشمه می گیرد و به رود دجیل اهواز می ریزد(ابن خردادبه، 151). جندی سابور قصبه ای آباد و شهری کهن است، مرکز این سرزمین بود ولی اکنون ویران شده و به دست کردها افتاده و

تولید می شود و به نقاط دیگر صادر می گردد. از عسکر مکرم تا دورق چهار مرحله است، از دورق تا اهواز چهار مرحله است. شهردورق^{۱۸} آباد و پرجمعیت است، آنجا مغازه های فراوان هست. به دورق مدینه الرستاق نیز گویند. از آنجا تا بایسان دو مرحله غربی است. بایسان شهری نه چندان بزرگ ولی آباد است و رودخانه از میان شهر می گذرد، بایسان از داخل و خارج خوش نما و نیکوست، از آنجا تا حصن مهدی دو مرحله غربی است. همانطور که ذکرش رفت تستر بالاتر از سطح زمین است و آب از سد بالا آمده وارد شهر می شود. حوقلی در کتاب خود آورده است؛ در نهر تستر آنطور که گفته می شود تابوت دانیال بود، ابا موسی اشعری قبر یاد شده را در آن نهر یافت و چون اهل کتاب آن تابوت را میان خود رد و بدل می کردند و از آن تبرک بسته و استسقای باران می نمودند، ابو موسی اشعری آن تابوت را به سوس برد و در دروازه ورودی شهر در ساحل رودخانه شکاف ایجاد نمود و در آن شکاف سه قبر آجری ساخت و تابوت را در یکی از این سه قبر قرار [395] داد و شکاف را پر نمود و سپس آب رودخانه را بر آن محل گشود تا آب و خاک فراوان بر قبرها انباشته شد، تا به امروز آب همچنان بر

آن به ویرانی گرائیده است. روزی بر رئیس شهر ابوالحسن بن زکریا که مدتی دراز ساکن بیت المقدس در فلسطین بوده در آمد، او می گفت: از دور شدن از آن سرزمین و آمدن به شهری که چیزی چشم گیر ندارد، پشیمانم. او می کوشید و توسل می جست تا از آبادی هایش که از وی گرفته شده بود، چیزی به او بدهند، ولی نمی دادند. راه های آنجا دشوار است(مقدسی، 317). از اهواز تا اجم یک مرحله است؛ از آنجا تا رامهرمز یک مرحله است. از رامهرمز تا سنبل دو مرحله است و از آنجا تا ارجان یک مرحله است. از رامهرمز تا تیرم یک مرحله است و از آنجا تا غروه یک مرحله است، سپس تا بازیر دو برید، از آنجا تا ایذج یک مرحله است، از آنجا تا دز یک مرحله است، و از آنجا تا دولا ب یک مرحله است؛ از رام تا زط یک مرحله است. از رامهرمز تا بده یک مرحله است؛ و از آنجا تا جر یک مرحله است(مقدسی، 322).

^{۱۸}. دورق در مرز عراق است، آنجا رودخانه و روستایی پهناور و بازاری خوش بنا و بزرگ و با رونق دارد. دورق مرکز ریسندگی های درشت است، آنجا از سوس کوچکتر است و بازارش شاخه شاخه است، جامع آنجا در سمت دیگر رودخانه قرار دارد، آب شرب مردم دورق از نهر است. دورق مرکز تجمع حاجیان فارس و کرمان است. در نزدیک دورق دو شهر بنام میراقیان و میراثیان قرار دارند. میراقیان در کنار رودخانه ای است که جزر و مد بدان می رسد و دهات بسیار و اراضی حاصلخیز دارد. میراثیان دو محله دارد و در هر محله مسجد جامع و بازار آباد هست، بیشتر آبهای اراضی باتلاقی بوسیله نهرهایی از دورق به سمت جنوب جریان دارند در محل بایسان به دریا می ریزد(مقدسی، 315). از دورق تا خان یک مرحله است؛ از آنجا تا بصنا یک مرحله است، از آنجا تا قریه الرمل یک مرحله است و از آنجا تا قرقوب یک مرحله است؛ دو راه دیگر نیز دارد(مقدسی، 322).

مهارت دارند. از قرقوب تا واسط دو مرحله است. شهر کوچک متوث^{۲۱} در شرق قرقوب به آن متصل است، آن منطقه مسطح و خوش آب و هواست و محصولات فراوان دارد. متوث در یک مرحله ای غرب سوس قرار دارد. شهر کوچک بردون در ناحیه غرب و در مجاورت سوس قرار دارد، آنجا جمعیت فراوان و مزارع و ساختمانها دارد. بعد از بردون شهر بصنا در یک مرحله سوس است، از سوس تا بردون نیز یک مرحله است. بصنا^{۲۲} شهری کوچک که جمعیت فراوان دارد، در آنجا طراز سلطان ساخته می شود و پرده هایی منسوب به بصنا که بر آنها عبارت ساخت بصنا نوشته می شود صادر می گردد این پرده ها در نقاط دور دست مشهوریت دارند، هر چند این پرده ها در بردون و کلیوان ویا شهرهای دیگر ساخته شده باشد.[397] از سوس تا اهواز سه روز است، اهواز و عسکر مکرم در یک سمت قرار دارند، اهواز در جنوب عسکر مکرم است و با رامهرمز هر سه شهر شکل یک مثلث را تشکیل می دهند. از عسکر مکرم تا سوق الأربعاء^{۲۳} بازاری که سوق الأهواز گفته می شود یک مرحله است، شهر اهواز نیکو است، آنجا برای هر روز هفته بازاری مشخص شده دارند، آن بازارها میوه و محصولات فراوان و مغازه ها و درآمدها و مخارج و مالیات بسیار زیادی دارند. از سوق الأهواز تا دورق از طریق آبی چهل و هشت میل است و از طریق خشکی هفتاد و دو میل است. از سوق الأربعاء تا حصن مهدی در ساحل دریا یک مرحله است، آنجا قلعه ای استوار و بنایی زیبا هست که با مهارت ساخته شده است و این نقطه محل سرازیری آبهای این سرزمین به دریاست که عرض آن بالغ بر سه میل می باشد. از سوق الأهواز تا ازم یک مرحله است، ازم در کنار رودی منشعب از رودخانه تستر است آنجا بازار متحرک دارد و خرید و فروش در آن صورت می گیرد. ازم باراندازی از حیث اندازه متوسط است که در مسیر ایالت فارس به عراق قرار دارد. در نزدیکی و در پشت ازم

^{۲۱}. متوث در یک مرحله سوس است(ابن حوقل، 259).

^{۲۲}. بصنی از حیث پرده های خوب معروف است(ابن حوقل، 256). بصنا کوچک ولی آباد است. زن و مرد آنجا، فرش بافی و پشم بافی می کنند. آنجا نهی هست که به آن دجله الهوزا (ابن حوقل، 251) گویند و هفت آسیاب در کشتی دارند. بصنی جامعی زیبا دارد که در فاصله یک پرتاب تیر از نهر واقع است و در دروازه شهر قرار دارد. در بصنی دو قلعه مستحکم هست که در یک سمت نهر قرار دارند، نماز عید در میان آن دو قلعه برگزار می شود (مقدسی، 312).
^{۲۳}. سوق الاربعاء در کنار شاخه ای از همین نهر و در دو کرانه آن واقع است، پل چوبین نیز دو سو را به هم می پیوندند و کشتی ها از زیر آن می گذرند. سمت شرقی آن آبادتر و جامع در آن است(مقدسی، 315). از عسکر مکرم تا سوق الاربعاء یک مرحله است و جبی در نزدیکی آن است از سوق الاربعاء تا حصن مهدی یک مرحله است(اصطخری، 96؛ ابن حوقل، 259). سایر شهرهای سواد الأهواز همچون سوق الاربعاء است، نخل و مزارع و نهلهایی دارند که جذر و مد در آنها وارد می شود(مقدسی، 315).

حصار مستحکم دارد و خیرات آن به نقاط مجاورش می رسد. در آنجا نخل و مزارع فراوان است، آب و ساختمانها و سرسبزی و میوه و بازارهای با کالاهای متنوع دارد. از جندی سابور تا سوس یک مرحله است. شهر سوس^{۱۸} بسیار بزرگی نیست، اما پر رونق است و بوستانها و باغات و نخل و نیشکر فراوان دارد، در آنجا شکر زیادی تولید می شود. از سوس تا قرقوب یک مرحله است، اعداد قرقوبی منسوب به آنجا است. در قرقوب^{۱۹} پارچه طلا کاری شده بی نظیری بنام خرد تولید می شود، شبیه این پارچه در دیگر نقاط زمین یافتن نمی شود.[396] در قرقوب همانند سوس طرازکاری لباس سلطان و پارچه پشمی و سایر لباسهای با ارزش و گرانبها تولید می شود. طیب^{۲۰} در یک مرحله شمالی قرقوب است، آنجا شهر نیکویی است که محصولات فراوان دارد اما چندان بزرگ نیست. در طیب بالشت هایی شبیه بالشت های ارمنی تولید میشود که در ممالک اسلامی نظیر ندارد در آنجا گلیم های با ارزش و محکمی ساخته می شود. طیب همچنین صنعت های بی نظیر دیگری دارد، اهالی طیب در کارها زیرکی و

ستم آنرا فرا گرفته است ولی نیشکر بسیار دارد، شنیدم شکر خراسان و جبال همه از آنجا است، اهل سنت هستند. دو نهر و کارگاه های بافندگی بسیار و آبادیهای گرانمایه و کشتزارها و ارزانی و خیرات و فقیهان و ثروتمندان بسیار دارد. جندی سابور دز، روناش، بایوه، قاضیین و لور را در بر می گیرد(ابن حوقل، 252؛ مقدسی، 311).

^{۱۸}. نهر سوس از دینور سرچشمه می گیرد و در دجیل اهواز می ریزد(ابن خرداذبه، 151). سوس کوره ای در مرز عراق و کوهستان است. کشتزارهای برنج و نیزارها دارد که شکر بسیار در آنجا می پزند. سوس مخصوصا سرزمین نیشکر است و شکر بمقدار زیاد از آنجا به سایر نقاط صادر می شود، سوس شهرهای بصنا(اصطخری: بصنی)، متوث، بیروت، بذان، قریه الرمل، کرخه را در بر می گیرد، در آنجا پارچه های ابریشمی و نخی تهیه می گردد(اصطخری، 93؛ مقدسی، 319). سوس قصبه ای خوش و آباد است، اهالی آنجا نیک اندیش و بازارهای روشن، نان نیکو دارد، آب های روان آسیاب های شهر را می گردانند. آنجا گرمابه های پاکیزه، شیرینی ارزان و آبادی ها دلگشا هست، حومه اش زیبا و نعمت فراوان و نیشکر شگفت انگیز دارد. اهالی سوس دانش، قرآن، حدیث، ادب، سنت و جماعت دارند. آنجا جامعی با ستون های گرد دارد، ولی مردم حنبلی هستند. گور دانیال در میان نهی پشت شهر است، در کرانه نهر برابر قبر مسجدی زیباست. قبر هم شناخته نیست و در آب است و داستانی دارد(مقدسی، 312). از سوس تا قرقوب یک مرحله است، از آنجا تا طیب یک مرحله است. از سوس تا بصنا دو برید است و از آنجا تا بذان به همان اندازه است. از جندی سابور تا لور یک مرحله است و از آنجا تا دز دو مرحله است، از آنجا تا رایگان یک مرحله است، از آنجا تا کل بایکان چهل فرسنگ است، از آنجا تا کرج ابودلف یک مرحله است(مقدسی، 321).

^{۱۹}. قرقوب پارچه های قلاب دوزی آن معروف است، شهری در نیمه راه شوش و طیب که تا شوش یک منزل و تا بصنی دو منزل فاصله است. همچنین قرقوب از جهت فرش های نمد مشهور است (ابن حوقل، 258).

^{۲۰}. در طیب بالشت تولید و صادر می شود که از نوع ارمنی بهتر و با ارزش تر است(اصطخری، 94). در سجلماسه نیز این نوع بالشت تولید می شود، اما به ارزش و مرغوبیت بالشت طیب نیست(ابن حوقل، 257).

که در جنب نهرهای منشعب از دجله قرار دارند. شهر مفتوح کوچک و آباد است، آنجا ساختمانهای زیبا و بازارهای متحرک دارد. این دو شهر از شهرهای عمده عراق نیستند ولی پر رفت و آمد هستند، آنجا باغات و مزارع و کشتزارها هست. از مفتوح تا مذار یک مرحله است، مذار شهری کوچک است که از حیث اندازه به بزرگی مفتوح است و از نظر ساختمان سازی و بناها و بازارها و کارگاهها همانند شهر مفتوح است بلکه مقداری برتری دارد. اهالی دو شهر با هم در رقابت هستند و در جمع آوری اموال و حفظ آنچه در اختیار دارند اهتمام می ورزند. مذار مزارع فراوان و ساختمان بزرگ و کشت غله سود آور دارد. از بایسان تا جبی دوازده میل است، شهر جبی^{۳۶} وسیع است و منازل اهالی در میان نخلستان های انبوه و مزارع نیشکر و دیگر باغات میوه قرار دارند. مردم آنجا در رفاه و رونق زندگی می کنند و ابوعلی جبائی امام معتزله و بزرگ اهل کلام عصر خود از این شهر است. از جبی تا شهر سلیمانان پانزده میل است، سلیمانان^{۳۷} در نوار ساحلی [399] رودخانه دجله قرار دارد، آنجا نمایی نیکو و حومه زیبایی دارد و در آن زراعت و غلات و ماهی بزرگ فراوان و گوشت و ارزاق عمومی هست. از آنجا تا شهر بیان از طریق رودخانه دجله هیجده میل است. لور^{۳۸} از شهرهای خوزستان است که در نزدیک حدود فارس قرار دارند، آنجا شهری نیکو و کوچک است، لور محلی سرسبز و آب و هوایی کوهستانی دارد آنجا در حوزه خوزستان بود ولی به حوزه اداری جبال ملحق گردید و کردها بر آنجا چیره شدند. لور غلات و سرسبزی زیادی است. از لور تا تستر دو مرحله است. سنبل از نواحی خوزستان است که در مجاورت بلاد حدود فارس قرار دارد، آنجا در گذشته تابع قلمرو فارس بود که در حوزه خوزستان^{۳۹}

^{۳۶}. جبی در نزدیک سوق الاربعاء است، آنجا نیشکر فراوان و دیه های بسیار دارد. جبی آبادی پهناوری است که در آن دیه ها و نهرها و نخلستان هست (اصطخری، 94؛ مقدسی، 315). امام وقت معتزله ابوعلی جبائی رئیس المتکلمین عصره از آنجا بوده است (ابن حوقل، 257).

^{۳۷}. رود دجله در سلیمانان به دریا می ریزد، حدود خوزستان از ساحل دریای فارس زاویه واقع بین مهریاب و سلیمانان در نزدیکی عبادان است (اصطخری، 90؛ ابن حوقل، 253). نهر اهواز و دجله به دریای چین می ریزند (مقدسی، 322).

^{۳۸}. مهاجرت طوائف لر از مناطق کوهستانی شمال و شرق به شهرهای دزفول و شوشتر در قرن چهارم آغاز شد و در آن زمان، کردها بر آن نواحی استیلا یافتند (ابن حوقل، 257). لور در کنار کوهستان است، گویند از توابع جبال بود و سپس به خوزستان افزوده شده است. کارگاه های بافندی بسیار دارد، شکر آنجا مرغوب نیست (مقدسی، 313).

^{۳۹}. خوزی ها در مناطق واقع در شمال اهواز ساکن هستند: روزی با ابوجعفر بن محسن در اهواز راه می رفتم، یک بازاری با وی به کشاکش افتاد، ابوجعفر به بازاری گفت: شما خوزیها بی خیر هستید و بازاری گفت: مردم مناطق واقع در شمال اهواز خوزی هستند. آن مرد پستان دار سردار خوارج که می گفتند همچون زنان پستان داشت، و در میان خارجیان بر علی (ع) شورش کرد، از این سرزمین بوده است. مردم آنجا بی آنکه بیمار باشند چهره ای زرد دارند. آنان

روستای آسک در حدود ولایت فارس قرار دارد. از شهراوهز تا نهر تیری یک مرحله است، شهر نهرتیری^{۴۰} بزرگ و آباد است، آنجا بازارهای پررونق دارد که محصولات فراوان و البسه زیبایی دارند. [398] از نهرتیری تا شهر بیان دو مرحله است. شهر بیان^{۴۱} در نوار شرقی ساحل دجله قرار دارد، آنجا شهری کوچک است که داخل و خارج آن زیبا است، شهر بیان منبر دارد، اهالی بیان طالب ادب و علم هستند و از این حیث بر نقاط دیگر این بلاد برتری دارند. احمد بن یعقوب در کتاب مسالک آورده است: «در نهرتیری جایی هست که هیچگاه آباد نمی ماند و هیچ کس در آنجا شب را به صبح نمی رساند و بیش از یک روز در آنجا نمی تواند دوام آورد». از شهر بیان تا ابله یک مرحله است و از آنجا تا حصن مهدی نیز یک مرحله است، در نزدیکی ابله شهرهای مفتوح و مذار قرار دارند، دو شهری

^{۴۲}. در شهر نهر تیری البسه شبیه لباس بغدادی تولید می شود که به بغداد حمل می گردند، که پس از تدلیس و کوتاه کردن، به سایر نقاط صادر می شوند (اصطخری، 93؛ ابن حوقل، 257). در این بلاد فقط در ناحیه واقع بین بدان و نهر تیری برف می بارد (مقدسی، 318). در نهر تیری روانداز های بزرگ تولید می شود (مقدسی، 320). رطب نهر تیری بسیار مرغوب و خوش طعم است (مقدسی، 320). از اهواز تا نهرتیری یک روز راه است از سوس تا بطنی کمتر از یک مرحله است و از سوس تا بردون یک مرحله کوتاه است و از سوس تا متوث یک مرحله است (اصطخری، 96؛ ابن حوقل، 259). میسان در زبان آرامی به معنی الیف است (یعقوب اوجین منا، 54).

^{۴۵}. شهر بیان منبر دارد، آنجا آخرین نقطه حدود خوزستان با عراق است، از حصن مهدی تا بیان یک مرحله است از بیان به ابله راه خشکی و راه آبی هست (اصطخری، 95؛ ابن حوقل، 258). شهر بیان در رویروی ابله در کنار دجله قرار دارد که در انتهای آن سلیمانان است (ابن حوقل، 251). نهر اهواز و دجله هر دو به دریای چین می ریزند و میان آن دو شوره زار است، مردم روزگار گذشته از نهر به دریا می رفتند و از دریا باز گشته به دجله و به ابله می رسیدند و رنج و خطر هر دو را پذیرا می شدند، تا آنکه عضدالدوله دیلمی نهری بزرگ میان دو نهر اهواز و دجله به درازای چهار فرسنگ حفاری کرد که امروزه از آن آمد و رفت می شود. از عسکر تا تستر یا تا اهواز هر کدام یک مرحله است. از جندی سابور تا تستر یا سوس هر کدام یک مرحله است و از بیروت تا سوس یا تا بدان یک مرحله است از اهواز تا شوراب یک برید و سپس تا مندم یک مرحله است و سپس تا دورق یک مرحله است. از اهواز تا سوق الاربعاء یک مرحله سپس تا حصن مهدی یک مرحله است و از آنجا تا فم العضدی یک مرحله است. فم العضدی ابتدای دجله عراق است. از حصن مهدی تا بیان یک مرحله راه سبخه است. عضدالدوله نهر اهواز را با حفاری کانال عظیمی بطول چهار فرسخ به دجله وصل کرد. از اهواز تا اسحاقیه یک مرحله است، سپس تا جسر المحرق یک مرحله و سپس تا حصن مهدی یک مرحله است. از نهر عباس تا عسکر ابوجعفر یک مرحله است و در آنجا از آب گذشته تا ابله راه مال رو است. از اهواز تا سوق الاربعاء یک مرحله و سپس تا حصن مهدی یک مرحله سپس تا فم العضدی یک مرحله است، و در اینجا دجله عراق است، سپس تا ابله یک مرحله از راه آب است. از حصن مهدی گرفته تا شهر بیان یک مرحله در مسیری شوره زار است (مقدسی، 322).

کتابها ذکر شده است، اتفاق افتاد. در آن زمان چهل مرد از ازارقه در آسک تحصن کردند و یک هزار سپاهی در دو مرحله به مقابله آنان پرداختند ولی ازاقه سپاهیان را تا آخرین سرباز به قتل رساندند. مناذر کبری و مناذر صغری^{۳۲} هر دو مکانی آباد هستند که منبر ندارند، آنجا ارزاق عمومی فراوان هست و حومه های وسیع و آب زیاد و نخلستان های انبوه و مزارع فراوان و سودآور دارد. سرزمین خوزستان اقلیمی زیباست که نعمت های فراوان و آبادیهای به هم پیوسته دارد و اهالی عربی و فارسی صحبت می کنند و زبان دیگری که عربی یا سریانی نیست و البسه اهالی همانند لباس اهل عراق است، پیراهن و لباس بلند و عمامه می پوشند و مردم عوام از ر و مازر می بندند. مردم آنجا روحیه و طبع شرووری دارند و همواره با همدیگر در رقابت هستند، آنان رخساری سبزینه و متمایل به زرد دارند و غیر از گردو همه نوع میوه فراوان دارند. از ارجان تا روستای آسک دو مرحله است و از آسک تا دیرا یک مرحله است. از آنجا تا دورق یک مرحله است، بعد از دورق به خانی هست که محل استراحت رهگذران است و به آنجا خان می گویند. از آنجا تا شهر باسیان یک مرحله است و از آنجا تا حصن مهدی دو مرحله است.[401] حصن مهدی^{۳۳} منبر دارد، راه دریایی آنجا راحت تر از راه زمینی است. از حصن مهدی تا شهر بیان یک مرحله زمینی است، بیان در ساحل دجله قرار دارد از آنجا از طریق

^{۳۲}. مناذر کبری و مناذر صغری در ملتقای رود دز به دجیل در شمال اهواز قرار دارند، آنجا دو ولایت خرم و سرسبز با شهرهای بزرگ هستند، این دو ولایت نخیلات و کشت زارهای معمور و آباد دارند(اصطخری، 95؛ ابن حوقل، 258). مناذرالکبری والصغری مالیت دیوانی بسیار بالایی دارند(ابن حوقل، 258). دو شهر نهر تیری و مناذر در عهد بنی امیه در سال های 90-97 هجری مرکز ضرب سکه بودند(لسترنج، 261).

^{۳۳}. در رأس مصب پهن نهر اهواز قلعه ای بود موسوم به حصن مهدی است. این قلعه در چند میلی بالای نقطه ای که نهر عضدی بطرف غرب منشعب می شود و مصب دجیل را، در محل موسوم به بیان، به دجله عمیاء می پیوندد واقع است. اطراف این نهر شوره زارهای باتلاقی قرار دارد و نهر اهواز در محل سلیمانان به دریا می ریزد و این نقطه محل خطرناکی برای کشتی رانی است، برای رسیدن به اهواز، اگر کشتی ها از نهرهای مختلف عبور کرده از باسیان گذشته و از آنجا وارد رودخانه سدره شدند سالم تر و بی خطرتر بود. حصن مهدی ملتقای چندین راه واقع و بر قسمت نهر اهواز جائیکه پهنای آن به یک فرسخ می رسید(اصطخری، 90؛ ابن حوقل، 251). حصن مهدی آباد است و همه نهرهای این سرزمین در آنجا یکی می شود و به دریا می ریزد در آنجا قلعه ای هست که مهدی آنرا ساخته و مرزبانی به شمار رود زیرا که نزدیک دریا می باشد. خاقانه ها و زاهدان نیز دارد. جامع آن در کرانه است. برخوردگاه چند راه در این شهر است. دیگر شهرها نیز بر نهرهایی هستند که جزر و مد دارند و نخلستان ها و کشت زارها را سیراب می کنند. بیشتر آبادی های اهواز در سمت سوق الاربعاء و پیرامون آن واقعند. از اهواز تا اسحاقیه یک مرحله است و از جسر محترق تا حصن مهدی یک مرحله است از نهر عباس تا عسکر ابی جعفر یک مرحله است و از آنجا تا حصن مهدی یک مرحله می باشد(مقدسی، 322).

قرار گرفت. زط^{۳۰} و جایزان از دیگر نواحی مجاور بلاد فارس هستند، آنجا هر دو آباد و مجاورهم هستند و نیز محصولات فراوان دارند. آنجا در نزدیکی مناطق مرزی سردسیر بلاد فارس و اصبهان قرار دارند، آب و هوای سردسیری و برف زودرس دارند. در آنجا لبنیات و کره فراوان هست و گروه هایی از اهالی به تولید عسل می پردازند. روستای آسک^{۳۱} بزرگ و آباد است، آنجا منبر ندارد. آسک نخل فراوان و انواع مزارع و کشت غلات دارد، از روستای آسک تا ارجان دو مرحله است، همچنین از آسک تا دورق دو مرحله است. از آسک تنه درخت به عراق صادر می شود. این تنه بهترین نوع تنه درخت[400] است که از درختان ارجان و نقاط دیگر مرغوب تر است. در آسک واقعه ازراقه که در

حسود و در مذهب متعصب هستند. خدا مرا از آنچه گفتم بیامرزد، زیرا من در پرده دری نخواسه و عیب جویی نکردم بلکه چیزی را گفتم که از پیامبر و یارانش درباره ایشان نقل شده است. و این وضعیت آنجاست، که تا آنجا که از دستم بر می آمد و به فهم می رسید کوشیدم، من از خدا کمک می خواهم و بدو پناه می برم(مقدسی، 310). ابن بلخی (قرن ششم) در فارسنامه آورده است: شاپور ذوالاکتاب؛ سه هزار مرد مبارزه جریده با خود برنشانند چنانکه یک هم سوار مقدمان و معروفان لشکر بودند پوشیده و یک هزار سوار مبارز سلاح خویشتن و از آن این مقدمان داشتند و یک هزار سوار مردانه هر یکی دو جنبیت می کشیدند و تافتن برد تا به عرب(خوزستان) رسید کی سرحدات پارس و خوزستان داشتند و این مقدمان را گفت دانید کی من شما را از بهر چرا برگزیدم و آوردم گفتند فرمان شاه راست گفت از بهر آنک شما معروفان و توانگرانید و از غارت کردن ننگ دارید و نام و ننگ را در پیش من باول پیگار بنمایید اکنون باید کی جز مرد کشتن و گرفتن هیچ کار نکنید و البته سوی غنیمت ننگرید، همگان گفتند فرمان برداریم و این سخن در ایشان تاثیر عظیم کرد و تا عرب خبر یافتند سواران پوشیده (سلاح) و شمشیرها کشیده دیدند و هیچکس از آن عرب خلاص نیافتند الا همه یا کشته یا گرفتار شدند و از بسیاری کی بکشتند ملال گرفتند پس مرد را می آوردی و هر دو کتف او بهم می کشیدی و سولاخ می کردی و حلقه در هر دو سولاخ کتف او می کشیدی، و آنک گویند کتف ایشان بیرون می آورد، و او را از بهر این ذوالاکتاف گفتندی، و چون سر حد پارس و خوزستان از ایشان خالی کرد کشتیها خواست و هم با آن قدر لشکر دریا عبور کرده و جزایر از ایشان بسته و به جزیره خط بیرون آمد کی نیزهای خطی از آنجا آرند و از آنجا به بحرین رفت و همچنین می رفت و عرب می کشت تا به هجر و عامه رسید و جمله عرب را آواره کرد و ایشان را به سرحد بیابانها و جزایر بنشانند کی جز عرب مقام نتوانست کرد؛ بنی ثعلب را به دارین و خط کی از اعمال بحرین است بنشانند. جماعتی را از بنی بکر بن وایل به بیابان ها و جزایر و سرحدات کرمان به جانب عمان و دریای هند می کشد بنشانند. جماعتی از بنی عبد قیس و تمیمیم را به بیابانهای هجر و یمامه و آن نواحی بنشانند، بنی حنظله را به بیابانهای کی میان اهواز و بصره بود تا دریا بنشانند(ابن بلخی، 68).

^{۳۰}. شش فرسخی جنوب شرق رامهرمز سر راه ارجان و نزدیک رودخانه طاب که مرز ایالت فارس است حومه یا ولایت زط واقع است که آنرا جات گویند، طوائف زط از هند آمده بودند(ابن حوقل، 257؛ مقدسی، 322).

^{۳۱}. دو منزل قبل از ارجان در مرز فارس بین ارجان و دورق شهر کوچک آسک واقع بود، آسک دارای نخیلات و در آنجا شیره انگور بعمل می آید و صادر می شود(ابن حوقل، 257).

شهری بزرگ و بازرگانان توانگر دارد. ساکنانش تشنه کسب درآمد به هر شکل ممکن هستند، آنان اهل عبادت و سفر به سایر نقاط می باشند. شخصی از اهالی سیراف بیست و یک سال در سفر است و در این مدت به دیدار خانواده اش نیامده است. سیراف بخشی از بلاد فارس است، در آن ساختمانها از چوب ساج ساخته شده است، بناهای چند طبقه بهم پیوسته دارد، در هر ساختمان چند خانواده اقامت می کنند. مردم سیراف برای ساختمان سازی بسیار هزینه می کنند. وبه نکات زیبایی و مقاومت ساختمان اهمیت می دهند. میوه جات و آب اهالی از کوهی مشرف بر سیراف به نام جم^{۳۶} است، این کوه درکناره [410] دریاست. شهر سیراف کشت و زرع ندارد و بسیار گرم است. دو منبر دارد؛ یکی در نجیرم^{۳۷} که شهری در ساحل دریاست و دیگری در شهر غندجان است. غندجان رستاقی است که در دشت برین واقع است، در آن قلعه و

دریا روانه شده قصبه عمان را ساختند. سپس زلزله سال 66 یا 67 پیش آمد که هفت روز آنرا لرزاند. مردم به سوی دریا گریخته بیشتر خانه ها ویران شد یا ترک برداشت و مایه عبرتی برای بینندگان پندآموز گشت. من پرسیدم چه کردید که خداوند شکیبایی درباره شما را کنار نهاد؟ گفتند: زنا در میان ما بیفزود و رباخواری بسیار شد! گفتیم: ایا از آنچه می بینم عبرت گرفته اید؟ گفتند: نه! من سخنانی زشت درباره زنان ایشان شنیده ام، مردم فارس با فسق بسیار که خود دارند، ایشان را نمونه متلک می نهند. شنیده ام که از نو دارند ساختمان می کنند و شهر به حالت گذشته باز می گردد. سیراف از گرما دروازه جهنم است. آب را از راه دور بدانجا می برند. کاریزی باریک و نیمه گوارا با اندکی میوه نیز دارند. شهر در میان کوه و دریا است و دو طرف از سیراف گرفته تا حجم یک، دیگرش زمین خشک است و چند نخل در نزدیکی دارند (مقدسی، 326) مرحله، سپس تا برزهر یک مرحله، سپس تا کیرند یک مرحله، سپس تا مه سپس تا اریگان یک مرحله، سپس تا بیابشوراب یک مرحله، سپس تا جور یک مرحله است. از سیراف تا عمان یا بصره پنج روز تا ده روز دریانوردی است. و از سیراف تا بحرین هفتاد فرسخ در دریا است (مقدسی، 343).

اطراف شهر باغستان و درخت وجود ندارد و میوه جات و بهترین آب شهر از کوهی است مشرف بر آن موسوم به ^{۳۶}. کوه جم و در آن کوه قلعه ای عظیم بنام سمیران هست (اصطخری، 127). نجیرم در کنار دریاست. دو جامع دارد که صحن یکی از سنگ تراشیده شده است. بازاری ^{۳۷} نزدیک در بیرون شهر دارد. از چاه و برکه ها می آشامند که از باران انباشته شده اند نجیرم بندری کم اهمیت و در باختر سیراف آن طرف دهانه رود سکان، در اول سیف مظفر واقع (مقدسی، 327). بود، و این سیف تا جنبه واقع در ارجان امتداد داشت (اصطخری، 127)

آبی به ابله می توان رفت و راه خشکی آنجا به عراق منتهی می شود. مسیر دیگرراه واسط به بغداد است، از ارجان تا سوق سنبل^{۳۴} یک مرحله است از آنجا تا رامهرمز دو مرحله است و از آنجا تا عسکر مکرم دو مرحله است و از عسکر مکرم تا تستر یک مرحله است و از تستر تا جندی سابور یک مرحله است و از جندی سابور تا سوس یک مرحله است و از سوس تا قرقوب یک مرحله است و از قرقوب تا شهر طیب یک مرحله است و از آنجا تا واسط دو مرحله است. شاید مسیر دیگری از عسکر مکرم تا شهر واسط باشد که کوتاهتر و راحت تر است.

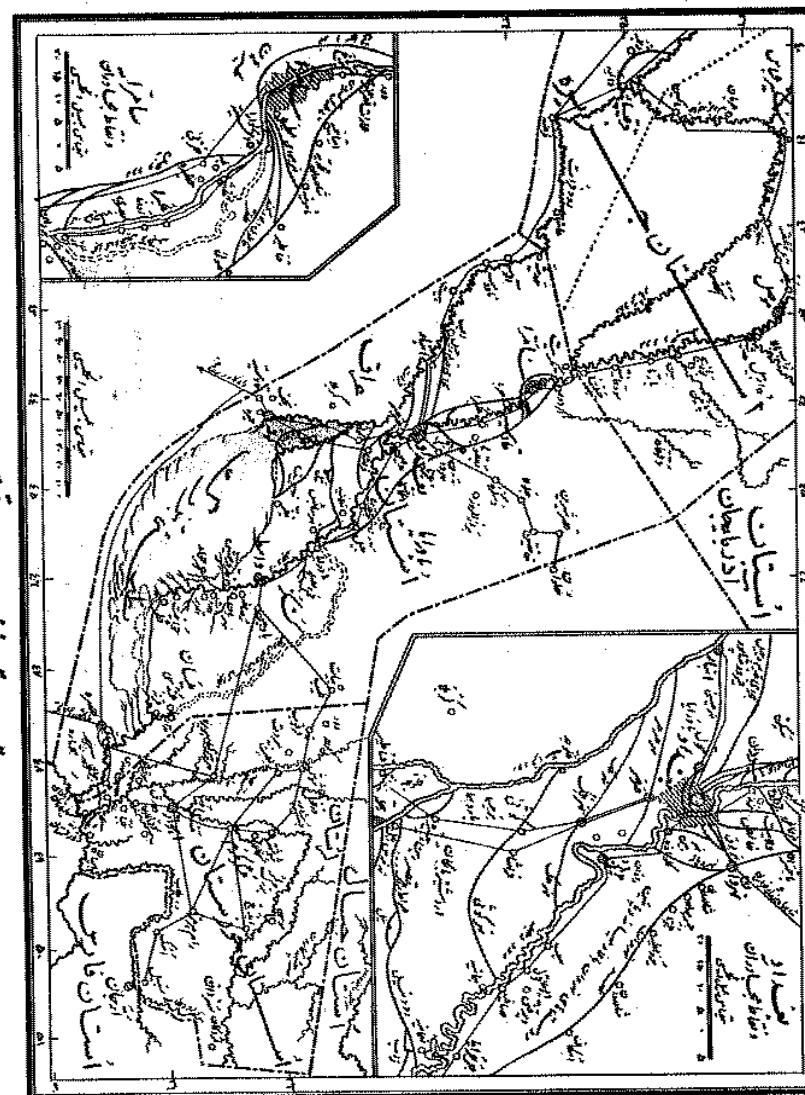
مسیر ایذه به اصبهان؛ از ایذه تا جواردان دوازده میل است و از آنجا تا رستاجرد نیز دوازده میل است، از آنجا تا روستای سلیدست هیجده میل است و از آنجا تا بون پانزده میل است و از آنجا تا روستای سوچر ده میل است و از آنجا تا رباط هیجده میل است و از آنجا تا خان الابرار یازده میل است و از آنجا تا اصبهان هیجده میل است. مسیر سوق الأهواز به شیراز؛ از سوق الأهواز تا آرم هشت [402] میل است و از آنجا تا عبدین پانزده میل است و از آنجا تا زط هیجده میل است و از آنجا تا قطره در بیابان نمک هیجده میل است و از آنجا تا ارجان هیجده میل است که در قلمرو فارس قرار دارد.

از ارجان تا روستای اصفن پانزده میل است و از آنجا تا درخوید دوازده میل است و از آنجا تا شهر نویندجان چهارده میل است و از آنجا تا روستای جویم پانزده میل است و از آنجا تا شیراز پانزده میل است، همچنین مهربان که در ساحل دریای فارس قرار دارد تا حصن ابن عماره چهار صد و هشتاد میل است که معادل طول ساحلی فارس است. از حصن ابن عماره تا سیراف دو مرحله است و از آنجا تا نجیرم سی و شش میل است. [403] سیراف^{۳۵} از شهرهای ساحل دریای فارس است،

^{۳۴}. در مشرق آسک و در چند میلی ارجان و سمت غربی آنجا پلی هست که روی رودخانه طاب بسته شده است، شهر تجارتی سنبل در وسط این ولایت قرار دارد. آنجا مرز ایالت فارس است (اصطخری، 95). سیراف از حیث بزرگی و جلال به اندازه شیراز است. ساختمانهای آنجا از چوب ساج است که از زنگبار می آورند ^{۳۵}. و عمارتهای چند طبقه دارد که مشرف بر دریا ساخته شده مردم سیراف در مخارج عمارت اسراف می کنند چنانکه یکی از بازرگانان برای خانه خویش بیش از سی هزار دینار خرج می کند، مردم سیراف از تمام اهل فارس توانگرترند و کسانی هستند که ثروت آنان از شصت هزارهزار درهم بیشتر است و همه آنها از راه تجارت دریا بدست آورده اند (اصطخری، 127). سیراف مردمش به هنگام آباد کردن آنها از بصره برتر می نهادند، زیرا که آنجا ساختمانهایش استوار، جامعی زیبا، بازارهایش با رونق، مردمش توانگر و نامش بلند آوازه است. دروازه چین اینجاست نه عمان، انبار فارس و خراسان است. من (مقدسی) شگفت انگیزتر و زیباتر از خانه هایش ندیده ام که بلند و با چوب ساج و آجر ساخته شده. یک خانه تا بیش از یکصد هزار درم خریداری می شود. ولی پس از پیروزی دیلمیان روبه ویرانی رفته مردم به کرانه

منبر و بازار وجود دارد. صفاره^{۳۸} شهری کوچک که در ساحل دریا واقع است، ساکنانش توانگر و رستاق آبادی بنام رستقان دارد.

استان عراق و خوزستان و قمی از استان خوز



در ساحل دریای فارس سه سیف دارد که همه آنها در منطقه گرمسیر واقعند. یکی سیف عماره در شرق جزیره قیس^{۳۸}. و دیگری سیف زهیر در ساحل جنوبی ایراهستان و حوالی سیراف و سومی سیف مظفر در شمال نجیرم، عشایر عماره و زهیر و مظفر سه عشیره عرب هستند. قلعه سیف عماره معروف به حصن دیکدان (قلعه خروس ها) در غرب جزیره قیس واقع است. نواحی سیف زهیر شامل شهرهای کران و سیراف و نابند است، در شهر کران گلی خوردنی به رنگ سبز و بطعم چغندر هست (اصطخری، ۱۲۷). (اکنون قبیله بنی تمیم در مناطق جهان بارک، مرو، سواحل، سهم، سهم غربیه، بند، بستان و قبیله موالک در مناطق حاله غربیه و حاله شرقیه، بساتین، الصافیه، زباره، بند، کنار خیمه، خوره و قبیله حرم در عسلویه، خند، خیار، تمبوشرقیه و غربیه، عچابر، سیروباش، اشکنار، گاو بندیه و قبیله مناصیر (نصور) در نخل تقی و هواری، برعسکر، اختر، بنه کون، عبدلی، لاوان، مقام، نخلو، مجاحیل، نخل جمال، سکرو، قریشه، جیر، دواسر، چارک، شیو، نخل عبدالنبی و مقو زندگی می کنند).

عبدالحمید کاتب اهوازی از سخنوران بزرگ عرب عهد اموی است که در عهد مروان حمار می زیست. او اولین کسی بود که انشاء عربی را ابداع نمود. عبدالحمید کاتب اهوازی سال 75 هجری در اهواز بدنیا آمد و در سال 132 هجری به قتل رسید. وی چشمه جوشان مکتب ادبی خود و سبب ارتقاء هنر نویسندگی را حفظ خطبه‌هایی چند از نهج البلاغه می‌داند. عبدالحمید به خاطر تقیه و یا واقعا با علی علیه السلام میانه خوبی نداشته به او گفتند فصاحت و بلاغت و فن نویسندگی را از کجا آموختی ؟ گفت : به سبب حفظ کلام الاصلع: حفظ کردن سخنان آنکه جلوی سرش مو نداشت ، یعنی امام علی(ع). ابن‌ابی‌الحدید میگوید: عبدالحمید کاتب در فن نویسندگی ضرب‌المثل است. علی الجندی نیز تاکید می‌کند که از «عبدالحمید» پرسیدند: چه چیز تو را به این پایه از بلاغت رساند؟ گفت: «حفظ کلام الاصلع، از بر کردن سخنان علی (ع). عبدالحمید اولین قاموس عربی به فارسی را نوشت و کلیل و دمنه را به عربی ترجمه کرد، او حدود سه قرن پیش از این که شریف رضی نهج البلاغه را تالیف کند می زیست و خود آورده است: که هفتاد خطبه از خطبه های الاصلع کسی که پیشانی اش مو ندارد را حفظ کردم و این خطبه ها در ذهن من پی در پی چون چشمه ای جوشید. عبدالحمید کاتب در مورد آخرین خلیفه اموی معروف به مروان حمار می گوید .که مروان نویسنده بسیار فوق العاده‌ای است. در باره کاتب اهوازی مشهور است که گفته‌اند : بدأت الكتابة بعبدالحمید و ختمت بابن العمید.

ابوالفضل محمد بن احمد بن عبدالحمید کاتب.

ابوالفضل محمد بن احمد در اهواز رشد و نمو کرد وی از علمای سیر و اخبار است، کتاب ارزشمند اخبار خلفاء بنی العباس از کتب اوست.

تاریخ

ادبی و علمی

خوزستان

(قرن اول تا ششم هجری)

ابوبکر محمد بن سیرین محدث و فقیه تابعی است، محمد بن سیرین متولد 31 هجری و از مردم دشت میسان بود. چند قرن بعد از فوت بن سیرین مشهوریت او به عنوان خوابگزاری چیره‌دست مطرح گردید. پدرش در 12 هجری هنگام فتح عین‌التمر به دست خالد بن ولید، به اسارت در آمد، اما روشن نیست که آیا وی نیز از شمار همان چهل نوجوان مسیحی بود که در آن هنگام در کلیسا مشغول فراگیری انجیل بودند. یا چنانکه برخی گفته‌اند: پدرش مسگری از اهالی جرجاریا بود که به عین‌التمر کوچ کرده بود؟ سیرین پس از اسارت، مولای انس بن مالک، صحابی پیامبر(ص) شد و با پرداخت 20.000 درهم خود را آزاد ساخت. از اینرو او و فرزندانش را مولای انس خوانده‌اند. مادرش صفیه از موالی ابوبکر و زنی پارسا بود. ابوبکر محمد بن سیرین ناشنوا بود، زنش 30 فرزند دنیا آورد، اما جز یکی به نام عبدالله، همه از دست رفتند. ابن سعد او را به علم و پارسایی ستوده است. ویژگی‌هایی چون رعایت جانب احتیاط در مسائل شرعی، یک روز در میان روزه گرفتن، شب زنده‌داری، بردباری، نرمخویی، پرهیز از مرأ، اعتراف به لغزش‌های خویش و امیدواری فراوان به رحمت خداوند از وی چهره‌ای چونان زاهدان و متقی بزرگ ساخته است و همین امر موجب شده تا برخی از کسانی که در زمینه سیر و سلوک کتاب‌های مهم پرداخته‌اند، در وی به گونه‌ی الگوی پرهیزگاری و پارسایی بنگرند. گرچه او با نسبت دادن هر کاری به اراده‌ی خداوند، اعتقاد به قدر را می‌پذیرفت، اما از شرکت جستن در اینگونه بحثها سخت‌گریزان بود. در بررسی شخصیت او بر پایه‌ی گزارشهای موجود به این نکته برمی‌خوریم که وی نیز مانند بیشتر کسانی که به زهد شهرت دارند، زاویه‌نشینی و پرداختن به سلوک فردی را از درگیر شدن در امور سیاسی و اجتماعی، برتر می‌شمرد. از اینرو با اینکه در دوران پرآشوبی می‌زیست و از دور و نزدیک شاهد رویدادهای هولناکی از جمله فاجعه‌ی کربلا، ویران ساختن کعبه و کشتارهای بی‌رحمانه حجاج بن یوسف بود، اما واکنشی از وی در برابر این رویدادها دیده نمی‌شود، و حتی گاه دیگران را نیز از سخن گفتن درباره‌ی بیدادگری‌های حاکمان زمان، تحت عنوان نهی از غیبت باز می‌داشت. وی امیدوار بود که خداوند از کرده‌های حجاج و برخی دیگر از حکمرانان اموی درگذرد، اما گاه نیز به کنایه از معاویه و عایشه خرده می‌گرفت و از امام علی(ع)، امام حسین(ع)، ابوذر و حجر بن عدی جانبداری می‌کرد. وی در روزگار فرمانروایی عبدالله بن زبیر

در مکه به حج رفت و با عبدالله دیدار کرد و از وی حدیث شنید. سپس به کوفه آمد، چندگاهی به پارچه‌فروشی پرداخت و از علقمه حدیث شنید. او همچنین به مداین و واسط سفر کرد و چهار سال نیز در دمشق به سر برد. ابن سیرین که به بازرگانی اشتغال داشت در حدود 93 هجری تنها به سبب پیدا شدن پلیدی در یکی از خمهای روغنی که به چهل هزار درهم خریده بود، همه را دور ریخت و با تحمل خسارتی هنگفت به زندان افتاد. چون انس بن مالک در همان سال در بصره درگذشت و وصیت کرده بود که ابن سیرین او را تجهیز و تکفین کند، به او اجازه دادند تا برای اجرای وصیت از زندان بیرون آید. ولی ظاهراً او تا پایان عمر نتوانست بدهی‌های خود را بپردازد. وی در روزگار فرمانروایی خشونت بار عمر بن هبیره در عراق نتوانست ناخشنودیش را از حکومت وی کتمان کند و از پذیرفتن مالی که ابن هبیره برایش فرستاده بود، سرباز زد. او منصب قضا نیز نپذیرفت و ناچار یک بار به شام و بار دیگر به یمامه گریخت، اما گاهی به صورت پنهانی به بصره می‌آمد. ابن سیرین در واپسین سال‌های زندگی به بصره بازگشت، اما در مراسم تشییع جنازه حسن بصری که 100 روز پیش از فوت ابن سیرین رخ داد، شرکت نکرد. این نشان می‌دهد که ابن سیرین پس از یک دوستی نزدیک، سرانجام از حسن کناره گرفته است، ولی سبب جدایی این دو و پیدایی ضرب‌المثل «جالس الحسن أو ابن سیرین» دانسته نیست، اما برخی از گزارشها نشان می‌دهد که حسن بصری برخی از تکلف‌های زاهدانه ابن سیرین را نمی‌پسندید و وجود او را باری گران‌برخود و خویشانش می‌دانست. همچنین از موضع ابن سیرین نسبت به حجاج سخت برآشفته بود. بررسی گذرا در روایات و آراء ابن سیرین در صحاح ششگانه بیانگر این واقعیت است که نویسندگان صحاح به ابن سیرین به عنوان فقیهی برجسته می‌نگریستند. و رفتار و گفتارش را حجت می‌دانستند. در این کتاب‌ها بیش از آنکه از او حدیثی روایت شده باشد، شاهد فتواهایش در بابهای گوناگون فقه هستیم. ابن سیرین برای احادیث اهمیت بسیار قائل بود و می‌گفت که این حدیث‌ها دین است، بنگرید که دین خود را از چه کسی می‌گیرید. او در حفظ و نقل حدیث بسیار محتاط و دقیق بود. و شاید همین دقت‌ها موجب شده تا همه‌ی رجال‌شناسان برجسته‌ی اهل سنت او را ثقه و روایت‌هایش را قابل استناد بدانند. ابن سیرین 30 تن از اصحاب پیامبر(ص) را درک کرد. و از کسانی چون انس بن مالک، ابوهیریه، ابوسعید خدری، عبدالله بن عمر، شریح قاضی، زید بن ثابت، یحیی بن جزار، عمران بن حصین، عدی بن حاتم، ابودرداء و دیگران روایت کرد. ایوب بن ابی تمیمه، عبدالله بن عون، هشام بن حسان، سلمه

می‌کرده است. البته گفته می‌شود: دربارهٔ سبب اینکه چرا مترجمان و نویسندگان قرن‌های بعد آثار خود را به این سیرین نسبت داده‌اند؟ آن است که آنان برای مقبول افتادن آثارشان ناگزیر بوده‌اند که آنها را به یکی از بزرگان متقدم نسبت دهند.

خریت بن راشد، والی اهواز (42 هجری)

خریت بن راشد سال 42 هجری والی اهواز بود. اعثم کوفی می‌نویسد که امیر المؤمنین حضرت علی علیه السلام، قبل از جنگ صفین، خریث بن راشد را بر امارت شهر اهواز منصوب نمود. که بدانجا رفته، آن نواحی را مضبوط دارد و به کارهای مهم آن ولایت سر و سامان بدهد. در آن وقت که حضرت از صفین به کوفه بازگشت، خریث بن راشد در اهواز از حکم حکمین خبر یافت و او را موافق نیفتاده، لشکری جمع کرد و به خوارج پیوست و بر امیر المؤمنین علیه السلام شورید و تمام اموال خزانه ولایت اهواز را میان لشکریان تقسیم کرد و مخالفت و عصیان را آشکار گردانید. که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام، معقل بن قیس برای مقابله با خریث فرستاد. در کتاب تاریخ اعثم کوفی به جای خریث، حرث بن راشد ذکر شده است. البته گویا خریث، کارگزار اهواز در جنگ صفین شرکت داشته است و قیام او بر ضد امیر المؤمنین علیه السلام از کوفه آغاز شده و به منطقه‌ی اهواز و عمان منتهی گردیده است. در آن زمان قعقاع بن شور، والی کسکر و میسان بود، قعقاع به معاویه پیوست.

یزید بن مغفل جعفی (61 هجری)

یزید بن مغفل جعفی (معقل بن قیس الریاحی) از شجاعان و شاعران عرب بود. معقل الریاحی از اصحاب علی بن ابی طالب علیه السلام بود که در جنگ صفین در رکاب او جنگید، در نهج البلاغه نام ایشان آمده است. امام علی(ع) معقل را به فرماندهی سه هزار سپاهی عازم شام نمود و در فتنه خوارج معقل را برای جنگ با خریث بن راشد به اهواز فرستاد. در آن سپاه، در جناح راست بود. یزید بن مغفل جعفی، رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و در جنگ قادسیه حضور داشت. وی در مکه به کاروان حسینی پیوست و با آن حضرت به کربلا آمد و روز عاشورا در پیکار تن به تن با کوفیان، پس از آنکه گروهی از آنان را به قتل رسانید به شهادت رسید. نامش در زیارت ناحیه مقدسه بصورت یزید بن مغفل آمده است. مغفل در مکه به همراه حجاج بن مسروق به امام حسین علیه السلام ملحق شد و روز عاشورا نزد امام حسین

بن علقمه، حبیب ابن شهید، یحیی بن عتیق، شعبی، قتاده، خالد حذاء، یونس بن عبید، سلیمان تیمیمی و گروهی دیگر از وی روایت کرده‌اند. در مورد نظر ابن سیرین در باب نقطه‌گذاری قرآن روایت‌های متعارضی نقل شده است.

محمد ابن سیرین و خوابگزاری:

کتاب‌ها و نسخه‌های خطی گوناگونی در فن خوابگزاری و با ترجمه به زبانهای مختلف به نام ابن سیرین وجود دارد، ولی ملاحظات زیر نشان می‌دهد که وی هیچ نوشته‌ای در این زمینه یا زمینه‌های دیگر نداشته است و تنها روایت‌های انگشت شماری از خوابگزاری‌های وی، آن هم در منابع متأخر آمده است. شافعی، ابن سعد، ابن معین و خلیفه بن خیاط دربارهٔ خوابگزاری ابن سیرین سخنی ندارند. پس از اینان احمد بن حنبل روایتی آورده که نشان می‌دهد وی چندان به خوابگزاری و آنچه در خواب دیده می‌شود، اهمیتی نمی‌داد. در پی او جاحظ در این باره سه روایت از ابن سیرین نقل کرده که دو مورد آن توأم با تردید است سپس بخاری دو نکته و یک حدیث به واسطه او در مورد رؤیا نقل کرده است. ابن قتیبه روایتی از او آورده که نشان می‌دهد وی چندان علاقه‌ای به خوابگزاری نداشته است، وکیع هم در این باره یک روایت آورده، و ابن عبدربه نیز روایتی نقل کرده که شخصی در این باب با ابن سیرین شوخی کرده است. همچنین ابن حبان به خوابگزاری وی اشاره‌ای کرده است. به رغم سکوت سی منبع دربارهٔ شهرت ابن سیرین در خوابگزاری و انتساب نوشته‌ای در این فن به وی، ابن ندیم، 385 هجری کتابی به نام تعبیر الرؤیا به او نسبت داده است و ابونعیم، 430 هجری نخستین کسی است که ده روایت از خوابگزاری‌های او را آورده است که این روایات در هیچ‌یک از منابع پیش از او یافت نمی‌شود. حتی خطیب بغدادی که به خواب و خوابگزاری علاقمند است، هیچ اشاره‌ای در این مورد ندارد. ابن عساکر چند روایت از خوابگزاری‌های او آورده و ابن خلکان از مهارت زیاد وی در این فن سخن گفته است. مزی روایتی از عبدالله بن شاذب آورده که وی در واسط با ابن سیرین دیدار کرده و او مهارت زیادی در فن خوابگزاری داشته است. ابن خلدون (808 هجری) نیز ضمن معرفی وی به عنوان یکی از مشهورترین عالمان تعبیر رؤیا می‌نویسد: قوانین این فن از وی اخذ و تدوین شده است. ابن تغری بردی (874 هجری) هم از او به عنوان «صاحب التعبير» یاد می‌کند. با اینهمه چگونه می‌توان پذیرفت که ابن سیرین کتابی نوشته باشد، خاصه آنکه به شدت از نوشتن حدیث و هرگونه مطلبی پرهیز

اما او کرمان را ترک گفت و به بصره روی آورد و آنجا، چنانکه از مجموعه روایات بر می آید، در آسایش و فراخی زیست و با بزرگان به رفت و آمد پرداخت و با معن بن زانده، مسلم بن قتیبه، عماره بن حمزه، ابن ابی لیلی و ابن شبرمه دوست شد. علاوه بر این، برخی به دوستی بسیار نزدیک او با عبدالحمید کاتب اهوازی (132 هجری) نیز اشاره کرده اند. داستان این دوستی را که چگونگی آن بر ما پوشیده است، جهشیاری آورده است، که عبدالحمید، دبیر با وفای مروان از جنگ عباسیان گریخت و در یکی از بلاد جزیره (شاید یکی از نواحی جزایر واقع در ذی قار باشد) پنهان شد. چون مأموران عباسی به مخفی گاه او وارد شدند، دو کس را آنجا یافتند که هر دو ادعا کردند عبدالحمیدند. شخص دوم، ابن مقفع بود و با چنین ادعایی، می خواست خود را فدا کند و جان دوستش را نجات دهد. در میان یاران ابن مقفع چند تن، از بزرگترین شاعران عرب چون حماد عجرد، حماد راویه و مطیع بودند. اما ابن مقفع به شعر روی نیل و ادبیاتی هم که از او باقی مانده، یا به او نسبت داده اند، استثنایی است و در مناسبت هایی خاص سروده شده است. مجموعه این ابیات اینهاست: سه بیت در رثای ابن ابی العوجاء، یحیی بن زیاد؛ یک بیت در جواب سائل؛ دو بیت در فقر و غنا؛ یک بیت پندآمیز؛ سه بیت در گلایه از ابن ابی لیلی؛ دو بیت در ستایش خویش هنگامی که سفیان آهنگ قتل او کرد. علاوه بر این گویا قصیده ای در باب ماه های رومی داشته که نسخه ای از آن در ایاصوفیه استانبول موجود است و همراه با ترجمه آلمانی آن نیز در برلین چاپ شده است. قلم او را مثل شمشیر برنده بود و ابن مقفع وقتی منصور عباسی را هجو کرد، آنقدر بر منصور سخت آمد که منصور فریاد زد آیا کسی هست مرا از شر ابن مقفع نجات دهد؟ ابن مقفع، در ابتدا کاتب داود بن عمر بن هبیره و سپس کاتب عیسی بن علی بود. او یکی از مترجمین از فارسی به عربی بود. از جمله آثار ابن مقفع: کتاب التاج و کتاب خداپنامه در سیر و کتاب آیین نامه و کتاب کلیله و دمنه و کتاب مزدک و کتاب الادب الکبیر معروف به ما قرء حسیس و کتاب الادب الصغیر و کتاب الیتیمه در رسائل می توان نام برد. ابن الندیم آنجا که بلغای عشره ناس را نام میبرد، عبدالله بن مقفع را نخستین آنان می شمارد و نه تن دیگر عماره بن حمزه و حجر بن محمد و محمد بن حجر و انس بن ابی شیخ و سالم و مسعوده و الهیر و عبدالجبار بن عدی و احمد بن یوسف هستند.

علیه السلام آمد و برای مبارزه اذن گرفت و به میدان رفت و این رجز را خواند.
(انا یزید و انا ابن مغفل و فی یمینی نصل سیف مصقل اعلو به الهامات وسط القسطل عن الحسین الماحد المفضل ابن رسول الله خیر مرسل).

ابومحمد عبدالله (ابو عمرو) بن مقفع بن مبارک (143 - 106 هجری)

ابن مقفع، ابومحمد عبدالله بن مقفع بن مبارک متولد 106 هجری است. ابو محمد در کودکی با پدرش به بصره رفت. پدر به تربیتش بسیار همت گمارد، ادبا را گرد او جمع می آورد، یا او را به مجالس ایشان می برد، مبارک دو نفر به نام های ابوالغول و ابوالجاموس را که از فصحای عرب بودند و پیوسته از بادیه به بصره رفت و آمد داشتند را به آموزش او گمارد، عبدالله بن مقفع بن مبارک، پیش از اسلام آوردن کنیه اش /برعمرو بود و پس از اسلام آوردن، مکنی به ابومحمد گردید. مبارک پدر مقفع والی خراج فارس و اهواز و بصره در زمان حجاج بن یوسف بود، که چون به مردم در گرفتن مالیات تعدی کرد، به امر حجاج بر دست های او چوب زدند و بر اثر این چوب ها، انگشتانش خشکیده و دستش میلرزید و به همین سبب به او مقفع می گفتند. جهشیاری آورده است. مسیح بن حواری تا قبل از 126 هجری، ولایت شاپور (جور) را بعده داشت وقتی عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز، والی عراق (126 هجری) مسیح را از حکومت عزل کرد و سفیان بن معاویه مهبلی را به جایش گماشت زمانی که سفیان عازم مرکز مأموریت خود شد. اما مسیح که از مسلط نبودن خلیفه بر آن دیار و آشوب های بخش شرقی آگاه بود، از واگذاری ولایت را به سفیان سرباز زد و پیشنهاد کرد که یا 500 هزار درهم بستاند و بازگردد، یا همین مال را بپردازد و بر کرسی حکومت نشیند. سفیان نپذیرفت، ولی ابن مقفع که ظاهراً رابط میان این دو بود، کار را چندان به درازا کشاند تا مسیح توانست با افرادی که در این شهر قدرت داشتند و نیز یاران خود مکاتبه کرده، گروهی گرد خود جمع کند. چون نیرومند شد، از سفیان خواست که باز گردد. در نزاعی که میان آنان درگرفت، مسیح توانست به ضربه ای، ترقوه سفیان را بشکند. سفیان به دورق /هواز گریخت و کینه ابن مقفع را به دل گرفت. ابن مقفع مدت طولانی در کرمان نماند، زیرا جنگهای پی در پی ابومسلم و چند امیر طرفدار عباسیان، به سرعت همه قلمرو شرق را فراگرفت و در 132 هجری دولت اموی فرو ریخت. و در نتیجه آن بزرگان دولت اموی، برخی کشته شدند، برخی پنهان گشتند و بسیاری نیز مورد عفو قرار گرفتند و در مقام خود ابقا شدند، با اینهمه ابن مقفع در امان ماند،

اولین شاعر عرب است که درباره استمناء نوشته و اگرچه «پسردوستی» را شایسته نمی‌دانست، اما آنرا بر ازدواج ترجیح می‌داد. ابونواس بارها به دلایل گوناگون از جمله دسیسه اطرافیان و متشرعین، رک‌گویی و شیطننت‌های گاه و بی‌گاه جنسی‌اش در زمان خلفای عباسی به زندان افتاد. ابونواس در زمره یکی از بزرگان ادبیات کلاسیک عربی به شمار می‌رود، هم چنین تأثیر زیادی بر نویسندگان و شاعران فارسی‌گوی پس از خود از جمله خیام، مولوی و بوئیژه حافظ داشت. صراحت او در بیان و نکوداشت پسردوستی، باعث آن شد تا در طول سالیان، مخالفان به سانسور آثار او بپردازند. تا آنجا که در سال‌های آغازین قرن بیستم میلادی، در سال ۱۹۳۳ نخستین سانسور نوین بر آثار او در قاهره روی داد، آنگاه که تمامی اشعار مربوط به پسردوستی او حذف شدند. همچنین در ژانویه ۲۰۰۱ میلادی تعداد شش هزار کتاب از اشعار همجنس‌بازی او توسط وزارت فرهنگ مصر به آتش کشیده شد. اشعارش در نهایت لطافت و بدیهه‌گویی و بسیار مشهور و در لغت هم به گفته جاحظ اعلم بود.

تحصیلات علمی

دوره رشد و نمو ابونواس در اهواز مصادف با زمانی است که بصره در آن زمان از بزرگترین مراکز علمی و فرهنگی بود و دانشمندان برجسته ای داشت، او تحصیلاتش را در بصره ادامه داد و نه تنها در شعر و ادب، بلکه در علوم قرآنی و حدیث، صرف و نحو و اخبار و ایام عرب ممتاز شد. قرائت قرآن را از پیشوای قراء بصره (عقوب بن اسحاق حضرمی) یاد گرفت و حدیث را از بزرگترین حافظان حدیث (حماد بن زید ازدی) که چهار هزار حدیث از حفظ داشت، آموخت. البته اساتید دیگری مثل "حماد بن سلمه" که مفتی بصره و استاد "مسلم" صاحب صحیح مسلم، بود داشت. علم نحو را از "یونس بن حبیب" و علم اخبار و ایام عرب را از "خلف احمر" و "ابوزید انصاری" و "ابوعبیده معمر بن مثنی"، برجسته ترین راویان بصره، تعلیم گرفت. ابونواس به علم کلام احاطه داشت، هم چنانکه در اشعارش معلوم است.

شاگردان ابونواس

از جمله شاگردان ابو نواس افراد بزرگی چون ابوهفان، محمد بن ادريس شافعی، احمد بن حنبل، و محمد بن جعفر عنذریه، را می توان نام برد. ابونواس برای گذراندن زندگی، روزها کار می کرده و شبها در مجالس مختلف درسی در بصره شرکت می کرد. بنابر نقل (ابن قتیبه، مسعودی، ابن منظور و دیگران) او به علمی که در آن زمان از طریق ترجمه آثار یونانی و

ابونواس حسن ابن هانی اهوازی (196- 133 هجری)

حسن ابن هانی حکمی سال 133 هجری در اهواز متولد شد. او معروف به ابونواس اهوازی است. ابونواس پیشگام و بنیانگذار شعر عاشقانه عرب بود. از او بعنوان یکی از بزرگترین شاعران کلاسیک عربی نام می برند. ابونواس استاد تمامی شاخه های شعر عربی زمان خویش بود، ابونواس در تصنیف های باده‌گساری و ستایش شراب (خمریات) و شعرهایش در مورد شاهدبازی و پسردوستی (مذکرات) شهرت دارد. روایت های فولکلور نیز از ابونواس هست. پدر ابونواس، هانی از عشیره طيء از عشایر بنی سعه اهواز است و مادرش جلبان از مردم جبال اهواز بود. و لقب حکمی ابونواس از آن جهت است، که جد پدری ابو نواس از سربازان مروان حکم بود. البته در مورد تاریخ تولد او اختلاف نظر وجود دارد، سال تولد ابونواس را از ۱۳۰ تا ۱۴۵ هجری قمری نوشته‌اند. نام اصلی او «الحسن بن هانی الحکمى» و ابونواس نام مستعارش بود، او چون موهایی مجعد و مشکى داشت و به قولی لقب ابونواس بدلیل دو زلف او بود که بر دوش هایش حرکت می کردند. ابونواس، در کودکی پدرش را از دست داد و مادرش او را به عطاری برد تا کسب و کاری داشته باشد، ابونواس در آن موقع، تقریباً 12 ساله بود. ابو نواس در کودکی و طبق عادت و سنت اعراب به مدت یک سال در میان عشیره بنی اسد زندگی کرد تا زبان و گفتارش عربی خالص و کامل باشد. تا روزی که ابواسامه والبه بن حباب؛ شاعر معروف عرب او را در بصره دید و با او آشنا شد. این آشنایی تأثیر زیادی در تکوین شخصیت او داشت، ظاهراً که ابونواس قبل از این آشنایی، والبه بن حباب را به خوبی می شناخت و شیفته اشعار او بود. ابن حباب بسیار او را دوست می‌داشت و در هر نشستی، سخن خود را با غزلی از این ابن نواس آغاز می‌کرد. پس از چند سال ابونواس در مکتب خانه‌های محمد ابن ادريس شافعی، احمد ابن حنبل، محمد ابن جعفر غندریه و خلف احمد حاضر شد. در سی سالگی، پس از ابراز عشق به دختری کنیز به نام جنان و تهمت هایی که مردم بصره به خاطر همین موضوع به او روا داشتند، به بغداد رفت. خیلی زود به خاطر شعرهای شوخی‌آمیز و طنزش، مشهور شد. در شعرهای او وصف لذت های شراب نوشی (خمریات) و عشق‌ورزی به پسران نوجوان (مذکرات) هست. ابونواس جایی می گوید: «از برای پسرکان، از دختران دست شسته‌ام و از برای شراب کهنه، آب زلال را از خاطر برده‌ام» او بسیار علاقه داشت که جامعه را با بیان مسائلی که مورد ممنوعیت اسلام بود، شوکه کند. او

قیل انت اوحده الناس حرا
 لك من جوهرالكلام بدیع
 فعلی مانركت مدح ابن موسی
 قلت لا استطیع مدح امام
 اذ تفوهت بالكلام البدیه
 یثمرالدر فی یدی مجتنبه
 والنخصال التي تجمعن فیه
 كان جبرئیل خادما لابیة
 قشرت السن الفصاحة عنه
 و لهذا الفریض لایحتویه

به من گفته شد که تو تنها مرد آزاده هستی. ناگاه که لب به سخن می گشایی کلام تو سرشار از گوهرهای ادبی است که گویا گوهر را در اختیار انسان قرار می دهد. پس چرا با این شرایط دست از ستایش فرزند موسی (امام رضا علیه السلام) و بازگو کردن خصالی که در اوست کشیده ای در پاسخشان گفتم: من توان ستایش امامی را که جبرئیل خدمتکارید راوست، ندارم. زبان های گویا و فصیح از مدح او ناتوان هستند و به همین جهت شعر و سخن من نمی تواند آنگونه که سزاوار است او را مدح و ستایش کند. در این موقع مأمون، دهان او را پر از مروارید کرد و بعد از تحسین، به تمام اشعار دیگر ترجیحش داد و معادل تمام صله شعرای دیگر به او هدیه داد. در مجموع او را مخلص اهل بیت و مداح و محب این خاندان گفته اند و آنچه که او را شاعری چند چهره ساخته، اعتقاد او به اصل مهمی که در زمان او بین فرقه های مختلف، بسیار بحث انگیز بوده و آن اصل اینکه، بخشش خداوند بی حد و حصر است پس هرچه گناه کنی، او می بخشد.

اشعار ابونواس

اشعار او مرتب و مدون نبوده و بعد از زمان او، جمعی از ادباء و فضلاء، هر کدام موافق رویه مخصوص تدوین کردند. از نخستین افراد، نویسنده قرن چهارم هجری، علی بن حمزه اصفهانی برای گردآوری اشعار او بارها به بغداد رفت تا در سال 326 قمری به نسخه ای از دیوان او که به دست خاندان نوبختی جمع آوری شده بود، دست یافت که امروز از مهم ترین شرح های ابونواس است.

هندی و غیره راه پیدا کرده بود که «علوم الاوائل» می گفتند، به علم نجوم، فلسفه و منطق آشنا بود! ابونواس بعد از مرگ والیه بن حباب با خلف احمر شاعر بزرگ مأنوس شد. او نیز این شاعر را بسیار دوست داشت و ظاهرا این شهرت (ابونواس) را او برایش انتخاب کرد.

ابونواس در بغداد

حسن بن هانی اهوازی بعد از اینکه در بصره به شهرت رسید به بغداد که آن روز مرکز حکومت عباسی (هارون الرشید) بود، رفت. اوایل با اشراف و بزرگان ادب دوستی و معاشرت کرد و کم کم به دربار هارون راه پیدا کرد و ندیم و مربی فرزندان او "قاسم و امین" شد. او هارون را بارها و بارها مدح می کرد و گاه تا مقام الوهیت می برد و گاه هم به خاطر هجوگویی و سروده های نازیبایش، مورد خشم هارون قرار می گرفت و حتی به زندان هم افتاد تا جایی که در دربار هارون، پایگاهش را از دست داد و بعدها اشعاری برای عذرخواهی سرود. از این رو ناچار مدت ها از بغداد به مصر رفت. در مصر هم با "خصیب" (حاکم مصر) و مجالس عیش او، همراهی می کرد و در مدح او شعر می گفت و هم در مجالس علمی می رفت و مباحثه داشت. بعد از یکسال مجددا از مصر به بغداد برگشت و این بار اشعاری، در ذم حاکم مصر و در مدح هارون و خشنودی او گفت. او سفری به حج داشت و در مکه از مجالس درس سفیان بن عیینه و دانشمندان دیگری بهره مند شد. ابونواس در برگشت به بغداد با خاندان نوبختی، مأنوس شد و به گفته آنها قصیده ای برای مدح هارون الرشید سرود و از گذشته خود اظهار پشیمانی کرد. خلیفه او را بخشید و بیست هزار درهم به او داد.

شخصیت ابو نواس

اخباری متعدد درباره خوش گذرانی ها و هرزگی و بی بند و باری، اشعار کفرآمیز او و همنشینی اش با شاعرانی که پای بند اصول اخلاقی نبودند، از یک سو و زهدیات و مقام برجسته علمی او در علوم قرآنی و فقه و حدیث و اشعاری درباره وحدانیت خدا و حضرت رضا علیه السلام از سوی دیگر، شخصیت او را دوگانه کرده است. آنها که او را شیعه می دانند، دلیلشان اشعار و روایتی است که "ابن بابویه" نقل کرده که: زمانی که مأمون خلیفه عباسی، حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود کرد، همه شاعران به جز "ابونواس" در مدح آن حضرت شعر می گفتند او را سرزنش کردند که چرا چنین کردی؟ او ضمن ابیاتی گفت:

را از مسلم بن الولید آموخت و ابو تمام از دعبل شعر آموخت. دعبل در اوایل جوانی بود که به درخواست هارون الرشید خلیفه عباسی به دربار او برای شعر سرایی به بغداد رفت. پس از مدتی از دربار هارون الرشید خارج شد و شروع به سرودن شعر در مدح اهل بیت نمود. دعبل سه امام از امامان شیعیان: امام موسی بن جعفر، امام رضا و امام جواد علیهم السلام را درک کرد. دعبل به دلیل شرایط سخت نتوانست نزد امام علی نقی (ع) برود ولی شهر سامرا را که امام در آن زندانی بود را سخت نکوهش کرد. زندگی دعبل تا زمان امام حسن عسکری (ع) ادامه داشت و او در مدح امام نیز شعر سروده است. دعبل عمری طولانی داشت چنانکه خود می‌گفت: (أنا أحمل خشيتي على كنفى منذ خمسين سنة لست أجد أحداً يصلبني عليها) ! « من پنجاه سال است که چوب خود را بر دوش میکشم تا شاید کسی مرا با آن بدار آویزد ولی کسی را نمی‌یابم که بدین کار دست زند». او در سال ۲۶۴ هجری در روستای سویسه اهواز و به نقلی در سوس با ستم معتصم عباسی به قتل رسید. و اکنون هم در سویسه جنوب شرق اهواز و نیز در سوس شمال غرب اهواز آرامگاه دارد. شیخ طوسی و شیخ نجاشی او را از یاران امام رضا به شمار آورده و در کتب رجال خویش، وی را به ستوده‌اند. درباره او گفته‌اند، هنگامی که در اهواز بر علی بن موسی رضا (ع) وارد شد، امام به او گفتند: «خوش آمدی ای دعبل، ای کسی که با دست و زبان خود یار و یاور مایی، خوش آمدی». گویند، اهالی قم در گذرگاه شهر مسیرش را بستند و خواستند که پیراهنی که از امام رضا (ع) هدیه داشت به آنان در برابر سی هزار درهم بفروشد، دعبل امتناع کرد و آنان به زور پیراهن را از او گرفتند، دعبل خشمگین شده و آنان را تهدید کرد که نزد امام رضا (ع) شکایت شان خواهد کرد. پس اهل (قم) رضایت او را با سی هزار درهم و یک آستین از آن پیراهن جلب کردند. آثار دعبل: گفته‌اند دیوان او نزدیک سیصد ورقه بوده که صولوی آنرا جمع‌آوری کرده‌است. دعبل چهار کتاب تألیف کرده‌است: الواحده فی المثالب العرب و مناقبها، در این کتاب سیاست بنی‌امیه را نکوهش کرده است. طبقات الشعرا، از مهم‌ترین منابع ادبی می‌باشد شامل زندگی شاعران قبل از دعبل است. وصایا الملوک، دیوان شعر دعبل، شامل ده هزار بیت شعر از دعبل است. قصیده مدارس آیات: قصیده‌ای مشهور در مدح اهل بیت که گفته‌اند از بهترین نوع مرثیه‌هایی است که در این زمینه سروده شده است. بخشی از قصیده «مدارس آیات»:

نبی الهدی صلی علیه و آله و سلم و بلغ عنا روحه التحفات

معاصران ابو نواس

ابو نواس با شاعران و دانشمندان بزرگی معاصر بود و معاشرت داشت. گویند که هیچ شاعری نبود که با او حسادت نمی‌کرد. فضل بن عبدالصمد رقاشی، هیشم بن عدی، ابان بن عبدالحمید لاحقی، اشجع اسلمی، احمد بن روح و دیگران از شاعرانی بودند که با او اشعاری به هجو، رد و بدل کرده‌اند. او همچنین با "ابوالعتاهیه" و "ابن منذر" دو شاعر معروف دیگر روابط دوستانه داشت و با ابوالشیص، حسین بن ضحاک، دعبل خزاعی، ابوخلد فارسی و مسلم بن ولید معاشرت می‌کرد. از دیگر معاصران او ابو عبیده معمر بن مثنی، ابو عمرو شیبانی، اصمعی، از روایان بزرگ بودند. فضل بن ربیع وزیر هارون الرشید نیز در آن زمان بود.

وفات ابونواس: حسن بن هانی حکمی در حدود سالهای 195 تا 200 هجری، در بغداد وفات یافت. امروز آرامگاه وی در مقبره "شونیزیه" در تلی معروف به تل یهود در کنار نهر عیسی قرار دارد.

دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء الخزاعی (264-148 هجری)

ابوعلی، دعبل بن علی بن رزین بن عثمان بن عبدالله بن بدیل بن ورقاء دعبل خزاعی متولد سال ۱۴۸ هجری و متوفای سال ۲۶۴ هجری است. خزاعی شاعر، ادیب و عالم شیعی که مدیحه‌سرا و ذاکر فضایل اهل بیت بود. دعبل از خانواده ای است که پنج شهید در راه خدا داده‌اند. از جمله سه فرستادگان پیامبر به یمن عبد الرحمن و محمد و عبد الله بن ورقاء، و برادر چهارم آنان عثمان که از جنگجویان و شهدای جنگ صفین نیز بودند و پنجمین آنها نافع بن بدیل که در عهد رسول اکرم به شهادت رسید. در مورد نافع، پیامبر فرمودند: رحم الله نافع بن بدیل رحمه المبتغی ثواب الجهاد، صابراً صادق الحديث إذا ما أكثر القوم قال قول السداد. و عدی بن حاتم در رثای نافع بن بدیل گفته است: أبعد عمار و بعد هاشم وابن بدیل فارس الملاحم، نرجو البقاء مثل حلم الحالم وقد عضضنا أمس بالأباهدر، رزین پدر بزرگ دعبل از شعرایی بود که ابن قتیبه از او یاد کرده است. پدر دعبل و عموی وی بنام عبدالله بن رزین از شعرای عصر خود بودند و پسر عموی وی محمد بن عبدالله معروف به ابی الشیص صاحب دیوان شعر است. همچنین برادرش علی ابوالحسن بن رزین نیز از شعرای بنام بود. دعبل شعر

نزدیک می‌شد، ابویوب قاصدی از پیش خود نزد او فرستاد تا به دروغ ابومسلم را از جانب خلیفه وعده‌های نیکو دهد. ابومسلم نیز نیرنگ خورد و جوانب احتیاط فرو نهاد و با فراغ خاطر وارد شهر شد. در عین حال، شب نخست که ابومسلم وارد دربار شد، ابویوب از خلیفه خواست که قتل او را تا روز بعد به تعویق اندازد؛ گرچه منصور این پیشنهاد را پذیرفت، اما خیلی زود بعد بر سر این امر با ابویوب عتاب کرد. یک بار دیگر هم در اوایل کار که نامهٔ تعزیت ابومسلم برای مرگ سفاح به منصور رسیده بود، ابویوب از منصور که قصد کشتن ابومسلم داشت، خواسته بود که این کار را به تأخیر اندازد. به روشنی نمی‌توان گفت که ابویوب از این رفتار چه قصدی داشته، ولی ظاهراً با قتل ابومسلم موافق نبوده و به عنوان یک رجل سیاسی به طغیان یاران ابومسلم نیز می‌اندیشیده است. به هر حال ابویوب موریانی یکی از کسانی است که از نزدیک در جریان واقعهٔ قتل ابومسلم قرار داشته است، چنانکه جزئیات روز قتل وی را از زبان او نقل کرده‌اند. ابویوب موریانی 17 سال در دربار منصور حضور داشت و دامنهٔ نفوذ او چندان وسعت یافت که در واقع‌گویی بر خلیفه چیره بود. مردم می‌گفتند چون به نزد خلیفه می‌رود، روغنی بر روی خود می‌مالد تا خلیفه را مسحور کند و هم بدین سبب «روغن ابویوب» را به مثل در این‌باره به کار می‌بردند. خلیفه ابویوب را چندان دوست می‌داشت که مجالس سرور، بدون حضور او برایش جلوه نداشت و چون بغداد را ساخت، آن را به 4 بخش تقسیم کرد و بخشی را در اختیار ابویوب نهاد. گفته‌اند که به هنگام بنای این شهر، به دستور خلیفه می‌خواستند از کاخ کسری در مداین وسایل و مصالح آورند، اما ابویوب خلیفه را از این کار منع کرد. ابویوب با استفاده از موقعیت ممتازی که نزد خلیفه داشت، وابستگان خود را به کارهای حکومتی گماشت. برادر او خالد بن ابی سلیمان مخلد موریانی که در دورهٔ اموی هم مورد حمایت ابویوب بود. و دو پسر وی از این طریق صاحب ثروت بسیار شدند. از یک خبر که نخست جاحظ آن را روایت می‌کند و در منابع بعدی تکرار می‌گردد، می‌توان دانست که ابویوب در بخشی از دوران وزارت که بایست مربوط به سالهای پایانی آن باشد، از حضور به نزد خلیفه سخت بیمناک بود و گمان توقیف و قتل می‌برده است. این افول ستارهٔ اقبال ابویوب میدان را برای سخن‌چینان مهیا می‌ساخت، چنانکه به گفتهٔ طبری به روایتی سعایت ابان بن صدقه، دبیری از دستیاران ابویوب، نزد خلیفه سبب عزل ابویوب از مقام وزارت در سال 153 هجری شد. با اینهمه، زندگی حسابگرانهٔ ابویوب که از دسیسه‌چینی و طمع کاری و فسادهای مالی خالی نبود، در مسموع افتادن سعایت ها مؤثر بوده، چنانکه

اخا خاتم الرسل المصفی من القذی
 و افطام لو خلت الحسین مجدلاً
 و اذن للطمع الخد فاطم بعده
 و مقرس الابطال فی الغمرات
 و قدمات عطشاناً بشط الفرات
 و اجریدت دمع العین فی الوجنات

پیامبر اسلام پیغمبر هدایت است و خدا بر او درود فرستاد و دعا می‌کنم که خداوند دروذهای ما را به روان پاک او برساند او (علی) برادر خاتم پیامبران که از تمام پلیدی‌ها مبری و دور و از بین برنده کافران و مشرکان است. ای فاطمه اگر حسین را در کربلا بر روی زمین می‌دید که در کنار رود فرات با لب تشنه جان سپرده‌است. آنگاه از شدت حزن و اندوه دست به صورت می‌زدی و اشک چشم بر گونه‌های خود جاری می‌کردی.

آبو آتوب سلیمان بن ابی سلیمان مَخلَد موریانی (154 هجری)

ابو ایوب موریانی، سلیمان بن ابی سلیمان مَخلَد، سال 154 هجری در موران اهواز بدنیا آمد. ابویوب دبیر و وزیر منصور خلیفهٔ عباسی بود، چنانکه از لقبش پیداست، از موران از نواحی نزدیکی اهواز بود. منصور پیش از خلافت، ابویوب را با هدیه‌ای نزد ابوالعباس سفاح فرستاد، خلیفه از فصاحت و خالصی زبان عربی او خوشش آمد و ابو ایوب را در دارالخلافه نگهداشت. براساس این روایت کار دیوانی او نیز از آن زمان در نزد عباسیان آغاز شد؛ چنانکه ابن عبدربه نیز او را دبیر هر دو خلیفه دانسته است. اما بنابر روایات دیگر، او مدتی از ملازمان ابن هُبَیره سردار اموی بود و همچنین به عنوان دبیر سلیمان بن حبیب بن مَهَلَب حاکم بصره از سوی مروان از او یاد شده است. گفته‌اند که در این زمان منصور به دام سلیمان اموی افتاد و وساطت ابویوب سبب نجات منصور از مرگ شد. و به همین سبب چون خلافت به منصور رسید، ابویوب را به خود نزدیک کرد. نخستین شغل او در دستگاه منصور، نیابت عبدالملک بن حمید دبیر خلیفه بود و چون دبیر به سبب بیماری خانه‌نشین شد، کار ابویوب جوان بالا گرفت و سرانجام به وزارت خلیفه نشست. به گفتهٔ خودش، جز فقه در همهٔ علوم دیگر آشنایی داشت و چیزی اندوخته بود و به‌ویژه در ادب و فلسفه و کیمیا و طب و نجوم و حساب و سحر دست داشت. وزارت ابویوب، پس از خالد بن برمک (که یکسال و اندی وزارت منصور داشت) مقارن افول ابومسلم خراسانی بود. منصور از ابویوب خواست تا با سلم بن قتیبهٔ خراسانی والی بصره دربارهٔ بازداشت ابومسلم مشورت کند. هنگامی که ابومسلم به مداین

ابن سکیت یعقوب بن اسحاق نحوی سال 186 هجری در دورق اهواز به دنیا آمد. ابن اسحاق دورقی از بزرگان ادب و لغت عرب بود. سکیت لقب پدرش اسحاق بود که به سبب افراط در سکوت بدان ملقب گردید. ابن سکیت در اهواز رشد و نمو کرد و سپس همراه خانواده‌اش راهی بغداد شد. پدر وی نیز خود مردی عالم در نحو و به ویژه در لغت و شعر بود و از اصحاب کسایی به شمار می‌رفت. او علاقه وافری به تحصیل فرزند خود داشت و شاید انگیزه مهاجرت او به بغداد نیز همین بوده باشد. ابن سکیت از مجلس درس استادانی چون ابوعمرو شیبانی، فرّاء، ابن اعرابی، اثرم و نصران خراسانی که همه از مشاهیر علم و ادب آن روز بودند، بهره برد، در یکی از جلسات درس موقعی که استاد نام ابن سکیت را با لقب خوزی صدا می‌زند او بسیار ناراحت می‌شود و بعنوان اعتراض درس را ترک می‌کند و برای مدت طولانی در جلسات درس آن استاد حاضر نمی‌شود تا استاد را مجبور به عذر خواهی کرد. ابن سکیت در کودکی و به منظور آشنایی بیشتر با زبان فصیح و اصیل عربی به رسم آن روز در صحرا نزد بدویان گذراند و چون به بغداد بازگشت، ضمن بهره گرفتن از محضر دانشمندان به تعلیم و تربیت کودکان پرداخت و از جمله چندی با پدر خود در محله درب القنطرة بغداد به این کار مشغول شد. سپس آموزش فرزندان بزرگان از جمله فرزندان محمد بن عبدالله بن ابی طاهر و متوکل خلیفه عباسی را برعهده گرفت. وی حتی آنگاه که به تدریس در رشته‌های گوناگون ادب مانند نحو، لغت، شعر، روایت و علوم قرآنی می‌پرداخت، باز از دانش‌اندوزی باز نایستاد. و دیری نپایید که به جرگه دانشمندان عصر خود همچون ابن اعرابی و ابوالعباس ثعلب پیوست و به عنوان یکی از بزرگ‌ترین لغت‌شناسان و سخن‌سنجان شناخته شد. یاقوت او را پس از ابن اعرابی سرآمد همه لغویان خوانده و ابوطیب لغوی علم را منتهی به او دانسته و در کار تألیف از ثعلب برترش شمرده است و ابن تغری بردی او را علامه خوانده است، اما با اینکه دانش وی در لغت این چنین مورد ستایش قرار گرفته، او خود را در علم نحو چیره‌دست‌تر می‌دانسته است. ابن سکیت علاوه بر فعالیت‌های چشمگیرش در نحو و لغت، در نهضت گردآوری و تدوین اشعار عرب که از نیمه دوم قرن دوم هجری با رغبتی فزاینده آغاز شده و تا اواخر قرن سوم با شور و شوق در شهرهای بصره و کوفه و بغداد ادامه

حبس و مرگ او را باید نتیجه یک رسوایی مالی به شمار آورد که به دنبال آن ابویوب، خالد و پسران او به زندان افتادند و اموال آنها مصادره گشت. فساد خالد بن مخلد مورانی در مال‌اندوزی چندان بود که به گفته والی اهواز درهمی به بیت‌المال خلافت نمی‌رفت، مگر آنکه بخشی از آن به خزانه او واریز می‌شد. ابویوب خود به تنهایی هیجده هزار جریب زمین در بصره داشت و اموالش بالغ بر 100 میلیون درهم بود. درباره افول موقعیت ابویوب روایت های دیگری نیز آمده است که از دسیسه حکایت می‌کند در هر حال، با آنکه در منابع از مرگ ابویوب مورانی در زندان به دلیل بیماری سخن رفته به نظر می‌رسد مرگ او بی‌مداخله عوامل خلیفه نبوده است. از این‌رو، برخی چون یعقوبی و یاقوت از «قتل» وی یاد کرده‌اند. ابوایوب وزیری دانشمند و دبیری صاحب سبک و دیوان سالاری شایسته و سیاست‌پیشه بود.

ابی عبدالله اهوازی، محمدبن قاسم بن خلاد بن یاسر بن سلیمان ضریر(191 هجری)

ابی عبدالله اهوازی، محمدبن قاسم بن خلاد بن یاسر بن سلیمان ضریر سال 191 هجری در اهواز بدنیا است. ابی عبدالله شاعر و ادیب و صاحب نوادر بود. او در بصره سماع حدیث کرد و از ابی عبیده و اصمعی و ابی زید انصاری و عتبی و جز آنان ادب فرا گرفت. او در چهل سالگی نابینا گشت. و یکی از فصیح‌ترین و با حافظه‌ترین مردمان و از ظرفای مشهور است و در ذكاء و فطنت و حاضر جوابی از امثال و نظراء او کس بیایه وی نرسید و او را با ابوعلی ضریر ماجراهای دلکش و اشعار نمکین است: اوگوید: اذا انا بالمعروف لم اثن صادقاً و لم اشم النکس اللثیم، المذمما فقیم عرفت الخیر و الشر باسمه و شق لی الله المسامع و الفمء، و نوادر او بسیار است. ابن الندیم در الفهرست گوید او مردی فصیح و بلیغ و حاضر جواب و شاعر بود و در آخر عمر نابینا گشت و میان او و ابی علی البصیر و همچنین بین او و ابی هفان مکاتبات و مهاجاتی است و اهل عسکر مکرّم از زبان وی بترسیدندی و از اصمعی و دیگر علماء روایت دارد و ابن ابی طاهر در اخبار و نوادر ابی العیناء کتابی کرده است و دیوان شعر او نزدیک سی ورقه است و گوید این جمله از خط ابی علی بن مقله بترتیب و بلفظ نقل کردم. هم چنین صاحب اغانی نبذه ای از حکایت او آورده است. وفات ابوالعیناء در جمادی سال 283 و بقولی 282 هجری بوده است.

خلیفه 50,000 درهم به او بخشید. او به تدریج چنان مورد توجه خلیفه قرار گرفت که در شمار ندیمان وی درآمد. به تأیید اکثر منابع علت قتل او اظهار محبت شدید نسبت به خاندان علی(ع) در برابر متوکل بود که پرسیده بود: «فرزندان من معتز و مؤید نزد تو عزیزترند یا حسن و حسین فرزندان علی؟» او با اینکه تقیه می‌کرد. اختیار از کفداد و در پاسخ گفت: «قنبر خادم علی(ع) از تو و فرزندان تو برتر است». متوکل از این گفته چنان برآشفته که در دم دستور داد زبان وی را از قفا بیرون کشیدند، اما برخی از منابع علت قتل او را سرپیچی از فرمان خلیفه دانسته‌اند که از او خواسته بود به مردی قریشی ناسزا گوید. احتمالاً ماجرای قتل وی نقشه‌ای بوده که از پیش آن را تدارک دیده بوده‌اند. به خصوص که گویند بی‌درنگ 10 هزار درهم دیه او را به خانواده‌اش پرداختند و نیز اشاره شده است که همیشه گروهی در پی تحریک متوکل برضد او بودند. در تاریخ مرگ او بین 243 و 244 و 246 هجری اختلاف است.

تالیفات: 1- اصلاح المنطق، کتابی است در لغت که از معروف‌ترین آثار اوست و تا دیرگاهی پس از وی توجه و ستایش علمای لغت را برانگیخته و مورد استناد آنان بوده است. مؤلف در این کتاب بسیاری از واژه‌های عربی را به صورت صحیح آن ضبط کرده و آنها را از جنبه‌های صرفی، فصاحت و عدم فصاحت، نادر یا شاذ بودن و جز آنها مورد بررسی قرار داده است. این اثر از معتبرترین کتابهای لغت به شمار می‌رود و شرحها و تلخیصهای بسیاری که بر آن نوشته شده، دلیل این مدعاست. سزگین به تفصیل در مورد شرح ها، تلخیص ها و ردیه‌های آن بحث کرده است. این اثر نخستین بار در قاهره (1368ق/1949م) به کوشش عبدالسلام محمد هارون و احمد محمد شاکر به چاپ رسیده است.

2- الاضداد: این اثر که به شرح معانی متضاد کلمات پرداخته است، سال 1912 میلادی به کوشش اگوست هافنر به همراه دو اثر دیگر از اصمعی و سجستانی با عنوان ثلاثه کتب فی الاضداد در بیروت به چاپ رسیده و سال 1980 میلادی نیز در همانجا تجدید چاپ شده است. 3- الالفاظ، کتابی است درباره واژه های مشابه در 148 فصل. روش کار ابن سکیت در این اثر براساس تقسیم‌بندی موضوعی است، از قبیل: الغنی و الخصب، الفقر و الجذب، الجماعة، الکتاب و جز آنها. این قتیبه بیشتر این فصول را در کتاب ادب الکاتب خود بدون اشاره به اثر و نام ابن سکیت آورده است. این کتاب در بیروت با عنوان تهذیب الالفاظ به همراه اضافاتی از نسخه‌های گوناگون (1896-1898م) به چاپ رسیده است. نام دیگر این

یافته بود، نقش بسیار مهمی برعهده داشت. او که شاگرد اصمعی و ابوعبیده معمر بن مثنی بود و از آن دو که از پیشگامان این نهضت بودند، روایت می‌کرد، در ادامه کار آنان، به گردآوری دیوانها و آثار پراکنده بسیاری از شعرای کهن از جمله *امرؤ القیس*، *زهیر بن ابی سلمی*، *نابغه ذبیانی*، *اعشی*، *عترة بن شداد*، *طرفة بن عبد*، *عمرو بن کلثوم* و بسیاری دیگر از شعرای اسلامی و اموی، که ذخایر گرانبهایی برای ادبیات عرب محسوب می‌شد و بیم فراموشی و نابودی آنها می‌رفت، همت گماشت، ابن سکیت با کوشش بسیار افزون بر گردآوری این آثار، به شرح و تفسیر برخی از آنها نیز پرداخت. کمتر دیوانی است که او آن را روایت (شفاهی و یا کتبی) یا شرح و تفسیر نکرده باشد. او با حفظ این ذخایر گرانبها از خطر نابودی، خدمت ارزنده‌ای به ادبیات عرب کرد. و به جرأت می‌توان گفت که در مقایسه با همگانش بیشترین سهم را در این کار داراست. ابن سکیت که به سنت پیامبر و عقاید دینی خود بسیار پایمند بود، افزون برگردآوری و تدوین اشعار به جمع و نقل روایات دینی نیز پرداخت. ذهبی او را بسیار دیندار و نیکوکار خوانده است. و در منابع دیگر آمده که وی حتی جان بر سر عشق به اهل بیت نهاد. نجاشی او را از نزدیکان و خاصان امام محمد تقی(ع) و امام علی النقی(ع) به شمار می‌آورد و به روایات او از امام محمد تقی(ع) اشاره می‌کند. علاوه بر این در برخی روایات، از ملاقات وی با امام علی بن موسی الرضا(ع) سخن رفته است. او در نقل روایت مورد وثوق و اعتماد علمای رجال است. شاگردان بسیاری از وی بهره برده‌اند که معروف‌ترینشان اینانند: ابوالبشر بندنیجی، حرانی که به گفته خود او از 225 هجری تا هنگام مرگ ابن سکیت در محضر او بوده است. ابوسعید سکری، ابوعکرمه ضبی و ابوحنیفه دینوری و.... گروه بسیاری نیز از او روایت کرده‌اند از جمله: ابوالعباس ثعلب نحوی معروف، احمد بن فرج مرقی، محمد بن عجلان اخباری و میمون بن هارون کاتب می‌توان نام برد. ابن سکیت شعر نیز می‌سرود، ذهبی شعر او را ستوده است. حدود 20 بیت از اشعار وی در آثار ابوحیان توحیدی موجود است. هنگامی که ابن سکیت به سامرا رفته بود، در آنجا مورد توجه عبدالله بن یحیی بن خاقان قرار گرفت. چون عبدالله متوکل را از مقام علمی وی آگاه کرد، خلیفه او را به کار تعلیم و تربیت فرزندانش معتز و مؤید گماشت. خطیب بغدادی می‌گوید: با وجود اینکه برخی او را از رفتن به دربار متوکل برحذر داشتند و به رغم تعصب شدیدی که در تشیع به او نسبت می‌دهند، مدتی را در دربار متوکل گذراند و به گفته ذهبی ماهیانه 2000 درهم دریافت می‌کرد و افزون بر آن گاهی از پاداش های گرانبهایی نیز بهره‌مند می‌شد، چنانکه در مجلسی

الامثال 6- الانساب 7- الانواع 8- الايام و الليالي 9- البيان 10- التصغير 11- التوسعة في كلام العرب 12- خلق الانسان 13- الدعاء 14- الزبرج 15- السرج و اللجام 16- سرقات الشعراء و ماتواردوا عليه 17- الطرق 18- الطير 19- فَعَلَ و أَفْعَلَ 20- المثنى و المبنى و المكنى 21- المذكر و المؤنث 22- معاني الابيات 23- معاني الشعر الكبير 24- معاني الشعر الصغير 25- النبات و الشجر 26- النواذر 27- الوحوش 28- الحشرات 29- ماجاء في الشعر و ما حُرِّفَ عن جهته.

عبد يسوع اول (قرن چهارم میلادی)

عبد يسوع از مردم ميسان بود. يونانی ها او را بنام مار ارخلاوس می شناختند. عبد يسوع در اخلاق و فضيلت شهرت داشت. وی از دانشمندان عصر خود بود. عبد يسوع هم عهد مانی بود و با وی در خصوص رد افکار و تعلیماتش مباحثه و مجادله داشت. از مولفات يسوع اول به جزء محتوای این مجادله از قرن چهارم میلادی چیزی بجا نمانده است که متن آن از زبان آرامی به یونانی و سپس به زبان لاتین در آمده است. عبد يسوع افزون بر نبوغ در فلسفه و هیئت و طب بر چند زبان تسلط داشت. اوصاحب مال و ثروت بود و معبدی در زادگاهش بنا کرد.

جبرئیل بن بُخْتُ يسوع (213 - 155) هجری

جبرئیل بن بخت يسوع از پزشکان معروف مسیحی نسطوری اهوازی آل بخت يسوع است. او در اهواز رشد و نمو کرد، پدرش بخت يسوع از پزشکان مشهور زمان خود و رئیس بیمارستان گندی سابور بود که در 171 هجری برای معالجه هارون الرشید از اهواز به بغداد فرا خوانده شد و به سبب موفقیت در معالجه خلیفه، به ریاست پزشکان دار الخلافه منصوب گردید. سال 175 هجری پدر جبرئیل در پاسخ به دار الخلافه که از او خواسته بود، پزشکی ماهر را به او معرفی کند، فرزندش جبرئیل را معرفی کرد. از این راه جبرئیل بن بخت يسوع نیز از اهواز به مرکز خلافت در بغداد عزیمت کرد و پس از مرگ پدرش به ریاست پزشکان بغداد برگزیده شد. انگیزه ارتباط جبرئیل با درگاه هارون، داستان نسبتاً معروفی است. موضوع داستان، شفا دادن کنیزک هارون است که در اثر گرفتگی عضلانی، قادر به حرکت دادن بازوان نبود.

کتاب کنز الحفاظ است و گویا با کتابی که ازهری آن را به همین نام و در 30 جلد معرفی کرده، یکی نیست. مختصر تهذیب الالفاظ نیز با تعلیقاتی از شیخو در 1897م، در بیروت به چاپ رسیده است. 4- القلب والابدال: این کتاب سال 1903م به کوشش اگوست هافنر در بیروت و سال 1905م در لایپزیگ در مجموعه‌ای به نام الكنز اللغوی فی اللسن العربی و نیز در 1978م با عنوان الابدال به کوشش محمدشرفدر قاهره چاپ رسیده است.

5- شرح دیوان الحطینة، نخستین بار در 1958م در قاهره منتشر شد و بار دیگر در 1987م به کوشش نعمان محمد امین طه به چاپ رسید.

6- شرح دیوان الخنساء، در بیروت (1896م) به کوشش لويس شیخو به چاپ رسیده است. 7- دیوان طرفة بن عبد به روایت ابن سکیت، به کوشش احمد بن امین شتیقی در قازان (1909م) چاپ شده است.

8- شرح دیوان عروہ بن ورد، این کتاب نخستین بار در 1923 میلادی ضمن مجموعه‌ای شامل پنج دیوان در قاهره و بار دیگر به کوشش عبدالمعین ملوحی در دمشق به چاپ رسید.

9- شرح دیوان قیس بن خطیم، به کوشش کووالسکی در لایپزیگ (1914م) انتشار یافت.

10- شرح دیوان مزرد ، به کوشش خلیل ابراهیم عطیة در بغداد (1962م) انتشار یافت.

11- شرح دیوان نایغة ذبیانی نخستین بار (1968م) به کوشش شکری فیصل در بیروت و نیز به کوشش محمد طاهر بن عاشور در تونس (1976م) به چاپ رسیده است.

12- قسمتی از کتاب المثنی و المکنی نیز با نام کتاب الحروف التي يتکلم بها فی غیر موضعها، به کوشش عبدتواب در قاهره (1969م) به چاپ رسیده است.

آثارخطی: 1- البحث، سه نسخه از آن در دارالکتب (قاهره) و یک نسخه دیگر در کتابخانه تیموریه موجود است 2- المقصور و الممدود، نسخه‌ای از آن در کتابخانه عارف حکمت در مدینه به کتابت ابویوسف موجود است که صحت انتساب آن به ابن سکیت دقیقاً روشن نیست 3- منطق الطیر و منطق الریاحین، نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان رضوی موجود است. آثار منسوب: 1- الابل 2- الاجناس الكبير 3- الارضین و الجبال و الاودیة 4- الاصوات 5-

مهمی داشت. کوشش های این افراد بخشی از رویکرد عظیم دانشمندان و مترجمان اسلامی در انتقال علوم از سایر سرزمینها، به ویژه از متون یونانی بود که به نهضت ترجمه مشهور است. به پیشنهاد جبرئیل، هارون الرشید برای فراهم آوردن متون پزشکی یونانی گروهی را به امپراتوری روم فرستاد و با کمک مالی به مترجمان، آنان را به ترجمه این آثار گماشت. این فعالیت جبرئیل در دوره مأمون نیز ادامه یافت. حنین بن اسحاق العبادی، پزشک و مترجم مشهور که در طب بالینی از شاگردان جبرئیل و مورد علاقه و لطف استاد بود، به تشویق و درخواست جبرئیل بعضی از آثار جالینوس را که جبرئیل بسیار به آنها علاقه داشت، ترجمه کرد. نخستین کتابی که حنین از آثار جالینوس ترجمه کرد کتاب *فی اصناف الحَمَیّات* بود که آن را به جبرئیل اهداء کرد. ابونواس اهوازی، هموطن جبرئیل، او را در شعر مدح کرده است، این شعر که شهرت یافته و نویسندگان دیگری، از جمله ابن رقیق و صفدی، آن را نقل کرده اند. همچنین ابوالفرج اصفهانی نیز شعری از مأمون در مدح جبرئیل نقل کرده است.

آثار: صفات نافعه کتبه للمأمون، رساله الی المأمون فی المطعم و المشرب، کتاب فی الباه، مقالة فی العین، کتاب طب العین و رساله الی المأمون یا مَره بما اجتمعت علیه فلاسفة الروم و الفرس، رساله مختصره فی الطب، کتاب فی صنعة البخور، کتاب فی الزینة، کنّاش، از کتاب المدخل الی صناعة المنطق و نسخه ای به دست نیامده است. سزگین با استنباطی از نوشته رازی رساله ای به نام ورم الخُصی را نیز به او نسبت داده است.

ابن ماسویه، ابو زکریا یحیی بن ماسویه (241-172 هجری)

یحیی بن ماسویه، ابو زکریا سال 172 هجری در اهواز بدنیا آمد. ابو زکریا پزشک مسیحی نسطوری است. ماسویه پدر یحیی در اهواز به داروسازی مشغول بود و جبرائیل بن بخت یسوع که آن زمان در بغداد بود او را برای خدمت در بیمارستانی که به دستور هارون الرشید در بغداد ساخته می شد، دعوت کرد. ابویحیی ماسویه به سرعت در دربار خلافت هارون ترقی کرد و مقامی برابر با جبرائیل بن بختیشوع به دست آورد و زن و فرزند خود یوحنا (یحیی) را که در آن وقت خردسال بود، از اهواز به بغداد فرا خواند. به روایت رهاوی، ماسویه دانشمندان و حکیمانی را به تربیت یحیی گماشت، ولی از آن دانشمندان نام نبرده است. فقط می گوید: جبرائیل ابن بخت یسوع برجسته ترین و احتمالاً نخستین استاد یوحنا (یحیی) در طب بوده و او

جبرائیل با وارد کردن «شوک» عصبی، وی را معالجه کرد. از آن پس جبرائیل با عزت بسیار و دارایی کلان در دربار هارون زیست، و به ثروت و محبوبیت فراوانی دست یافت. او همچنین به دستور هارون الرشید بیمارستانی در بغداد احداث کرد. حضور جبرئیل در دربار هارون تا سال 193 هجری ادامه داشت تا اینکه هارون در طوس بیمار شد و ماجرای مشهور تشخیص نادرست جبرئیل و در نتیجه ناتوانی او در معالجه هارون پیش آمد و «اسقفی از فارس» نیز که به بالین خلیفه احضار شده بود، چندان سعایت جبرئیل را کرد تا هارون فرمان به قتل جبرائیل داد در پی این واقعه، هارون الرشید، جبرئیل را زندانی کرد و حتی دستور قتل او را داد. به نوشته طبری، هارون در سال 193 هجری، در همان روزی که دستور قتل جبرئیل را داد، درگذشت. سپس جبرئیل پزشک مخصوص خلیفه امین (193-198ق) گردید. کشته شدن امین و روی کار آمدن مأمون ناگزیر احوال جبرائیل را پریشان ساخت و او چندی به دستور مأمون به زندان افتاد. سال 202 هجری مأمون که پس از شش سال اقامت در مرو به بغداد برگشت، مأمون دوباره جبرائیل را به خدمت احضار نمود. سال 205 هجری با معالجه مأمون، جایگاه از دسته رفته خود را در دربار عباسی باز یافت. جبرئیل سال 213 هجری در پی بیماری سختی درگذشت. جسد او را با تشییع باشکوهی در دیر مارَسَرَجِس در مدائن دفن کردند. وی در وصیتنامه اش، مأمون را وصی خود قرار داد و مأمون نیز اجرای مُفَاد وصیتنامه را به فرزند جبرئیل، که او نیز پزشک بود، سپرد. بغدادی در کتاب خود گزارشی در باره زندگی و آثار جبرئیل تهیه کرده است. نقش جبرئیل از جهات مختلف شایان بررسی است؛ به عنوان رئیس پزشکان دربار هارون و همنشین با خلیفه، به عنوان پزشکی صاحب تألیف در حوزه پزشکی و به عنوان کسی که در انتقال دانش پزشکی به جهان اسلام سهمی بر عهده داشت. نقل قول های متعددی از جبرئیل در باره گفتگوهایش با هارون و اطرافیان او و آنچه در دربار اتفاق می افتاده وجود دارد. او آثار متعددی در پزشکی تألیف کرده که چند تا از آنها از بین رفته و تعدادی نیز باقی مانده است. این کتابها مرجع بسیاری از دانشمندان و پزشکان پس از جبرئیل بوده و سخنان بسیاری نیز از او در متون متأخر نقل شده است. از میان پزشکان اسلامی بیش از همه، محمد بن زکریای رازی، آرای متعددی از جبرئیل نقل کرده است، نوشته های رازی، باتوجه به ماهیت آنها و ذکر انواع خاص داروها در آنها، احتمالاً برگرفته از کتاب کنّاش جبرئیل اهوازی است، همان کتابی مفقود است، و به دست ما نرسیده است. جبرئیل همانند بسیاری از اعضای خاندان بخت یسوع در انتقال دانش پزشکی به جهان اسلام نیز سهم

آثار: یحیی بن ماسویه حدود 50 اثر به وی منسوب شده است. ظاهراً شماری از آنها به نامها و عناوین مختلفی شهرت یافته بودند که بعدها هر یک از آنها را اثر مستقلی پنداشته‌اند. از این رو تا همه نسخه‌های موجود از آثار او که در کتابخانه‌های جهان موجود است، بررسی و مقایسه نشود، فهرست دقیق و کاملی از آثار ابن ماسویه نمی‌توان تهیه کرد. در اینجا به برخی از آثار چاپ شده و خطی وی اشاره می‌شود.

الفچاپی: 1- کتاب الازمنه یا الازمنه و الامکنه، درباره فصول و ماههای سال و ارتباط آنها با خوردنیها و نوشیدنیهایی که بدن به آنها نیازمند است و نیز اقدامات پیشگیری طبی مانند فصلد و حجامت در فصول مختلف. ترجمه دیگری نیز توسط ژرار تروپو در آرابیکا به چاپ رسید. نسخه‌ای از ترجمه عبری آن نیز در دست است.

2- جواهر الطیب المفردة باسماها و صفاتها و معادنها. ابن ماسویه در این اثر درباره مواد معطر همچون مشک، عنبر، کافور، قرنفل و صندل و نیز مطالبی چون پاک کردن نوشته از دفاتر و ازاله لکه‌ها و آثار مختلف سخن گفته است. نویری در نهایه الأرب از آن سود جسته است.

3- الجواهر و صفاتها و فی ای بلدهی وصفه الغواصین والتجار. در این اثر ابن ماسویه به وصف سنگهای قیمتی، نحوه استخراج و محلهای آن و نحوه تجارت و قیمتها و اوزان مختلف آن در مشرق قدیم پرداخته است. تیغاشی در کتاب خود اذهار الافکار فی جواهر الاحجار از این کتاب استفاده کرده است.

4- الحمیات. رازی در الحاوی بارها به این کتاب استناد کرده است.

5- دغل العین، کهن‌ترین کتاب موجود آموزش چشم پزشکی است. اگرچه تصحیح و نشر متن منحصر به فرد عربی آن به دلیل افتادگی یا محو بعضی از قسمتها غیر ممکن است،

6- الکناش المشجر یا المشجر، رازی بارها در الحاوی از آن بهره برده است. ابوعمران موسی بن سیار و ابوالطیب ابراهیم ابن نصر، تعلیقاتی بر آن نوشته بوده‌اند. در این اثر برای اولین بار کلیات طبی به شکل فهرستها و جداول تنظیم شده است.

8- النوادر الطیبه یا الفصول الحکمیه و النوادر الطیبه یا الفصول. ابن ماسویه این کتاب را برای شاگردش حنین بن اسحاق نوشت. کتاب مجموعه‌ای از دستورالعملهای مختصر طبی در 132

بود که یوحنا را به ریاست شاگردان خود گمارده است. یوحنا با آنکه بیشتر در طب تحصیل کرده بود، ولی در منطق و حکمت نیز تدریس می‌کرده است و مجالس درس او را پررونق‌ترین محافل علمی آن روز شمرده‌اند که همه گروههای اهل ادب در آن حاضر می‌شدند به روایت ابن جلیجل، هارون‌الرشید او را به ترجمه کتابهای طبی که از آنقره (آنکارا) و عموریه آوردند، مأمور کرد و نویسندگانی ماهر در خدمتش گماشت. از این رو به نظر می‌رسد که یوحنا جز سریانی و عربی، زبان یونانی نیز می‌دانسته است. درباره صلاحیت و توانایی علمی ابن ماسویه در طب نیز آراء متناقضی ابراز شده است. درحالی که به‌روایت ققطی، یوحنا خود را از جالینوس در طب برتر می‌شمرد و همین ادعای او خشم جبرائیل بن بختیشوع را برانگیخته بوده است و نیز در باب تشریح میمون توسط او و تألیف کتابی براساس آنچه از ابن طریق یافته بوده، مؤلفان متقدم اشارت‌ها کرده‌اند. و حتی گفته‌اند خیال تشریح فرزند بلید (کنکذهن) خود را داشته است، یحیی از شاگردان برجسته جبرائیل و رئیس شاگردان او بود و به روزگار مأمون لقب طیب‌الملک یا طیب‌الملک یافت. ابن ماسویه آثار گرانبهایی از خود به یادگار گذاشت که برخی از آنها همچون *دغل العین* اولین اثر در نوع خود و نیز متن درسی دانشجویان بوده است و چشم پزشکان برای دریافت گواهینامه رسمی می‌بایست آن را درآموزش دیده و امتحان می‌دادند. نوییورگر براساس مطالبی که رازی آورده، نتیجه گرفته است که یوحنا در داروشناسی نیز اطلاعاتی داشته است. یکی از کهن‌ترین منابعی که در زمان حیات ابن ماسویه تدوین شده و نویسنده آن کتاب در تألیف آن از نظرات ابن ماسویه بهره برده، کتاب فردوس الحکمه ابن ربین طبری است. همچنین موفق‌الدین هروی در کتاب *الابنیة عن حقایق الادویه و ابوریحان بیرونی در کتاب الصیانه و ابن بطالان در تقویم الصحه و ابن بیطار در جامع المفردات* بسیار از یحیی ابن ماسویه پزشک اهوای سود جسته‌اند. از شاگردان او باید از یوسف بن ابراهیم، ابن حمدون بن عبدالصمد مقلب به ابوالعیر طرد و اسحاق بن ابراهیم معروف به بیض البغل و ابراهیم بن عیسی نام برد. اما مشهورترین شاگردش، هموطن او حنین بن اسحاق العبادی است که چندی نزد ابن ماسویه پزشکی خواند. چون استاد او را از خود راند، حنین با پشتکار فراوان به تحصیل علم همت گماشت و چندان مشور شد که ابن ماسویه خود او را بسیار ارج می‌نهاد. ابن ماسویه با گروه کثیری از دانشمندان و وزیران دار الخلافه دوستی داشت. کندی فیلسوف مشهور، رساله‌ای در «نفس» برای یحیی ابن ماسویه نوشت.

ابو زید حنین بن اسحاق العبادی سال 194 هجری در اهواز به دنیا آمد. ابوزید حنین بن اسحاق العبادی معروف به شیخ المترجمین از مسیحیان بود. در قرون وسطای مغرب زمین ابو زید حنین را به نام یوهانیئوس Yohannitus یا یوآنیئوس Yoannitus شناخته بود. اسحاق پدر حنین داروساز و داروفروش بود. خانواده حنین وابسته به یک شعبه کوچک از مسیحیان بود که در یکی از دهات نزدیک حیره ساکن بوده و منسوب به قبایل عرب بودند. اعضای آن قبیله مدت‌ها قبل از ظهور اسلام به دین مسیحیت درآمده و از کلیسای نسطوری سریانی تبعیت می‌کردند. درباره ابوزید حنین عبادی بسیار نوشته شده است، چه توسط مورخان و نویسندگان مسلمان و چه غربیان. او را شیخ‌المترجمین می‌نامند به این خاطر که در نهضت ترجمه نقش غیرقابل انکار ایفا نمود، نهضتی که با ترجمه آثار فلسفی و علمی دیگر ملل و بخصوص یونان آغاز شد و به شکوفایی تمدن اسلامی منجر گردید. حیره که در لغت سریانی به معنی نخل است، یکی از مهمترین شهرهای اعراب بود. این شهر در عراق و نزدیک کوفه واقع بود. مردم حیره ظاهراً از مهاجران جنوب (قحطانیان) بودند و در کنار آنان اقوام عدنانی نیز سکونت داشتند. دولت حیره میان جزیره العرب و متصرفات ساسانیان قرار گرفته بود. امرا و پادشاهان حیره از یک سو مانع از نفوذ اعراب بدوی به متصرفات ساسانی بودند و از طرف دیگر با کمک ساسانیان با غسانیان که متحد امپراتوری روم بودند، مقابله می‌کردند. مملکت حیره با برخورداری از آب و هوا و اوضاع طبیعی مساعد و فراوانی جویبارهای فرات، در موقعیت ممتازی قرار داشت. مردم حیره با نقاط دوردست نیز ارتباط داشتند و از طرفی در نواحی مختلف جزیره العرب برای تجارت سفر می‌کردند. مردم حیره از این طریق علم و دانش را در سراسر منطقه و در ماوراء مرزهای حیره گسترش دادند و خواندن و نوشتن را که در آن روزگار، هنری کمیاب بود به سایر نقاط می‌آموختند. پادشاهان حیره پس از دست کشیدن از بت‌پرستی و گرایش به آیین مسیحیت در توسعه این دین در جزیره العرب سعی زیادی کردند و توانستند عده‌ای از عشایر اعراب را نیز به سوی دین جدید بکشانند.

دوران تحصیل:

ابو زید حنین بن اسحاق نزد پدرش اسحاق در اهواز رشد و نمو کرد و سپس برای ادامه تحصیل به بصره عزیمت کرد. حنین در بصره در حلقه درس خلیل بن احمد عروضی که در

بخش است که با نثری ادیبانه و گاه فیلسوفانه نوشته شده است. کنستانتین افریقایی اولین بار آن را به لاتین ترجمه کرد و با عنوان «فصول یوحنا دمشقی» مکرر به چاپ رسیده است.

ب-خطی: 1- کتاب الادویه المسهله، که ظاهراً همان اصلاح الادویه المسهله یا فی‌ترکیب الادویه المسهله است. رازی از این کتاب بسیار استفاده کرده است و نسخه‌هایی از آن در ایتالیا و انگلستان موجود است. این کتاب نیز به لاتین ترجمه شده بوده است. 2- البستان وقاعده الحکمه و شمس‌الاداب، که نسخه‌هایی از آن در تیموریه وجود دارد. 3- ترکیب طبقات العین و عللها و ادویتها، که نسخه‌هایی از آن موجود است. 4- کتاب التشریح، که ظاهراً نخستین اثر در این باب در طب اسلامی به شمار می‌رود و نسخه‌ای از آن در حلب موجود است. 5- کتاب الجذام، به گفته ابن ابی اصیبعه کسی پیش از او کتابی در آن باب ننوشته بوده است. نسخه‌ای از این کتاب در حلب نگهداری می‌شود. 6- کتاب‌الجینین 7- کتاب الحیوان، که نسخه‌ای از ترجمه آن به لاتین در بادلیان موجود است «طبیعت و علوم خفیه‌دراسلام». 8- خواص الاغذیه والبقول والفواکه، که رازی از آن بهره برده است. 9- کتاب دفع ضرر الاغذیه، که گویا عنوان دیگری از کتاب اصلاح الاغذیه یا دفع مضار الاغذیه باشد. نسخه‌ای از آن در برلین نگهداری می‌شود. 10- کتاب السموم و علاجه‌ها، که رازی از آن بهره برده و نسخه‌ای از آن در حلب موجود است. 11- علاج النساء اللواتی لایحبلن (لایحملن)، نسخه‌ای از آن در حلب موجود است. 12- کتاب فی الصداع و علله و اوجاعه و ادویه یا علاج الصداع، برای عبدالله بن طاهر تألیف شده و رازی از آن بهره برده است و نسخه‌ای از آن در حلب موجود است. 13- کتاب المالیخولیا و اسبابها و علاماتها و علاجه‌ها، که رازی از آن بهره برده است و نسخه‌ای از آن در حلب نگهداری می‌شود. 14- کتاب المرء السوءاء، در 21 صفحه که نسخه‌ای از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است. ابن ماسویه در آن به بین حالات طبیعی و غیر طبیعی خلط سیاه پرداخته است. 15- معرفه محنه الکحالیین، نسخه‌هایی از آن در تیموریه و لنینگراد موجود است. 16- المنجیح فی الصفات و العلاجات، که رازی از آن بهره‌ها برده آن را کتابی شگفت خوانده است. ابوریحان بیرونی در الصيدنه نیز به آن استناد کرده است. کتاب المنجیح فی التداوی من صنوف الامراض و الشکاوای موجود در خدیویه نیز ظاهراً عنوان دیگری از همان کتاب است.

مقایسه با ترجمه‌هایش در درجه دوم اهمیت قرار دارند.

آثار ابو زید حنین بن اسحاق العبادی

کتاب المسائل فی الطب، در باره کار پزشکی، از دیگر کتاب‌های معروف حنین کتاب : العشر مقالات فی العین، ده مقاله درباره چشم پزشکی است، این کتاب در سال‌های اخیر توسط دکتر میرهوف به انگلیسی ترجمه شده و در اختیار دانشجویان رشته چشم‌پزشکی قرار گرفته است و از کتب معتبر طبی در اوایل تمدن اسلامی بوده و در سراسر جهان اسلام معروفیت تام داشته است. حنین مدتی نیز به‌عنوان پزشک مخصوص معتصم در دار الخلافه بود و این علاوه بر تقرب او به دربار خلفا به جهت ترجمه آثار گرانبهای علوم دخیله بوده است. مولفان متاخر تعدادی از آثار وی را به عنوان کتاب مرجع در تالیفات خود مورد اشاره و استفاده قرار داده‌اند.

مسافرت‌های علمی حنین: حنین العبادی، برای فراگیری علوم مختلف و دست یافتن به کتب و منابع علمی گوناگون سفرهای زیادی انجام داده بود. از جمله برای فراگیری زبان‌های عربی و یونانی به بصره و روم و برای آشنایی با فلسفه و طب به اسکندریه و مناطق دیگری مسافرت کرد. وی به دلیل تسلط بر زبان‌های علمی آن روز چندین بار از طرف مامون خلیفه عباسی، جهت شناسایی و جمع‌آوری منابع و متون علمی به سرزمین‌های مختلف سفر کرد. عشق و علاقه حنین به یافتن منابع مختلف و ترجمه آنها از وی یک شخصیت خستگی ناپذیر ساخته بود که هیچگاه سختی کار او را از ادامه راه باز نمی‌داشت. بسیار اتفاق می‌افتاد که وی برای دستیابی به یک کتاب چند سفر را به چندین شهر انجام می‌داد تا بالاخره به آن می‌رسید. حنین، خود درباره یافتن کتاب: البرهان جالینوس می‌گوید: من به جستن آن فراوان پرداختم و برای یافتن آن شهرهای جزیره، شام، فلسطین و مصر را گشتم تا اینکه به اسکندریه رسیدم اما چیزی از آن نیافتم، فقط در دمشق بود که به حدود نیمی از آن دسترسی پیدا کردم.

حنین و جبرائیل بن بخت یسوع: جبرائیل بن بخت یسوع پزشکی متبحر و عالمی توانمند بود. وی به دلیل عظمت علمی‌اش نزد خواص و عوام تقرب زیادی داشته و سخت مورد احترام هارون، امین و مامون بوده است. یوحنا بن ماسویه که استاد حنین بود، خود شاگرد جبرائیل بن بخت یسوع بوده است. جبرائیل علاوه بر تدریس و طبابت به ترجمه آثار یونانی نیز توجه می‌کرد. حنین هنگامی که از اسکندریه به بغداد برگشت نزد جبرائیل بن بخت یسوع رفته و برای وی کتاب التشریح جالینوس را ترجمه کرد. جبرائیل با حنین رفتار خوبی داشت و

آن زمان استاد زبان عربی بود، وارد شد. به همین جهت مدتی را در بصره گذراند و تلاش زیادی در بهره‌گیری از محضر استادش کرد. پس از آشنایی با ادبیات عرب جهت فراگیری علوم پزشکی به بغداد رفت. بغداد با وجود اطباء و پزشکان نامداری چون جبرائیل بن بخت یسوع و یوحنا بن ماسویه از موقعیت ممتازی برخوردار بود، لذا ابو زید حنین عبادی تصمیم گرفت تا پزشکی را از اساتید درجه اول آن روز بیاموزد. نکته قابل ذکر این‌که در این قسمت از زندگی حنین دربین محققان اتفاق نظر وجود ندارد. عده‌ای از آنها معتقدند که حنین پس از رشد جهت انجام تحصیلات، نخست به بصره نزد خلیل بن احمد رفت تا ادبیات عربی را بیاموزد و آنگاه برای تحصیل علم پزشکی به بغداد رفته و در حلقه درس یوحنا بن ماسویه قرار گرفت. حنین ابتدا اهواز را به مقصد بصره ترک کرد و سپس جهت ادامه تحصیلات به بغداد رفت. حنین بعد از برخورد و مناقشه با استاد و هموطنش، یحیی بن ماسویه به اسکندریه رفت تا با زبان یونانی آشنا شود و پس از بازگشت از اسکندریه به کار ترجمه و نقل علوم پرداخت و خیلی زود توانست به واسطه ترجمه‌های دقیق و عالمانه‌اش نظر مثبت استادان بزرگ بغداد مثل جبرائیل بن بخت یسوع و یحیی بن ماسویه را جلب کند. در همین زمان جبرائیل او را به مامون برای ترجمه کتب معرفی کرد.

اساتید حنین:

ابوزید حنین العبادی در فراگیری علم طب دچار مشکلات و زحمات زیادی شد زیرا ورود به حلقه درس پزشکی برای او کار آسانی نبوده است. تعلیم پزشکی در آن زمان یکسره در دست یحیی بن ماسویه هموطن دیگرش بود. آنچه مسلم است اینکه حنین علیرغم وجود موانع مختلف توانست از مجالس درس دو تن از استادان بزرگ آن روز یعنی؛ جبرائیل ابن بخت یسوع و یحیی بن ماسویه استفاده نماید. این ندیم می‌نویسد: حنین از فصحاء در زبان یونانی و سریانی و عربی بود. حنین از ابتدای تحصیلات خود به علم پزشکی علاقه‌مند بود. به همین دلیل هنگامی که وارد بغداد شد به سراغ حلقه‌های درس طبابت و استادان این فن رفت. پس از منازعه او با استادش یوحنا بن ماسویه که حنین پزشکی را نزد وی آموخته بود، تصمیم گرفت طب را به زبان اصلی آن یعنی یونانی بیاموزد تا محتاج طبیبان نگردد و با همین فکر به اسکندریه رفت. او پس از بازگشت از روم و آمدن به بغداد مساعی و کوشش‌های بیش از اندازه‌ای در رابطه با موضوعات طبی اعم از ترجمه و تالیف انجام داد. تالیفات حنین در

را به گونه ترتیب داده بودند که بتوانند از علوم مختلف در تمدن اسلامی استفاده نمایند و حتی پا را فراتر نهاده و در این مسیر کمک‌های مادی و معنوی فراوان به مترجمان و دانشمندان می‌کردند. حنین توانست با استفاده از وضع موجود و انجام فعالیت‌های گسترده علمی به میزانی وسیع، مفید واقع شود، لکلرک، Laclec در این مورد می‌گوید: اگر حنین العبادی را بنیانگذار اصلی رنسانس آموزش در شرق ندانیم، بدون شک باید بگوییم که هیچ کس به اندازه او در این امر حیاتی سهم نداشته است. او از هفده سالگی به کار ترجمه پرداخت و تا پایان عمر به این کار اشتغال داشت. وی کار اصلی ترجمه را با برگرداندن دو کتاب از جالینوس به نام‌های فرق‌الطب و فی‌العضل شروع کرد و آنها را برای مطالعه در اختیار جبرائیل بن بخت یسوع که در آن هنگام در دربار خلیفه بود، قرار داد. زمانی که مامون تصمیم گرفت تا فلسفه یونانی را به عربی برگرداند، حنین را برای ترجمه و مطالعه و اصلاح ترجمه‌های مترجمانی چون حجاج بن مطر، ابن‌البطریق و سلم صاحب بیت‌الحکمه و دیگران انتخاب کرد. اطمینان و اعتقاد مامون از کار حنین به حدی بود که هم‌وزن هر کتاب ترجمه شده‌اش به او طلا می‌داد و همین امر باعث شده بود که حنین به منشی و کاتب خود الازرق، دستور می‌داد که ترجمه‌ها را با خط کوفی بر اوراقی ضخیم و با فاصله بنویسد تا وزن کتاب بیشتر شود. ابن ابی‌اصبیعه می‌نویسد: خود از اینگونه کتب حنین را که به خط کاتب او الازرق نوشته شده بود، دیده است.

رفتن حنین به یونان برای آوردن کتب علمی که در اثر آن تعداد کتب علمی، فلسفی و طبی که در زمان مامون ترجمه شد از زمان‌های دیگر بیشتر بود. ابن ابی‌اصبیعه علت اقدام مامون به ترجمه کتب یونانی را چنین بیان می‌کند: شبی مامون در خواب پیرمرد بسیار خوش قیافه‌ای را دید که بر منبر نشسته و می‌گوید من ارسطاطالیس (ارسطو) هستم. خلیفه از خواب بیدار شد، پرسید ارسطاطالیس کیست؟ به وی گفتند؛ از حکمای یونان است. مامون حنین را خواست که به ترجمه کتب یونانی بپردازد. ابن ندیم نیز در این باره چنین می‌نویسد: مامون در خواب دید مرد سپیدرویی که سرخ قامی‌اش بیشتر بود با پیشانی فراخ و ابروانی پیوسته و از جلو سرکم مو و دیدگانی شهلا و شمائلی زیبا بر تخت خود نشسته، مامون می‌گوید؛ چنان می‌نمود که من در مقابل او ایستادم و هیبت او مرا گرفته است. پرسیدم تو کیستی؟ گفت؛ ارسطو، من بسیار شادمان گردیده و گفتم ای حکیم سوالی دارم. گفت؛ بگو، گفتم زیبایی کیستی؟ گفت؛ هرچه که عقل آن را زیبا داند. این موضوع سبب شد که مامون یک هیأت علمی را جهت تهیه کتب علمی به بیزانس فرستاد و دستور داد که هر اندازه می‌توانند نسخه‌های علمی در موضوعات

برای او احترام خاصی قائل می‌شد تا جایی که حنین را زین حنین خطاب می‌کرد. بطور طبیعی مقام و منزلت حنین نزد جبرائیل که در آن زمان از موقعیت بسیار ممتازی برخوردار بود راه را برای فعالیت و رشد حنین العبادی در محیط علمی آن روز فراهم آورده بود و خیلی زود توجه علاقه‌مندان به علم و دانش همچون فرزندان موسی بن شاکر و مامون را به خود جلب کرد. تشویق و معرفی جبرائیل، حنین را در موقعیتی قرار داد که خلیفه خود از او خواست تا به شمار مترجمان بیت‌الحکمه بپیوندد و از آنجا نیز خیلی زود با نبوغ سرشار و تسلط گسترده‌ای که بر زبان‌های مختلف داشت، توانست ریاست دارالترجمه را از آن خود کند. **ورود حنین به بیت‌الحکمه** که یک مرکز علمی فرهنگی بود که فعالیت‌های بسیاری در گسترش و اعتلای تمدن اسلامی در آن انجام می‌شد و به دستور خلفای وقت، کتب گوناگون علمی از سراسر جهان به بیت‌الحکمه حمل می‌شد و در آنجا توسط مترجمان به زبان عربی ترجمه می‌گشت. بیت‌الحکمه در زمان مامون در اوج درخشش خود بود. فرید رفاعی در کتاب خود می‌نویسد: تا زمان مامون هشت کتاب از افلاطون، نوزده کتاب از ارسطو، ده کتاب از سقراط، چهل و هشت کتاب از جالینوس، و بیش از بیست و پنج کتاب از هندی و ده‌ها کتاب از یونانی، نبطی، عبری و لاتین به زبان عربی ترجمه شد. همچنین منقول است که در دربار مامون یکصدوده تن به ترجمه آثار ملل مختلف اشتغال داشتند. جبرائیل بن‌بختیشوع که از نبوغ سرشار حنین بر زبان‌های علمی آن روز اطلاع داشت، کمی قبل از مرگ خود، حنین را به مامون معرفی کرد و خلیفه حنین را به ریاست دار الحکمه برگزید. از این زمان کار ترجمه با گام‌های استوار بنای پیشرفت گذاشت و چیزی نگذشت که ترجمه شمار فراوانی از تالیفات جالینوس، بقراط، بطلمیوس، اقلیدس، ارسطو و دانشمندان مورد اعتماد دیگر یونان در دسترس دانشجویان قرار گرفت. کار ترجمه مضاعف بود به این معنی که در آن واحد آثار یونانی را هم به عربی و هم به سریانی ترجمه می‌کردند و ترجمه سریانی برای آن بود که جانشین ترجمه‌های نارسای سابق شود. همه این ترجمه‌ها از ترجمه‌هایی که سابق می‌شناختند، بهتر بود و آنها را از نسخه‌های صحیح یونانی ترجمه کرده بودند. بیشتر این نسخه‌ها را فرستادگان خلیفه با صرف مبالغ گزاف از قسمت‌های مختلف امپراتوری روم فراهم آورده بودند.

ترجمه و تالیفات حنین: زمان حیات و فعالیت‌های علمی حنین مصادف با دوره‌ای بود که خلفای وقت عباسی آزادی‌های زیادی برای ترجمه کتب به عربی قائل شده و فضای فرهنگی

تاریخ طب مدرسه گندی سابور (جنت اشابیرنا) : آغاز طب از هنگامی است که بشر توانست سنگ های صاف را مورد استفاده قرار دهد. که این دوره از دوازده تا چهار هزار سال قبل از مسیح شروع می شود. نخستین مظاهر تمدن بشری در سرزمینهای بین النهرین در حدود چهار هزار سال قبل از میلاد پدید آمد. طب بشری همراه با پیدایش نخستین آثار تمدن آغاز شد، که مهم ترین آثار تمدن را باید اختراع خط به صورت حک علائمی برخشت دانست. در این دوره از تاریخ بشر، بیماری را مجازاتی می دانستند که از سوی خدایان متوجه گناهکاران می شود، براساس این تصور، پزشکی در معابد متمرکز شد و رهبران مذهب امر طبابت را در اختیار گرفتند، هنر معالجه (طبابت) را از اسرار تلقی کرده و اجازه نمی دادند از چهار دیوار معابد به خارج درز پیدا کند و برای معالجه بیماریهایی که محتاج به اعمال بدنی و جراحی بود از صاحبان سایر حرفه ها از جمله سلمانی ها کمک می گرفتند. برای توجیه پیدایش بیماریهی رفته رفته نجوم هم وارد پزشکی شد، لوح حمورابی در واقع اولین مدرک تاریخی است که در آن برای حرفه پزشکی رسمیت قائل شد. حمورابی، پادشاه بابل که قریب 2200 سال قبل از میلاد مسیح (22 قبل از میلاد) می زیست. برای حوادث خطرناک و پیش آمدهای زیان بخش و حق التقدیم پزشکان، جریمه جراحان غیر ماهر و همچنین دایه هایی که خوب پرستاری نمی نمودند، قانون وضع نموده بود، مثلاً کیفر کور کردن یک چشم کور نمودن چشم کحال و مجازات شکستن یک دندان، محروم ساختن طرف از یک دندان بوده است، بابلی ها معتقد بودند که بیماری ناشی از ارتکاب گناه است و رب النوع ها هستند که بیماری را پدید می آورند و بر این اساس این روحانیان هستند که حق دخالت در کار طبابت داشتند. آشوری ها که بابلیان را مغلوب ساختند همان میراث بابلیان را گرفتند و عقیده داشتند که صحت و مرض از طرف رب النوع ها به انسان می رسد. آشوری ها معتقد بودند همانطور که روح شریر باعث پیدایش بیماری می گردد، بنابراین مصرف دارویی که آن ارواح شریر از آن تنفر دارند، سبب خروج روح شریر از بدن بیمار می گردد، نتیجه آن شد که هر قدر بیماری سخت تر بود، بیشتر داروی قوی آور می دادند. زنان پس از زایمان، ناپاک تلقی گردیده، به هر چه که دست می زدند آن شیئی را آلوده تصور می کردند و همین طور اگر کسی لمس میت می کرد ناپاک بود، زمانی که هخامنش بر شهرهای آشوری هجوم برده و سرزمین آنها را اشغال کردند، کلیه میراث بابلی و آشوری را از جمله طب را از آنان اخذ کردند. هرودت گوید: در بابل وقتی برای بیماری درمان و طبابت نداشتند، خود بیمار را به بازار می آوردند تا با عابرینی که به بیماری شبیه آن

مختلف را شناسایی و تهیه نمایند. یکی از اعضای این هیات حنین بوده است. ابن ندیم در مورد سفرهای حنین برای جمع آوری کتب می نویسد: حنین برای جمع آوری کتاب های باستانی به شهرستان ها رفته و به روم مسافرت کرد.

تاریخ مدرسه گندی سابور (215-120 هجری)

حلقه ارتباط میان طب اسلامی و مکاتب دیگر را باید در مدرسه طبی گندی سابور جستجو کرد در اینجا بوده است که ارتباط حیاتی و قطعی سنتهای طبی اسلامی با سنتهای کهن ریشه گرفته است، گندی سابور که محل آن نزدیک شهر اهواز بوده، تاریخی کهن دارد. نام تاریخی (عیلامی) گندی سابور «جنت اشابیرنا» یعنی باغ زیبا داشته است. ابتدا شاپور اول پادشاه ساسانی به آنجا هجوم برد و چون این شهر را تسخیر کرد، نام آنجا (وندو شاوور) یعنی شهر تسخیر شده شاپور نام گرفت، در مآخذ اسلامی این شهر را گندی سابور (جندی سابور) گویند. آنجا مرکز علم و بخصوص طب یونانی (بقراط) شد، چون امپراطوران روم شرقی، بدلیل اختلافات دینی مدرسه رها (أداسا) را در سال 489 میلادی و بدنبال آن امپراطور یوستینیانوس در سال 529 میلادی دستور بستن آنها را در یونان دادند، در آن زمان بود که شهر جنت اشابیرنا یا گندی سابور (وندو شاوور) پناهگاه پزشکان مسیحی نسطوری و فیلسوفان و دانشمندان یونانی گردید. گندی سابور در ابتدای قرن هفتم میلادی و آغاز اسلام به اوج شهرت رسید، مدرسه گندی سابور تا سال 215 هجری در عهد خلافت عباسی به اوج تنزل خود رسید. چون با تاسیس دارالحکمه بغداد به تدریج فارغ التحصیلان و مدرسین مدرسه گندی سابور را به قصد مرکز خلافت عباسی ترک نمودند. جندی شاپور تا قرن هشتم میلادی، طبق روایت جغرافی نویسان و جهانگردان مسلمانی که از آنجا دیدن کرده اند. هنوز از شهر گندی سابور بعنوان شهری آبادی نام برده اند. طبق نوشته های کتاب حدودالعالم من المشرق الی المغرب شهرگندی سابور تا سال 372 هجری آباد بوده و پس از آن به تدریج بر اثر هجوم طوایف مختلف، از آن جمله تیره هایی از کردها به کلی ویران گردید. و اما در خصوص رکود جندی شاپور در معجم البلدان و مجمع التواریخ و القصص آمده است: گندی سابور در اواخر قرن ششم هجری یک ده خراب بوده است.

آورده‌اند و آنرا یکی از دیرهای ویران شده قدیم خود می‌دانند. گندی سابور دارای طرح مستطیلی شکل با خیابانهای وسیع و مستقیم و چهار راه های منظم و کوچه های موازی است و بناهای شهر نیز اکثراً یک طبقه و گاهی دو یا سه طبقه بوده‌اند. روی هم رفته شهر گندی سابور به شکل یک مستطیل شطرنجی است که چندین خیابان در طول و چندین خیابان در عرض دارد و تمام این خیابان‌ها همدیگر را قطع می‌کردند، به گونه‌ای که شهر شباهتی به یک صفحه شطرنج بزرگ داشت. شکل گیری طب اسلامی در قرن هفتم میلادی با گسترش اسلام همراه شد، در صدر اسلام مدرسه اسکندریه و مدرسه گندی سابور دو مرکز علمی بودند که در طب تعلیم و فعالیت داشتند. در عهد خلافت عباسی بر خلاف عهد خلفا راشدین و دوره بنی امیه به مدرسه گندی سابور اهمیت داده شد. این امر سبب گردید که علاوه بر ظهور اطباء سرشناس، یکی از کتاب های مهم طبی مدرسه اسکندریه تحت عنوان «مبادئ الطبیه الحدیثه بین الناس» به عربی ترجمه شود. پزشکان مشهور قرن اول هجری طبق روایت ابن جلیجل، دو پزشک از مسیحیان اهوازی بودند، بنام های تیادوق صاحب کتاب الماکول المشروب که پزشک معروف حجاج بن یوسف ثقفی (90 هجری) و تاودون که پزشک مصاحب مروان حکم (64 هجری) و طبق روایت قفطی و ابن ابی اصیبعه، ملازم عمر بن عبدالعزیز (99 هجری) نیز بوده است، در اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم از پزشک اهوازی دیگری بنام سرجیس ماسوجویه که یهودی و سریانی زبان است، نام برده می‌شود. (زبان سریانی به زبان عربی نزدیک است). ماسوجویه با شاعر معروف عرب ابونواس اهوازی (140 هجری) معاصر بوده است، ماسوجویه مترجم کتاب معروف کناش اهرن القس نیز بوده است، ابن ندیم در الفهرست، کتاب قوی الاطعمه و منافعها و مضارها و کتاب قوی العقاقیر و منافعها و مضارها را از ماسوجویه دانسته و ابن ابی اصیبعه کتاب کناش فی الغدا و کتاب قوی الاطعمه را به او نسبت داده است که شاید این همان کتاب کناش فی العین باشد. رساله «رساله فی البدال الادویه و مایقوم مقام غیرها منها» نیز از ماسوجویه است. او کتاب الکناش را از زبان سریانی به عربی ترجمه کرد، اصل کتاب کناش را یک پزشک اسکندرانی معاصر پیامبر اکرم بنام اهرن القس به سریانی نگاشته است، که ماسوجویه در دوره حکومت مروان بن حکم (64-65 هجری) آن را به عربی ترجمه کرد، کناش شامل 30 مقاله که ماسوجویه دو مقاله به آن افزود، در این عصر نوشتن نسخه پزشکی معمول گشت، تا این مرحله طب در بین مسلمانان به مرتبه یک علم مستقل در نیامده بود، اما در نیمه اول قرن سوم و به دلایل ذیل طب یک علم مستقل شد:

مبتلا شده بودند، متوقف نموده درباره درمان با آنها مشورت کنند، چنین رسمی تا ظهور قانون حمورابی وجود داشته تا آنکه طبیبانی پیدا شدند و طبق قوانین حمورابی با آنها رفتار گردیده است، بابلی ها اثر و نیروی ستارگان و نجوم را در اعمال و رفتار بیماران دخیل می‌دانستند در طب آشوری، درمان و افسون و طلسم توأم دخالته داشته و طلسم هایی برای چشم درد داشتند. پس از تاسیس شهر اسکندریه در مصر که در آن زمان زیر سلطه یونان بود، فرهنگ یونان بتدریج از آن به شهر نوبنیاد اسکندریه منتقل شد و این شهر مرکز علم گردید، در این شهر بود که اولین دانشگاه دنیا مجهز به آزمایشگاه و کتابخانه تاسیس گردید. تشریح انسانی در این شهر آغاز و راه برای درک این مسئله که جایگاه بیماریها در اندام هاست نه در اخلاط، هموار شد. طب یونانی با فتوحات اسکندر وارد منطقه بین النهرین می‌شود، که اثرات آن حتی پس از اسلام مشهود است، بدین ترتیب در **جنت اشاپیرنا** (گندی سابور)، طب بابلی و آشوری با یکدیگر ممزوج گردید و در قرون بعدی یک واحد بزرگ و مستقل طب در گندی سابور قبل از اسلام بوجود آمد و به تدریج طب یونانی و اسکندریه و بیزانس و انطاکیه به این مرکز منتقل شد. نسطوریها در دیرهای خود علاوه بر تدریس تعلیمات دینی، طب و فلسفه نیز تدریس می‌کردند، در آنجا فلسفه از روی آثار ارسطو و افلاطون و طب از کتب و آثار بقراط و جالینوس تعلیم داده می‌شد. طب چین براساس عقاید و فلسفه کنفوسیوس پی ریزی شد و مراحل تکامل خود را با طب اوهام و جادو شروع کرد و به مرحله شناسایی کیهان و مصرف آنها در پزشکی و روانشناسی رسید و تشخیص بیماریها در چشم، زبان، گرفتن نبض خلاصه شده بود. بسیاری از داروها از جمله افدرین و کافور در چین کشف شد. خالکوبی و سوزن زدن در درمان بیماریها رایج گشت، تصور می‌کردند به وسیله خالکوبی به مجاری خون و اخلاط دست می‌یابند. فرو بردن نوعی از کاغذ به زیر پوست و آتش زدن آن به منظور درمان و تلقیح آبله معمول بود. امپراطوران روم بدلیل تعصبات مذهبی و اختلافات دینی با نسطوریان، سبب هجرت و پناهندگی نسطوریان به مناطق بین النهرین و چین گردید، جمعی از آنان به گندی سابور (وندو شاوور) روی آوردند، در آنجا عده‌ای از پزشکان هندی و سریانی و یونانی علم طب تدریس می‌کردند و این تدریس به زبان یونانی بود، به علاوه بعضی از کتابهای یونانی به سریانی ترجمه شد، در گندی سابور علاوه بر طب، حکمت و فلسفه و ریاضی تدریس می‌شد. تمام مورخان اسلامی شهر جندی شاپور را جزو محدوده سوق الاهواز می‌دانسته‌اند، دانشمندان نسطوری و سریانی شهر جندی شاپور (گندی سابور) را بیت الابط

فلسفه 17- فضل ابن حاتم، مدرس نجوم و حساب و هندسه 18- عیسی ابن علی، چشم پزشک 19- عیسی ابن یحیی، مدرس طب 20- عیسی ابن شهلافا، مدرس طب و زمانی رئیس گندی سابور 21- فضل قبلی ابن محمد، مدرس نجوم و ریاضی 22- اسرائیل سهل، مدرس طب 23- فرخان ابن نصیر، استاد نجوم و ریاضی 24- ابن اثال نصرانی، مدرس طب 25- عیسی ابن خالص، مدرس طب 26- ابوسهل اهوازی، مدرس علم نجوم بیت الحکمه بغداد و مترجم از زبان پهلوی به عربی 27- ابوالحسن علی بن زیاد تمیمی مترجم زیج شهریار از پهلوی به عربی 28- یوسف الناقل، مدرس جندی شاپور و از مؤسس دارالحکم بغداد 29- موسی ابن خالد، مترجم کتاب «سته عشر» جالینوس به عربی 30- ابوزکریا ابن یوحنا، خزانه دار و زمانی رئیس بیت الحکمه و مترجم کتابهای طبی سریانی و یونانی به عربی 31- سهل بن هارونی میسانی صاحب دارالحکمه بغداد و یکی از موسسین آن 32- جورجیس بن یخت یسوع (152 هجری) رئیس پزشکان گندی سابور و پزشک منصور خلیفه عباسی او صاحب کناش(حاوی)، کتابی که شامل همه مباحث علم طب باشد. 33- بختیوع بن جورجیس (185هـ) پزشک مهدی خلیفه عباسی و هارون الرشید در سال (171 هـ) 34- جبرئیل بن بخت یسوع جورجیس (213هـ) پزشک خلیفه هارون الرشید و سپس امین و مأمون عباسی 35- ابو یوحنا ابن ماسویه پزشک سریانی مخصوص هارون الرشید مؤلف کتاب النوادر الطبیه و دغل العین 36- سابور بن سهل پزشک مخصوص متوکل خلیفه عباسی مؤلف کتاب افراباذین (داروشناس) 37- کتفه هندی (ابن دهن) که کتاب السموم را از هندی به عربی ترجمه کرد یکی از مترجمان و پزشکان جندی شاپور است. 38- یوحنا ابن ماسویه سریانی صاحب مرکز تعلیم طب در بغداد و مؤلف چندین کتاب طبی به زبان عربی و سریانی است. از جمله کتاب المسواک و السنه 39- حنین بن اسحاق العبادانی (194هـ) که آثار جالینوس را به عربی ترجمه کرد، ایشان یکی از عوامل اساسی پیشرفته علم طب در تمدن اسلامی، که اروپائیان وی را به نام ژوهمتوس می‌شناسند. رساله فی حفظ الانسان و اصلاحها از اوست. 40- عیسی بن صهاربخت مؤلف کتاب قوی الادویه المغرده، پزشک و داروساز و زمانی رئیس مدرسه گندی سابور. 41- علی بن ربن طبری، وی کتاب مشهور خود بنام فردوس الحکمه را با استفاده از منابع سریانی و یونانی و هندی نوشت، او نخستین بار از بقراط و جالینوس و اوریبالیوس و چرکا پزشک هندی در کتاب خود استفاده کرد 40- علی بن عباس اهوازی، وی کتاب مشهور بنام کامل الصناعه را نوشت، این کتاب تا اواخر قرن چهارم کامل

1- بکارگیری پزشکان مدرسه جندی شاپور و اهتمام به آن در عصر عباسی 2- تاسیس بیت الحکم توسط مامون عباسی در سال 215 هجری و الحاق کتابخانه و رصدخانه به آن 3- اهتمام مسلمانان به علم طب بیشتر از دیگر علوم عقلی و تلقی طب بعنوان یکی از شاخه‌های فقه (فقه بدنی) 4- اعزام هیئت های به یونان و روم و آسیای میانه و به سراسر بلاد اسلامی برای جمع آوری کتاب و قرار دادن در کتابخانه بیت الحکم بغداد 5- تشکیل هیئت ترجمه کتابهای خارجی به زبان عربی، مدرسه جندی شاپور تأثیر عمیق در پیدایش طب اسلامی داشت، پزشکان بزرگ و کسانی که متون پزشکی را در قرن دوم و سوم هجری آغاز کردند از فارغ التحصیلان مدرسه جندی شاپور بودند آنان براساس روش و طریقه دانشمندان اسکندریه و براساس طب جالینوس عمل می‌کردند، هر چند در طب جالینوس به عناوین منفرد در پزشکی بصورت تخصصی پرداخت نمیشد و اولین بار یوحنا بن ماسویه از پزشکان گندی سابور در کتابی تحت عنوان «جزام» و همچنین حنین ابن اسحاق در کتابی تحت عنوان «الاغذیه علی تدبیر الصحه» و اسحاق بن عمران، در کتابی تحت عنوان «مالیخولیا» به شیوه تخصصی به یک موضوع پرداختند. حارث ابن کلد (13 هجری) فارغ التحصیل مدرسه گندی سابور بود وی پزشک خاص پیامبر اکرم (ص) بود که طب النبوی معروف به اوست. مدرسه گندی سابور نقش مهمی در طب اسلامی ایفاء نموده است و دنباله آن تا اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری ادامه یافت. دانشمندان و پزشکانی که در مدرسه گندی سابور طب آموختند: 1- نصر بن علقمه بن کلده ثقفی پسر خاله پیامبر اکرم او از دانش پژوهان مدرسه جندی شاپور ابن سینا چند معجون درمانی به او نسبت داده است. 2- حسن ابن سهل، استاد پزشک و داروسازی و نجوم و فلسفه 3- حسن ابن خضیب، استاد نجوم و ریاضی 7- حسن ابن ثابت، استاد طب اسلامی 8- ابوالخیر الخمار حسن بن اسوار، استاد منطق و ادبیات اسلامی (331 هجری) کتاب الادویه را از سریانی به عربی ترجمه کرد. 9- سلمویه ابن بنان، استاد طب و داروسازی 10- حبیب بن الحسن اعسم، مدرس طب و مترجم کتابهای سریانی به عربی همچون الاشجار و العقاقیر، الادویه المفردة، خواص الاشجار و کتاب فی مواد العلاج، نام او در دیوان ابونواس اهوازی آمده است. 11- سهیل ابن بشیر یهودی، استاد ریاضی و نجوم 12- عمر ابن فرخان، استاد نجوم و عضو هیئت مترجمان در بیت الحکمه بغداد 13- عمر ابن محمد خالد، استاد نجوم و ریاضی 14- عیسی بن اسید، استاد داروسازی و فلسفه و حکمت 15- عیسی بن ماسه، استاد طب 16- عیسی ابن قسطنطین مسیحی، مدرس طب و

نامی که بر خاندانی از پزشکان مسیحی نسطوری اهوازی اطلاق شده است. افراد مشهور این خاندان که از قرن دوم تا اواسط قرن پنجم می‌زیسته‌اند. تلفظ و ریشه کلمه بخت یسوع مورد بحث دانشمندان بوده است. قدماً غالباً آن را مرکب از دو کلمه سریانی بُخت (عبد) و یَشوع (عیسی مسیح) دانسته‌اند. ابنان نخست در جندی شاپور می‌زیسته‌اند. بخت یسوع (اول)، جبرائیل (اول)، جرجیس، بخت یسوع (دوم)، جبرائیل (دوم)، بخت یسوع (سوم)، عبیدالله (اول)، جبرائیل (سوم)، عبیدالله (دوم)، از نخستین و دومین پزشک این سلسله هیچ اطلاعی در دست نیست و شهرت خاندان، با نفر سوم آغاز می‌شود.

1- جرجیس، جورجیس بن جبرائیل (152 هجری) رئیس بیمارستان جندی شاپور که شهرت فراوانی کسب کرده بود. اطلاعات اندکی که از او به دست رسیده، با بیماری منصور عباسی سال 148 هجری آغاز می‌شود. منصور که به بیماری معده دچار شده بود، از وجود وی در مقام ریاست پزشکان جندی شاپور آگاه شد و دستور به احضارش داد. جرجیس ناچار کار بیمارستان را به پسر خویش بخت یسوع سپرد و همراه دو تن از شاگردان خود به نام‌های ابراهیم و عیسی بن شهلافا به بغداد رفت. وی از همان دیدار نخست، منصور را شیفته اخلاق و وقار خود کرد و بی‌درنگ به معالجه خلیفه پرداخت. منصور چون شفا یافت، او را خلعت داد و به ریاست پزشکان پایتخت برگزید. حدود 151 هجری که منصور پی برد که جرجیس به آیین نصرانی سخت پای بند است و ناگزیر بیش از یک همسر بر نمی‌گزیند، از او خواست به معالجه زنان حرم نیز بپردازد. جرجیس تا پایان اقامت در بغداد به آن کار هم مشغول بود. وی در 152 هجری بیمار شد و پس از آن تاریخ موافقت خلیفه، به زادگاه خویش بازگشت. شاید وی پس از این تاریخ هم چندسالی زنده بوده است، زیرا در غیاب او شاگردش ابن شهلافا جندی پزشک دربار عباسی بود تا اینکه فسادش آشکار شد و به فرمان خلیفه تبعید گردید و آنگاه رسولی از جانب منصور نزد جرجیس آمد و جرجیس به علت ضعف شدید، شاگرد دیگرش ابراهیم را به دربار گسیل داشت. ابن ابی اصیبه می‌گوید وی کتابهای بسیاری برای منصور از یونانی به عربی ترجمه کرد. اما ترجمه‌هایی به سریانی نیز داشته است، زیرا در پایان شرح حال او اضافه می‌کند که کتاب کُنّاش معروف او را حنین بن اسحاق از سریانی به عربی گردانید. این کناش امروز دیگر موجود نیست اما به احتمال قوی نقل قول‌های متعددی که

ترین کتاب در طب با روش عملی است و از این حیث از کتاب قانون ابوعلی سینا (وفات 428 هـ) کامل تر است. مدرسه گندی سابور در سالهای 120 تا 165 هجری به تدریج اهمیت خود را از دست داد و مراکز علمی آنجا به تدریج به شهر بغداد مرکز خلافت منتقل شد. به دستور مامون در سال 210 هجری، بنیادی علمی در بغداد به نام بیت الحکمه تاسیس شد و آنجا مرکز ترجمه و تحقیق علمی حکومت اسلامی قرار گرفت و دانشمند اهوازی بنام سهل بن هارون میسانی صاحب بیت الحکمه بغداد شد و پس از آن بیمارستان بغداد تشکیل شد، بغداد جای حوزه های علمی گندی سابور را گرفت، در بیمارستان گندی سابور، یک یا دو کلاس طب و داروسازی باقی نماند، که آنها هم دوام نیاوردند و چندی بعد تعطیل شدند. گندی سابور ده ها سال بعد در اثر هجوم تیره های از کردها ویران شد. بر سر در مدخل مدرسه گندی شاپور نوشته شده بود. «دانش و فضیلت برتر از بازو و شمشیر است.

ابو محمد، سهل بن هارون میسانی، 215 هجری

ابو محمد، سهل بن هارون میسانی صاحب دارالحکمه بغداد و دانشمند معروف دوره خلافت عباسی است، سهل از مردم دشت میسان بود که در اهواز رشد و نمو کرد و برای ادامه تحصیل به بصره رفت، و در آنجا به شهرت رسید. ابومحمد میسانی در دارالخلافه بغداد در خدمت هارون الرشید بود و سپس به جای یحیی برمکی به وزارت برگزیده شد. در عهد مامون سهل از خادمان خاص خلیفه گردید و متصدی خزانه الحکمه و کتابدار مأمون شد وی کتاب‌ها و رسایل مختلفی نگاشته است. جاحظ شیفته او است و در وصفش گوید که او خطیب، شاعر و نویسنده قطعات بلند و کوتاه و کتب بزرگی است. گویند که وی بخیل و خسیس بود، طوری که رساله‌ای در بخل نوشت و در آن خساست و بخل را ستود. از سهل میسانی آثاری برجای مانده که از آن جمله 1- کتاب ثلعه و عفره 2- الهذلیه و المخزومی 3- النمر و الثعل 4- الوامق و العذراء 5- الغزالین 6- تدبیرالملک و السیاسه 7- شجرة العقل و غیر اینها، سخنانی از او در البیان و التبین جاحظ، عقد الفوائد و ثمارالقلوب ذکر شده است. یک نسخه بسیار عتیق از کتاب «ثُلَّةٌ و غَفْرَةٌ» از ابو عمر سهل بن هارون در بحرین موجود است.

حنین بن اسحاق و سلمویه و نیز بخت یسوع در حضور واثق تشکیل گردید و مدتی درباره اصول و چگونگی علم پزشکی مباحثه شد. کار بخت یسوع در دربار متوکل (247 هجری) رونق بسیار یافت و بیشتر روایاتی که درباره معالجات او نقل کرده‌اند به همین دوره مربوط است. وی در آن روزگار ثروتی بی‌مانند فراهم آورده بود و از چشم و هم چشمی با بزرگان دربار، حتی شخص خلیفه‌رو نمی‌تافت. لباسها و زیورها و عطرها و خانه‌های او همیشه موجب حسادت متوکل بود. به همین جهت، لااقل دو بار اموال او را ضبط و خود او را به بغداد و بصره تبعید کرد و نوبت اول احتمالاً در 244 هجری بود که وی جشنی عظیم برای پذیرایی خلیفه در خانه خود ترتیب داد. آنچه مؤلفان درباره وسایل و ابزارهای شگفت و اختراعات غریب او به منظور آسایش بیشتر نقل کرده‌اند. البته افسانه آمیز است، اما بر اعجاب ایشان نسبت به هوش سرشار و دارایی هنگفت او دلالت دارد. تبعید دوم در آخرین سال خلافت متوکل به سبب آگاهی احتمالی بخت یسوع از توطئه قتل خلیفه صورت گرفت (247 هجری). با این همه، عصر متوکل، روزگار طلایی زندگی بخت یسوع بوده است. حرمت او در دربار به حدی بود که خلیفه، شاعر دربار علی بن جهم را به سبب شعری که در هجای پزشک سروده بود، یک سال به زندان انداخت و بعد به خراسان تبعید کرد. بختیشوع یکی دو سال در تبعید زیست تا اینکه مستعین (248 هجری) وی را به دربار فراخواند. او در نهایت عزت و احترام زیست و در ماه صفر 256 هجری و چند ماهی پیش از قتل مهتدی درگذشت.

آثار وی عبارتند از: ابن المركبة؛ کتاب مختصر به حسب الامکان، علم الازمان والبدان؛ رساله مخفیات الرموز فی الطب؛ نبذة فی الطب.

5- عبیدالله (اول). عبیدالله و خواهرش بر سر اموال پدر، کارشان با بزرگان دولت به منازعه کشید. جبرائیل (سوم) فرزند عبیدالله است که او کارمند دربار مقتدر بود.

6- یوحنا (یحیی) بن بخت یسوع. یوحنا طبیب مخصوص موفق پسر متوکل است. کتاب فی مایحتاج الیه الطیب من علم النجوم از تألیفات اوست، یوحنا کتاب های بسیاری را [از یونانی] به سریانی برگردانده و ترجمه‌ای عربی از او دیده نشده است.

در کتاب الحاوی رازی آمده است، از این کتاب است. شرح «کناشی» در کتابخانه آستان قدس موجود است که نام ابو یزید صهاربخت، شاگرد جرجیس بر آن نگاشته شده است. این کناش نیز مانند اکثر کناش ها، بر 10 «مقاله» شامل است. همچنین قسمتهایی از دو کتاب دیگر جرجیس به نامه‌های الاخلاط و دیابیطی در الحاوی نقل شده است.

2- بخت یسوع دوم بن جرجیس (185 هجری)، دومین فرد ممتاز این دودمان است. زمانی که پدر بختیشوع از اهواز به بغداد رفت، اداره دارالعلم و بیمارستان جندی شاپور را به وی سپرد. در زمان خلافت مهدی (158-169 هجری) یکبار او را برای معالجه‌های هادی که ولیعهد بود از اهواز به بغداد فراخواندند. اما پس از اندک زمانی، به سبب حسادت ابوقریس عیسی که طبیب دربار بود، و ناسازگاری خیزر همسر مهدی، به اهواز باز گردانده شد. پزشک دیگر اهوازی که عبد یسوع بن نصر نام داشت، به بغداد دعوت می‌کنند. به هر حال، بازگشت مجدد بخت یسوع به بغداد در 171 هجری پیش می‌آید که در این زمان اتفاقی برای هارون الرشید پیش آمده بود که وی به صداع دچار می‌شود.

3- جبرائیل بن بخت یسوع بن جرجیس (246-155 هجری)، مشهورترین فرد آل بخت یسوع است. جبرئیل در اهواز رشد و نمو کرد، سال 171 هجری بخت یسوع، پدر جبرئیل برای درمان خلیفه از اهواز به بغداد رفت. سال 175 هجری بخت یسوع فرزندش را برای درمان خلیفه معرفی کرد و جبرئیل اهواز را به مقصد بغداد ترک کرد. جبرئیل در بغداد به سرعت منزلت والایی یافت. جبرئیل حدود 10 سال در دربار خلفا با پدر همکار بوده است. او حدود 23 سال خدمتگزار هارون بود.

4- بخت یسوع بن جبرائیل (دوم) (256 هجری). بخت یسوع دوم سال 213 به خدمت مأمون در آمد. او همان سال خلیفه را در سفر به آسیای صغیر همراهی کرد و تا سال 227 هجری که آغاز خلافت واثق است، پزشک دار الخلافه بود. در زمان ابن خلیفه، بخت یسوع ثروت و شهرت عظیمی فراهم کرد، آنچنانکه مایه حسادت دو تن از بزرگان دربار، یعنی ابن زیات وزیر (233 هجری) و ابن ابی داود قاضی (240 هجری) گشت. در اثر سعایت آن دو، خلیفه پزشک خویش را به اهواز تبعید کرد و دستور به مصادره اموال او داد. بختیشوع از سال (230 هجری) تا نزدیک به 5 سال در جندی شاپور بود تا واثق بیمار شد و او را به بغداد فرا خواند. پزشک از اهواز حرکت کرد و زمانی که به سامره رسید، خلیفه درگذشته بود (232 هجری). و آن زمانی است که انجمن پزشکی با حضور یحیی ابن ماسویه و میخائیل و

در 447 هجری، الروضة الطیبة، رسالة الطهارة ووجوبها در پاسخ به سؤال استاد ابو طاهر بن عبد الباقي؛ رسه الفی بیان وجوب حركة النفس؛ نوادر المسائل المقتضبة من علم الاوائل؛ تذكرة الحاضر وزاد المسافر (خلا صه الروضة الطیبة) الخاص فی علم الخواص؛ طبایع الحیوان وخواصها و منافع اعضائها؛ کتاب روضه، تذکره و طبایع.

دارالحکمه یا بیت الحکمه (201 هجری)

دارالحکمه یا بیت الحکمه در اصل کتابخانه و دارالترجمه بوده است که در زمان خلفای بنی عباس در بغداد دایر شد. سال 210 هجری خلیفه عباسی مؤسسه دارالحکمه را تأسیس نمود و سپس با مشارکت دانشمندان مدرسه گندی سابور زمینه ای را فراهم آورد تا حکومت اسلامی به رشد و شکوفایی علمی زمان خود برسد. این دوره از تاریخ اسلام به نام «عصر طلایی» در غرب معروف است. در دارالحکمه دانشمندان کتاب های خارجی زیادی را بزبان عربی ترجمه کردند. همزمان دانشمندان فراری از روم شرقی هم برای حفظ جان خود به این دارالحکمه پناه آوردند. هارون الرشید شخصاً «حنین ابن اسحاق العبادی»، را به ریاست دار الحکمه برگزید. مترجمین این دوره بسیار بکار خود مسلط بودند، اما آنکه از همه تأثیر بسزاتری بر جای گذاشت «مأمون» خلیفه عباسی بود. در زمان او دارالحکمه عهده دار وظایف تازه تری شد که همانا ترجمه کتب ریاضی و نجوم از زبان یونانی بود. دار الحکمه در این دوره تحت نظر دانشمندی اهوازی بنام «سهل بن هارون میسانی» اداره میشد. همکاران دیگر او محمد بن موسی و محمد جعفر ابن موسی و احمد ابن موسی و الحسن بن موسی بودند. پس از مامون در زمان المعتصم و الواثق دار الحکمه بکار و رونق خود ادامه داد، اما در زمان المتوکل دار الحکمه دچار رکود و تنزل شد. در حالیکه در دوران خلافت مامون و معتصم و واثق در اوج درخشش بود چون این سه خلیفه پیرو تفکر «اعتزالی» بودند و می خواستند بدانند که: فلاسفه یونان در باره «جبر و اختیار» چه گفته اند. دارالحکمه بهنگام حمله هلاکو خان مغول بکلی منهدم شد. مغولان کتاب های موسسات علمی و کتابخانه بزرگ بغداد را سوزاندند یا در دجله و فرات ریختند.

7- بخت یسوع بن یحیی (یوحنا). بخت یسوع در سال به خدمت مقتدر در آمد. او در سال 329 هجری درگذشت. قفطی می گوید: بخت یسوع بزرگترین طبیب دربار است، او در این ایام با سنان بن ثابت همکار بوده است. پس از آن به خدمت الراضی (329 هجری) درآمده است.

8- جبرائیل بن عیبدالله بن بخت یسوع: او فرزند عیبدالله (اول) است (396 هجری) که در دیوان مقتدر خدمت می کرده است. چون درگذشت، خلیفه اموال او را مصادره کرده و جبرائیل جوان همراه خواهر و مادر خویش به عُکبرا گریخت. سپس مادر به همسری پزشکی دیگر درآمد، اما پس از چندی درگذشت. جبرائیل ناچار به بغداد رفت و به رغم تنگدستی و بدرفتاری خویشان، با جدیت تمام به آموختن علوم پزشکی همت گماشت و نزد ترمه پزشک و یوسف واسطی در بیمارستان بغداد تلمذ کرد. سپس در سال 334 هجری زمان فتح بغداد بدست معزالدوله بازگشت و با جبرائیل آشنا شد. جبرائیل کنیز بیمار او را که پزشکان فارس و کرمان و عراق از درمانش درمانده بودند را بهبود بخشید و هدایای فراوانی دریافت داشت. پس از آن چون دید در فارس و کرمان شهرتی کسب کرده، در آغاز حکومت عضدالدوله 338 هجری به شیراز رفت و با رساله فی عصب العین به خدمت امیر رسید و مقامی ارجمند یافت. وی مدت طولانی در فارس زیست، او در 357 هجری به معالجه یکی از خویشان عضدالدوله پرداخت. نیز او در 364 هجری همراه عضدالدوله به بغداد رفت و در بیمارستان آنجا که به همت امیر رونق تازه ای یافته بود، هر هفته دو شب و دو روز به خدمت مشغول شد، او کناشی در معالجه همه اعضای بدن نگاشت. جبرائیل رساله أَلَمُ الدِّمَاغِ بِمَشَارَكَةِ فَمِّ الْمَعْدَةِ والحجاب الفاصِل را تألیف کرد. کناش بزرگ خود را با نام صاحب، الکافی نوشت. پس از آن کتابی به نام المطالبه بین قول الانبیاء والفلاسفة، و مقاله ای بعنوان «الرد علی اليهود» و رساله های متعدد دیگری نگاشت. بعد از آن نیز سفری به بیت المقدس کرد و از آنجا به دمشق رفت، او از پذیرفتن دعوت عزیز، خلیفه فاطمی مصر، سرباز زد و به بغداد بازگشت. عاقبت حدود 393 هجری بدعوت مُمهدالدوله ابومنصور به میافارقین رفت و پس از سه سال اقامت در همانجا در 85 سالگی درگذشت.

9- عیبدالله بن جبرائیل، ابوسعید (450 هجری)، او آخرین طبیب مشهور این خاندان است، عیبدالله در میافارقین زیست و با ابن بطلان دوست بود، برخی از کتابهای متعدد او اینک در دست است. در زمینه پزشکی: مناقب الاطباء، تألیف در 423 هجری؛ التواصل یحفظ التناسل، تألیف

کریمه تمیمی نام داشت و از فقها و دانشمندان آن فرقه بشمار می‌رفت و پس از مرگ وی جانشین او گشت و اباضیه از سراسر عالم اسلام برای تحصیل علم در بصره به نزد او می‌آمدند. هنگامی که خلافت اموی به عمر بن عبدالعزیز رسید، امید بزرگان اباضی به جلب تأیید آن خلیفه پرهیزکار افزایش یافت. ابو عبیده مسلم بن کریمه، سفارتی نزد این خلیفه فرستاد. شاید در نتیجه همین سفارت بود که عمر بن عبدالعزیز اجازه داد که ایاس بن معاویه اباضی قاضی بصره شود، و در بصره یک مرکز تعلیمی تاسیس شد، که طلاب خوارج برای تحصیل بدانجا می‌آمدند. ابو عبیده پس از فارغ التحصیل شدند ایشان، آنان را برای تبلیغ به بلاد اسلامی می‌فرستاد. پس بصره مرکز پنهانی تبلیغات اباضی هم گردید. پس از سقوط بنی امیه و روی کار آمدن عباسیان، منصور دوانقی مدتی نسبت به اباضیان نظر مساعد داشت. بعد از مرگ ابو عبیده انحطاط طایفه اباضیه در بصره آغاز شد، و مراکزی از جماعات آن قوم در کوفه، حجاز، حضرموت، یمن و عمان ایجاد گشت. از پایان قرن اول هجری خوارج عمان رنگ اباضی پیدا کردند، عامل مؤثر در این امر «جابر بن زید» و تأثیر دیگر فقهای اباضی بصره بود، که حجاج بن یوسف آنان را به عمان تبعید کرده بود. پس از آن شورش در آنجا رخ داد، که پیشوای ایشان جلدی بن مسعود بود. این شورش تا به حضرموت و یمن کشیده شد، ولی سرانجام در سال 134 هجری بر اثر رسیدن سپاهیان عباسی به فرماندهی خازم بن خزیمه برافتاد. درباره نقش مهم عمان در تاریخ اباضیه این ضرب المثل رایج گشت: باض العلم بالمدينه و فرخ بالبصره و طار الی عمان. یعنی علم در مدینه تخم گذاری کرد و در بصره جوجه برآورد و به سوی عمان پرواز کرد. بعضی از رؤسای اباضی عمان لقب والی یا متقدم (پیشوا) داشتند. مهمترین جماعت‌های اباضی در میان شهرهای صحار و توام می‌زیستند، و بیشتر در ناحیه باطنه و حوالی رستاق زندگی می‌کردند، و پایتخت سابق ایشان شهر «نزوی» بود. در عصر حاضر مذهب اباضی کیش قبایل عمانی غافری و هنا می باشند. چون عبیدالله بن زیاد بر خوارج بسیار سخت گرفت، تصمیم گرفتند، از بصره به مکه رفته و به "عبدالله بن زبیر" بپیوندند تا او را در مقابل سپاه شام یاری دهند و از خانه خدا هم محافظت کنند. بعد از مرگ یزید بن معاویه، بین خوارج و ابن زبیر اختلاف پیش آمد و آنها از مکه خارج شدند. "نافع بن ازرق" و "عبدالله بن صفار" و "عبدالله بن اباض" و یارانشان به بصره بازگشتند اما "ابا طلوت" و "ابوفدیک" به یمامه رفتند. "نافع بن ازرق" از بصره به همراه سیصد نفر به سمت اهواز حرکت کرد، و پس از مدتی بقیه خوارج هم از ترس تهدیدات اهل بصره به اهواز رفته و به نافع

ابو بلال مرداس بن ادیه تمیمی، 61 هجری

ابن جدیر بن عامر بن عبید بن کعب ربعی حنظلی تمیمی مکنی به ابوبلال، وی را به نام مادرش مرداس بن ادیه نیز گفته اند. تمیمی یکی از بزرگان خوارج و از خطباء و دلیران و پارسایان بود که با علی علیه السلام در صفین حضور داشت اما حکمیت را انکار کرد و نهروان را نیز دریافت. عبیدالله بن زیاد او را در کوفه زندانی کرد ولی از زندان رهایی یافت و با حدود سی مرد به آسک اهواز رفت و خروج کرد. عبیدالله لشکری عظیم برای مقابله با وی فرستاد ولی تمیمی سپاه عبیدالله را شکست داد. بن زیاد بار دیگر عباد بن علقمه مازنی را برای مقابله با ابوبلال فرستاد. که ظهر جمعه ای از سال 61 هجری جنگ میان مرداس و عباد اتفاق افتاد و در آن وقت دو گروه برای اقامه نماز دست از جنگ کشیدند اما هنگامی که مرداس و یارانش به نماز ایستاده بودند عباد آنان محاصره کرد و ابو بلال مرداس تمیمی و همه یاران او را کشت و سر مرداس را نزد عبیدالله ابن زیاد فرستاد.

شخصیت مرداس تمیمی:

ابوبلال مرداس بن ادیه تمیمی از خوارج پیروان عبدالله بن اباض تمیمی است که از دیگر خوارج انشعاب یافت. پیدایش این فرقه هنگامی صورت گرفت که عبدالله بن اباض از خوارج افراطی کناره گرفت، و مانند فرقه «صفریه» راه اعتدال برگزید. ابو بلال مرداس بن ادیه تمیمی از پیشوایان نخستین این فرقه بود. پس از او بود که عبد الله بن اباض ریاست آن فرقه را به دست گرفت. عبدالله در سال 65 هجری بکلی از خوارج ازرقی جدا شد و در بصره بر ضد زبیریان خروج کرد. او مردی فقیه بود و در منابع اباضیه او را بعنوان امام اهل التحقیق و امام القوم و امام المسلمین می خواندند. دلیل کناره گیری و اعتدال عبد الله بن اباض ظاهراً سازش او با عبدالملک بن مروان خلیفه اموی و همراهی با وی بر ضد عبدالله بن زبیر بود. سیاست عبدالله بن اباض در برابر خلفای اموی توسط جانشین وی ابو الشعثاء جابر بن زید ازدی همچنان ادامه یافت. ابوالشعثاء جابر در حدود یکصد هجری چند سال پس از مرگ عبدالله بن اباض درگذشت. ابو الشعثاء جابر با حجاج بن یوسف ثقفی روابطی دوستانه داشت، ولی این حسن رابطه دیری نپایید و حجاج به کشتن اباضیه مانند دیگر خوارج پرداخت، و در زمان او بیشتر بزرگان اباضی به عمان تبعید شدند. جابر را شاگردی اهوازی بود که **ابو عبیده مسلم بن**

را هم برخلاف خوارج تندرو به کلی نفی نمی‌کرد و منابع خروج و قعود او اشاره دارند. از گفته‌های اوست که «اگر دو نفس داشتم یکی را به جهاد در راه خدا می‌گماردم و دیگری را برای برآوردن نیازهای مسلمین به کار می‌گرفتم. نظریات ابوبلال به آراء اباضیان بسیار نزدیک و از عقاید خوارج تندرو، چه قبل، چه بعد از او، دور است، اما به لحاظ شخصیت برجسته‌اش همه خوارج او را از خود می‌دانستند و بزرگ می‌داشتند. بیش از همه گروههای خوارج، صفریه و اباضیه به تعالیم و راه و روش او نزدیک بودند. صفریه خود را از پیروان نخستین «محکمه» (خوارج) می‌دانستند و ابوبلال مرداس را، پس از عبدالله بن وهب راسی و حرقوص بن زهیر، امام خویش می‌خواندند. جیطالی (از علمای بزرگ اباضی) هم جابر بن زید، ابوبلال مرداس و ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه را در کنار یکدیگر و هم شأن یکدیگر ذکر می‌کند و از بزرگانی می‌شمارد که شایسته پیروی هستند. طبری آورده است که از گروهی که به بصره رفتند و مدعی پیروی از ابوبلال بودند، سیصد تن با نافع هم‌پیمان شدند تا به رهبری او قیام کنند و با این هدف سال 64 هجری به اهواز رفتند. دسته‌های دیگری از خوارج نیز از بیم آزار این‌زید از بصره خارج شدند و به نافع پیوستند، اما از میان آنان کسانی که با قیام موافق نبودند، به رهبری عبدالله بن اباض، عبدالله بن صفار و ابوییهس هیصم بن جابر در بصره ماندند. نافع از اهواز نامه‌ای خطاب به خوارج بصره نوشت و آنان را از اقامت در میان کفار و مشرکین منع و دعوت به مجاهده کرد. استدلال نافع برای ادامه قیام این بود که مخالفان ما مشرکند و بنابر فرمان خدا برائت از آنان واجب است، و چون دشمن خدا و رسول هستند. باید با ایشان جنگید و زنانشان را نباید به همسری گرفت. ابن اباض چون از مضمون نامه نافع مطلع شد، اظهار داشت که «اگر این قوم مخالف ما مشرک بودند، سخنان نافع درست بود. ولی اینان تنها کافر نعمت‌ها و احکام‌اند و از شرک بدورند و تنها خون اینان بر ما حلال است نه اموالشان». عبدالله بن اباض بر آن بود که مخالفان مسلمان آنان کافرند به مشرک؛ ازدواج با ایشان و ارث بردن از آنان جایز است؛ غنیمتی که می‌توان در جنگها از ایشان گرفت، فقط سلاح است و اسب، نه چیز دیگر؛ کشتن آنان به‌طور پنهانی و اغتيال ایشان حرام است، اما پس از اقامه حجت و در جنگ می‌توان به قتل آنان اقدام کرد.

پیوستندند. نافع، از اهواز برای سایر خوارج نامه نوشت که ماندن در شهرهای غیر خوارج، کفر است و باید به یک منطقه مؤمن و دارالاسلام هجرت کرد و جان و مال و ناموس دیگران، برای ما حلال است. از همین جا بین خوارج اختلاف آغاز شد. ابن اثیر آورده است: پس از شهادت امیر مؤمنان علی(ع)، خوارج چند بار قیام کردند که از آن میان قیام ابوبلال مرداس در زمان یزید بن معاویه دارای اهمیت خاصی است. وی در سال 58 هجری پس از رهایی از زندان عبدالله بن زیاد همراه با 30 تن از یاران خود از بصره خارج شد و در اهواز مستقر شد. همراهان او در آنجا 40 تن شدند. وی از ابتدا اعلام کرد که بر کسی شمشیر نخواهند کشید و با کسی نخواهند جنگید، مگر آنکه به ایشان حمله شود. وقتی وی در آسک به کاروانی از اموال ابن زیاد برخورد، فقط سهم خود و یارانش را از «اعطیات» (جمع الجمع عطا = سهم هر مسلمان از بیت‌المال) برداشت و بقیه را به کاروانیان سپرد؛ و چون از او پرسیدند که چرا بقیه را بر نداشتی؟ گفت: آنان نماز می‌گذارند و این اموال (فیء) را هم تقسیم می‌کنند. عبدالله برای سرکوب ابوبلال و یارانش اسلم بن ژرعه، را با دو هزار تن به جنگ او فرستاد. ابوبلال پیش از آغاز جنگ خطاب به دشمنان گفت: چرا با ما می‌جنگید؟ ما بر زمین فساد نکرده‌ایم و بر کسی شمشیر نکشیده‌ایم؛ ولی به هر حال جنگ واقع شد و چهل تن جنگجوی تمیمی قوای خلیفه را شکست داده و وادار به فرار کردند. این واقعه در 60 هجری روی داد. سال بعد عبدالله سپاهی دیگر مرکب از چهار هزار نفر را به مقابله با آنان فرستاد. نبرد در یک روز جمعه روی داد. قوای خلیفه در آغاز کاری از پیش نبردند، اما چون وقت نماز (نماز جمعه) رسید، ابوبلال پیغام داد که مهلتی برای اقامه نماز مقرر کنند؛ اما چون خوارج به نماز برخاستند، سپاهیان دشمن بر سر آنان ریختند و همه از جمله مرداس را به قتل رساندند.

اعتقادات مرداس تمیمی:

عقاید ابوبلال معرف نخستین مراحل شکل‌گیری آراء خوارج است. وی تقیه را جایز می‌دانست و معتقد بود که خداوند گشادگی کار مؤمن را در تقیه قرار داده است. کسی را که نماز بگزارد مسلمان، و تجاوز به حقوق او را ممنوع می‌دانست، شمشیر کشدن بر مسلمانان را نهی می‌کرد، از ستم می‌گریخت و فقط به قصد دفاع به جنگ می‌پرداخت و کشتار جمعی بی‌دلیل (استعراض) را روا نمی‌داشت و از خوارجی که بدین کار دست می‌زدند، تبری می‌جست و خروج زنان را هم حرام می‌دانست. وی همچنانکه تقیه را مجاز می‌دانست، قعود

محمد بن ابراهیم بن اسماعیل (دیباج)، از تبار امام حسین (ع) که در سال 199 هجری قیام کرد، او معروف به ابن طباطبای علوی است و از امامان زیدیه بود، مردم را با شعار الرضا من آل محمد به قیام برای عمل به کتاب و سنت فرا خواند. قیام او در کوفه دو ماه پیش نیاید و او که رهبری قیام را بر عهده داشت، در سن بیست و شش سالگی بر اثر مسمومیت درگذشت و به پیروان خود سفارش کرد که پس از او با علی بن عبدالله بن حسین بیعت کنند.

منصور شیبانی، ابوالسرایا (199 هجری)

سری بن منصور شیبانی، معروف به ابوالسرایا سال 199 هجری در عین التمر قیام کرد و پس از بارها رویارویی با عباسیان، مناطق پیرامون بغداد، اهواز، واسط، فارس و مدائن، را همگام با قیام ابن طباطبای علوی به تصرف کرد و برای اداره امور این مناطق، فرماندارانی به این سو و آن سو گسیل داشت و مردم را به پیروی از علویان فرا خواند. دولت عباسی برای نبرد با وی، هرثمه بن اعین را مأمور محاصره کوفه کرد، اما ابوالسرایا به قادسیه رفت و سپس در اهواز مستقر شد. سرانجام در منطقه جلواء طی نبردی با حماد کندغوش به قتل رسید. قاتلان سر او را نزد مأمون فرستادند و پیکر او در بغداد بر فراز پل دجله آویختند.

صاحب الزنج (270-225 هجری)

صاحب الزنج، علی بن محمد بن عبد الرحیم از طایفه عبد القیس است که خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی الحسین (ع) معرفی کرد. او یکی از شگفت ترین شخصیت های تاریخ اسلام است، او شیعی و یا از خوارج نبود، اعتقادات وی تنها بر پایه اختلافات طبقاتی میان اشراف و بردگان شکل گرفته بود. صاحب الزنج قیامی را رهبری کرد که از نظر زمانی پانزده سال طول کشید. روش برخورد هوادارانش با سایر مردم، چندان منصفانه نبود و همانند خوارج، برخورد کینه توزانه نسبت به مخالفان خود داشتند و به سادگی خون آنها را می ریختند، ابن اثیر در الکامل فی التاریخ در حوادث سال 255 هجری می نویسد: در ماه شوال سال (255) در فرات بصره فردی قیام کرد که خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی الحسین می خواند، او زنوج را در سباخ بصره جمع کرد و از

ابوعبیده مسلم بن ابی کریمه تمیمی از شاگردان جابر و از ائمه اباضیه و از مشایخ نیمه اول قرن دوم بوده است و تا 160 هجری زنده بوده است. ابی فرج اصفهانی آورده است که: ابی کریمه از بنی تمیم اهواز بوده است. درجینی او را در رأس طبقه سوم از مشایخ اباضی ذکر می کند و جاحظ وی را از علما و راویان حدیث خوارج می خواند. ابوعبیده مسلم که پس از عبدالله بن اباض بزرگترین رهبر و مجتهد اباضیه به شمار می رود، در محضر جابر بن زید کسب دانش کرد و گفته اند که به درجات عالی علمی رسید. با این حال، ابن ابی حاتم وی را مجهول و ابن جوزی از ضعفا و متروکین می داند، تنها ابن حبان نام او را در شمار ثقات آورده است. وی ظاهراً سعی در اختفای حال خود داشته و در کتب رجال از او کمتر سخن به میان آمده است. درجینی می گوید که او دین را (یعنی مذهب اباضی را) در خفا حفظ کرد تا به دست «حملة العلم» (الخمسه الیمامین) آشکار شد. خوارج از ارقه دشمنان خود را در جهنم، جاوید می دانستند. این فرقه با نافع بن ازرق بیعت کرده، وی را امیرالمؤمنین می گفتند. گروه خوارج عمان و یمامه نیز با آنان هم آهنگ شده و گروهی در حدود 20 هزار نفر گردیدند و بر اهواز و فارس و کرمان دست یافتند و مالیات آن سامان را در اختیار خود گرفتند. استاندار بصره عبدالله بن حارث که از سوی عبدالله بن زبیر منصوب شده بود، سپاهی به فرماندهی مسلم بن عیسی بن کریر برای سرکوبی خوارج اعزام داشت در منطقه دولاب اهواز میان دو سپاه جنگ در گرفت از ارقه پیروز شدند ابن زبیر بار دیگر نیروهائی برای سرکوبی خوارج اعزام کرد که با شکست روبرو شدند. سرانجام ابن زبیر از مهلب بن ابی صفره برای سرکوب خوارج از ارقه کمک خواست. مهلب با نیروهای بصره به سوی دولاب /اهواز حرکت کرد. خوارج از ارقه در برخورد اولیه با مهلب عقب نشینی کرده، به اهواز رفتند. نافع بن ازرق در این نبرد کشته شد. پس از مرگ نافع، خوارج با عبیدالله بن مأمون تمیمی بیعت کردند، مهلب به تعقیب خوارج ادامه داد و در /اهواز به نبرد با آنان پرداخت. در این مرحله از نبرد خوارج شکست خوردند و بسوی ایدج گریختند در آنجا با قطری بن فجاه بیعت کردند و او را امیرالمؤمنین نامیدند، درگیری با مهلب همچنان ادامه یافت. و در ادامه جنگ خوارج به شهر شاپور در فارس گریختند.

امراء زنجی ده زن علوی در اختیار و خدمت خود داشتند، بردگان از همه نقاط دور و نزدیک گرد صاحب الزنج جمع شده و چون قدرتش افزایش یافت، خود را حاکم کلد و اهواز معرفی کرد، شورش صاحب الزنج در عهد امام حسن عسگری (ع) بود، و امام با صراحت نظر خویش را در باره او اعلام نمودند که: صاحب الزنج از ما اهل بیت نیست. هر چند صاحب الزنج خود را بر عقیده خوارج ازرقی معرفی کرد اما در واقع قیام زنجیان نه رنگ شیعی داشت و نه رنگ خوارج، بلکه تنها بر اساس اختلاف طبقاتی میان اشراف و بردگان شکل گرفته بودند. از عوامل ظهور و گسترش قیام زنجیان می توان رشد و پیدایش تجمل گرایی و تفاخر بین مردم بصره را قلمداد کرد، چرا که بزرگان و صاحب منصبان بصره هر کدام دهها برده زن و مرد در خدمت خود داشتند که بعضی کارشان صرفا نگهداری از شمشیر ها و یا اسبان و یا پیاده روی پشت سر مالکان خود بود و این شرایط سبب رونق و پذیرش دعوت صاحب الزنج بخصوص میان بردگان و محروم شد. ابن اثیر در حوادث (سالهای 255-270 هجری) اینگونه آورده است. صاحب الزنج در بحرین خود را علی بن عبدالله بن محمد بن فضل بن حسن بن عبدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب خواند و در هجر مردم بحرین را به طاعت خود دعوت نمود و جمعی کثیر از او پیروی کردند تا اینکه میان آنان دو دستگی شد، مردم بحرین صاحب الزنج را چون پیامبر می دانستند از او اطاعت می کردند و وی از آنان خراج می گرفت. سرانجام والیان محلی از ترس قدرت صاحب به جنگ با او برخاستند و او را مجبور به ترک بحرین کردند. صاحب الزنج به احساء رفت و در آنجا دعوی امامت کرد و معجزاتی را مدعی شد، او می گفت : به من الهام شده که به بصره بروم جمعیت زیادی را فریب داد و با خود همراه ساخت ولی به بحرین هجوم کرد ولی چون کاری را از پیش نبرد و یارانش کشته شدند به قبیله بنی ضبیعه در بصره پناه برد. آنجا جماعتی را در اطراف خود جمع کرد و علی بن ابان مهلبی را فرمانده آنان کرد، صاحب در جنگ میان طایفه بلالیه و سعیدیه مجبور به ترک بصره و فرار به بغداد شد، ابن رجاء حضاری عامل بصره، تعدادی از یاران او را از جمله پسر بزرگ و زن و دختر صاحب را زندانی کرد. صاحب یکسال در بغداد ماند و در آنجا خود را به نام محمد بن احمد بن عیسی بن زید معرفی کرد و در بغداد شروع به تبلیغ دعوت خود کرد. در این زمان بن رجاء حضاری از ولایت بصره عزل شد و خبر آزادی پسر و زن و دخترش از زندان به صاحب الزنج رسید. او رمضان سال 255 هجری با تعدادی از یارانش از بغداد به بصره رفت و در قصر قرشی کنار نهر عمود بن منجم سکونت کرد. در بصره بود که یکی از

دجله گذشت و در دیناری مستقر شد. قیام زنوج در بصره و اهواز و بحرین مصادف با قیام یعقوب لیث بود، زنوج در 17 رمضان سال 256 هجری اهواز را تصرف کرده و راه را برای تصرف فارس هموار کردند. یعقوب نخواست که از راه اتحاد با زنوج از کمک آنها بهره مند شود و شاید یکی از علل شکست یعقوب صفاری در مقابل معتمد عباسی نیز همین باشد. یعقوب لیث زمانیکه در مقابل لشکر موفق عباسی در محلی به نام دیر العاقول از توابع واسط شکست خورد و سپاهش متلاشی می گردید به اهواز که در تصرف و سلطه صاحب الزنج است، پناه آورد. یعقوب لیث شرایط ضعف و موقعی که در پناه زنجیان بود و همانجا مرد، حاضر به اتحاد با صاحب الزنج علیه حکومت عباسی نگردید و در برابر پیشنهاد علی بن ابان مهلبی سردار صاحب الزنج و حاکم اهواز به این جواب اکتفا می کند که: قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون. سپاهیان صاحب الزنج را گروهی از ماجراجویان مثل بردگان، روستاییان، عرب های مستضعف و عشایر عرب که بر حاکمیت شورش کرده بودند، تشکیل می دادند. قیام صاحب الزنج در زمان امام حسن عسگری (ع) و در پایان دوره خلافت مهتدی در سال 255 هجری آغاز و تا دوران معتمد ادامه داشت. اوج قدرت صاحب الزنج در دوره خلافت معتمد عباسی بود. رهبر زنجیان خود را علوی و از نسل زید بن علی بن الحسین (ع) و علوی خوانده و معرفی می کرد. منابع تاریخی همگی بر علیه او نظر داده اند و صاحب الزنج را علی بن محمد بن عبد الرحیم از طایفه عبد القیس خوانده اند، صاحب در ابتدا شاعر پیشه و از ادباء و مداحان همراه و ملازم خلیفه المنتصر عباسی بود. صاحب الزنج بر عقیده خوارج ازرقی است او در سال 249 هجری از سامراء به بحرین رفت. طبق روایات طبری و ابن اثیر چون اهل بحرین شیعه و از محبان اهل بیت بودند، صاحب الزنج در بحرین خود را علی بن محمد بن فضل بن حسن بن عبدالله بن العباس بن علی بن ابی طالب معرفی کرد. طبق روایت ابن خلدون، صاحب الزنج در بحرین خود را علی بن محمد بن حسن بن العباس بن عبد المطلب معرفی کرده بود. صاحب الزنج در بصره خود را علی بن محمد بن احمد بن علی بن زید بن علی بن ابی طالب معرفی کرد و این برای تداعی قیام مشهور زید بن علی (ع) و استفاده از جایگاه معنوی از آن قیام بود. در کتاب تاریخ الخلفاء آمده است که: سال 257 هجری زنوج در خلال یک روز بیش از سیصد هزار شخص از اهل بصره را کشتند، صاحب الزنج در خطبه نماز، عثمان و علی و معاویه و طلحه و زبیر و عایشه را دشنام می داد. از کردارهای خبیث او این بود که زنان علوی را در مقابل دو یا سه درهم به سربازان خود می فروخت، هر کدام از

صاحب الزنج را محاصره کند. گروهی از نیروهای زنجی قبول امان کرده و به سپاه خلیفه پیوستند و سرانجام در سال 269 هجری صاحب الزنج شکست خورد و به منطقه نهرالخصیب عقب نشینی کرد. و آنجا در محاصره ماند، شدت سختی و قحطی به حدی بود که سربازان زنجی یکدیگر را می خوردند. سال 270 هجری سپاه بغداد به فرماندهی ابو العباس فرزند موفق خلیفه عباسی از چند سمت به سپاه صاحب الزنج هجوم بردند در این درگیری صاحب الزنج به قتل رسید و و سپاه زنجی متلاشی شد. ابوالعباس دوازده روز مانده از جمادی الاول با سربریده صاحب الزنجی وارد بغداد شد. مردم بغداد با شادی و سرود سرایی به استقبال آنان رفته، خلیفه را برای این پیروزی مدح و ستایش کردند. سرانجام قیام زنجیان به رهبری علی بن محمد صاحب الزنج شکست خورد و مجدداً سر رشته امور در نواحی اهواز و بصره بدست خلافت عباسی افتاد. اما در نتیجه شورش پانزده ساله زنج، شهر های اهواز از شوشتر تا واسط به آتش کشید شدند و عده بسیاری از مردم به قتل رسیدند و کشاورزی و زراعت از رونق افتاد و کشاورزان خانه و زندگی خود را از دست بدهند و لطمات جبران ناپذیری که جهت و جایگاه تاریخی اهواز را تغییر داد. ابن خلدون نقل می کند که: قیام زنجیان، زمینه ای شد برای ظهور قرامطه که در استمرار دعوت صاحب الزنج بر پایه اعتقاد به نوعی جامعه اشتراکی ابتدایی در میان دهقانان، کارگران و پیشوایان سازمان قرمطی گسترش یافته و منشاء قیام و هرج و مرج های بعدی قرن چهارم گردد.

میمون القلاح الاهوازی، 227 هجری

میمون قلاح حجت اسماعیل بود. چون هر امامی را حجتی بود، عبد الله بن میمون نیز حجت عبد الله بن محمد و پسرش احمد بود. میمون بن قلاح، مهمترین شخصیتی است که اسماعیلیه به خود دیده است. (بیان) نام اولین کتاب محتوی اعتقادات و تعلیمات دعوت اسماعیلی اوست. قلاح اهوازی دریافت که چگونه از ضعف خلافت عباسی، جهت رواج دعوت اسماعیلی استفاده کند و چگونه از فرق شیعه بهره گیرد و آنها را در زیر لوای امامت اسماعیل بن جعفر صادق گرد آورد. او نخستین داعی بزرگ اسماعیلیه بود که نهضت اسماعیلیه را در بلاد اسلامی گسترش داده و روش تبلیغ داعیان اسماعیلیه را نهاده است. کوششهای او در اشاعه مذهب اسماعیلیه در زمان امامان دهم و یازدهم شیعیان اثنی عشریه بوده است. از این رو میان دو فرقه شیعه اسماعیلیه و اثنی عشریه رقابت سختی بوجود آمد بویژه پس از وفات امام

غلامان سورجیان به نام ریحان به او پیوست، صاحب الزنج از او خواست: برود از بردگان هر تعداد که می تواند فراری داده نزد او آورد تا صاحب او را بر آنها امیر کند، وقتی گروهی از بردگان دُباشین نزد او آمدند، صاحب بر پارچه حریری این آیه را نوشت: ان الله اشتری من المومنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة... و دستور داد که آن را بر چوبی قرار داده و بر کشتی ببندند و بردگان بصره را دعوت به قیام کنند. بردگان به خاطر رهایی از سختی بردگی به شورش کرده و به او پیوستند. صاحب الزنج بر آنها خطبه خواند و وعده داد که آنان را مالک مال و زمین خواهد کرد و سوگند یاد کرد که به آنان خیانت نکند. مالکان بردگان از صاحب خواستند که برای هر برده پنج دینار بگیرد و آنان را تحویل صاحبش بدهد، اما صاحب الزنج بردگان را دستور داد تا هر یک از بردگان مالک و یا وکیل مالک خود را پانصد شلاق زده و سپس آنها را رها سازند تا به بصره باز گردند و خود سپاهی انبوه از بردگان گرد خود فراهم کرد و سوار بر کشتی به نهر میمون رفت. صاحب الزنج روز عید فطر، چون نماز عید را خواند در خطبه نماز به پیروان خود یاد آوری کرد که چگونه خداوند آنها را از محنت و سختی بردگی نجات داد و بعد از آن ابو صالح یکی از امراء زنجیان را به همراهی سیصد زنجی برای غارت قریه جعفریه فرستاد. صاحب سپس به بصره حمله برد و سپاه بصره را شکست داد و عقیل والی بصره متواری شد. صاحب الزنج کشتی ها را تصاحب کرد و قریه مهلبیه را غارت کرد. در پس آن صاحب الزنج، سپاه ابو هلال را با چهار هزار جنگجو در حوالی بصره شکست داد، گروهی را کشت و گروهی را اسیر کرد. علی بن ابان مهلبی سردار صاحب الزنج یک هزار و نهصد کشتی با خدمه را در هجوم به بصره تصاحب کرد ولی حاجیان را رها کرد. مردم بصره برای مقابله با صاحب الزنج از مرکز خلافت در بغداد استمداد کردند، صاحب الزنج که نیروی زیادی در اختیار داشت در سال 257 هجری شهر بصره را بطور کامل به تصرف خود در آورد. و آن را مرکز مقاومت در برابر سپاه خلیفه قرار داد. طبق روایات ذهبی: موفق عباسی ولیعهد خود را به فرماندهی سپاهی قرار داد که وظیفه جنگ با زنجیان را بعهده داشت. در این جنگ، سپاه بغداد چندین بار شکست خورد و در مواردی نیز پیروزیهایی بدست آورد اما نتوانست صاحب الزنج را از میان بر دارد. سال های 4-263 هجری نیرو های صاحب الزنج توانستند بر اهواز، عبادن، شوش، شوشتر و را مهرمز و کلداه مسلط شوند. سال 266 هجری زنج شهر واسط عراق را نیز تصرف کردند و این دوران اوج قدرت آنها بود، سال 267 موفق عباسی خود فرماندهی سپاه را بعهده گرفت و توانست شهر مختاره محل استقرار

حوادث و شهرهای دور می‌داد. وی جیره خوارانی داشت که به او یاری می‌کردند و کبوترانی با خود داشتند که از جاهای مختلف به اقامتگاهش روانه می‌نمود و او به اطرافیان خبرهایی را که به دست می‌آورد، داده و آنان را گمراه می‌کرد. عبدالله بن میمون زمانی که از اهواز به عسکر مکرم نقل مکان کرد، پس از مدتی از آنجا بگریخت و به بصره رفت و بر گروهی از فرزندان عقیل بن ابی طالب فرود آمد و در آنجا به سختی افتاد و بعد از آن به سلمیه نزدیک حمص گریخت و کشتزارهایی در آنجا بخريد در اینجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به قرمط که برای کوتاهی اندام وپاهایش وی را به آن لقب می‌خواندند،دعوت او را پذیرفت.سپس عبد الله درگذشت و پسرش محمد جانشین او شد(260 هجری). در باره تاریخ زندگانی عبدالله بن میمون در میان نویسندگان اهل تسنن و مستشرقان اختلاف زیاد است. بغدادی گوید که میمون دیصانی معروف به قداح غلام جعفر بن محمد صادق(ع) و از مردم اهواز بود با محمد بن حسین در زندان والی عراق آشنا شده با یکدیگر همفکری کرده و کیش باطنیه را بنانهادند. خواجه رشیدالدین پس از ذکر متفرق شدن اصحاب محمد بن اسماعیل بن جعفر می‌گوید: عبدالله بن میمون قداح که به زی صوم و صلاة و طاعات متحلی بود، به عسکر مکرم مقام کرد. و از آنجا به کوهستان عجم اهواز آمد و مردم را دعوت می‌کرد و خلفای خود را به جانب عراق و ری و اصفهان و قم و همدان فرستاد. اسماعیلیه» گروهی از شیعیان بودند که پس از شهادت امام جعفر صادق علیه‌السلام به امامت «اسماعیل بن جعفر» و فرزندان او معتقد شدند و خود بعدها به فرقه‌های گوناگونی تقسیم گردیدند. در میان آنها افراد و شخصیت‌هایی پیدا شدند که هر کدام مذهب اسماعیلیه را به نوعی تفسیر و توجیه نمودند و به امامت شخص بخصوصی دعوت کردند. فخر رازی در معرفی فرقه باطنیه می‌گوید: نقل شده که یک مرد اهوازی که عبدالله بن میمون قداح نام داشت و از زناده بود، پیش جعفر صادق رفت و اکثر اوقات در خدمت فرزندش اسماعیل بود پس از مرگ اسماعیل در خدمت فرزند او محمد قرار گرفت و چون محمد از دنیا رفت. مدعی شد که محمد را فرزندی است که باید از او اطاعت کرد و زندقه را به او یاد داد. در منابع شیعی او یکی از اصحاب خاص امام باقر و امام صادق شناخته شده که از آنها نقل حدیث می‌کرد. نجاشی در رجال خود می‌نویسد: عبدالله بن میمون الأسود القداح برده آزاد شده بنی مخزوم است که از امام صادق(ع) روایت می‌کرد و مردی ثقه بود و کتابهای «مبعث النبی» و «صفه الجنه و النار» از اوست. کشی پس از نقل حدیثی از امام باقر در تأیید عبدالله بن

یازدهم بر سر وجود امام دوازدهم اختلافات زیادی پیش آمد. عده ای از پیروان حسن عسکری امام دوازدهم را منکر بودند با وجود چنین جوی برای تبلیغ مذهب اسماعیلیه زمینه خوبی بوجود آمد. میمون قداح که عامل اصلی رشد جنبش اسماعیلیه بشمار می رود از اطرافیان و غلامان امام باقر(ع) واز اصحاب امام صادق(ع) تلقی می شد و امام صادق(ع) پرورش نوه اش محمد بن اسماعیل را به عهده او گذاشته بود. میمون قداح یکی از طرفداران اهل بیت بشمار می آمد که روحیه انقلابی سراسر وجودش را در بر گرفته بود و نزدیکی او به امام باقر(ع) و فرزند ایشان حضرت صادق (ع) فرصت کافی را برای شناختن اصول جنبش مکتبی در اختیار او گذاشته بود.واگذاری سر پرستی فرزند اسماعیل به میمون قداح از جانب امام صادق(ع) نشانگر اهمیت موضوع بوده است. عبد الله بن میمون قداح پس از محمد بن اسماعیل جهت تبلیغ مذهب اسماعیلی کمر همت بست و شهر ها را گشت و عقاید آن مذهب را اشاعه داد و مردم بخصوص شیعیان دوازده امامی را در بلاد اسلامی به آن مذهب دعوت کرد و اساس عقاید و تشکیلات اسماعیلیه را سازمان بخشید مردم را به امامان دوره ستر متوجه ساخت. به این مناسبت که مخالفان اسماعیلیان او را موسس مذهب اسماعیلیه شمرده و گفته اند او پسر خود را بجای امام مستور جازده است. از رجال فرقه مزبور در قرن سوم هجری ،عبدالله میمون اهوازی بود. پدر وی میمون که جراح چشم بوده و آب مروارید را عمل می کرده بدین سبب به " القداح" ملقب گشت. وی در اهواز رشد و نمو کرد، و در اهواز می زیست. در خبر است که عبد الله بن میمون الهیات و فلسفه را مطالعه می کرده است وی بمقام داعی اسماعیلیه نائل شد او ابتدا از اهواز به عسکر مکرم رفت و سپس در بصره پناهگاهی جست و از آن پس به شهر سلمیه (در سوریه) گریخت ودر آنجا مرکزی برای دعوت و تبلیغ ایجاد کرد و مبلغانی به اطراف گسیل داشت. فرقه اسماعیلیه، میمون قداح و پسرش عبد الله را در شجره نامه ائمه مستودع خود ذکر کرده‌اند و آنان را از بزرگترین شخصیت‌های مذهب خود به حساب می آوردند، میمون القداح تعلیمات خود را در کتاب بیان نگاشت. ابن ندیم در کتاب الفهرست از قول عبدالله بن رزام می‌نویسد: عبد الله بن میمون قداح از مردم قوزح /عباس نزدیک به شهر اهواز بود، پدرش میمون پیروی خود را از دعوت ابو الخطاب محمد بن ابو زینب در خدا بودن علی علیه السلام آشکار ساخت، میمون و پسرش هر دو از دیصانیان بود و عبد الله مدتها دعوی پیامبری کرد و شعبده باز و نیرنگ باز بود و می‌گفت: زمین زیر پایم در می‌پیچد و به هرکجا که خواهم در کوتاهترین زمان می‌روم و خبر از

گردید. شعار قمرطیان مانند اسماعیلیان رایت سفید بوده است. از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری مبارزه شدیدی در عراق و ایران با اسماعیلیان و قمرطیان شروع شد، آنان از آن جهت که خود را به محمدبن اسمعیل بن امام جعفر صادق(ع) منسوب می کردند اسماعیلی و از آن لحاظ که عقاید واقعی خود را پنهان نگه می داشتند و معتقد به امام باطنی بودند، باطنی و بالاخره به خاطر آن که پیرو شخصی بنام حمدان بن الاشعث مشهور به قمرط بودند. آنان را قمرطی می خواندند. بعد از قتل حمدان بن اشعث قمرطی، داعیان جدید وی زکویه بن مهرویه و ابوسعید جنبی، اعراب و نبطی های عراق را در جهت مقاصد تازه خود برای ایجاد یک شورش تجهیز کردند و عناصر تازه‌یی را هم در دعوت خود وارد نمودند.

حمدان بن اشعث، قمرط (260 هجری)

یکی از چهره های معروفی که در میان دعوات و شخصیت های برجسته اسماعیلیه آن زمان، اسم و رسمی دارد و منشأ پیدایش حوادث بسیاری شده است، شخصی به نام «حمدان قمرط» است که پس از مرگ ابوالخطاب اجدع یکی از بنیانگذاران فرقه اسماعیلیه، شاخه ای در این فرقه ایجاد کرد و حرفه های تازه ای آورد که بعدها طرفداران او را «قرامطه» یا «قمرطی» گفتند. در منابع تاریخی حمدان قمرط شاگرد و مرید عبدالله بن میمون قدام معرفتی شده است و در شکل گیری اندیشه های حمدان قمرط نقش عمده ای داشته است و عبدالله بن میمون را از پیروان امام جعفر صادق(ع) شمردند. منابع تاریخی نیز میمون قدام اهوازی را از اصل یهودی و گاهی دیصانی و گاهی مجوسی دانسته اند و نسب فاطمیان مصر را نیز به او رسانیده اند. ابن ندیم از شخصی به نام ابوعبدالله بن رزام چنین نقل می کند: میمون قدام در ابتدا از پیروان ابوالخطاب بود و دعوی بر الوهیت علی بن ابیطالب می کرد او و پسرش عبدالله، دیصانی مذهب و از محلی در نزدیکی اهواز بودند و پسرش عبدالله مدت زیادی ادعای پیامبری کرد و شعبده باز و نیرنگ باز بود. او به سلمیه نزدیک حمص گریخت و در آنجا مردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به «قمرط» دعوت او را پذیرفت». از مشهورترین مبلغان حمدان می توان به مأمون برادر حمدان زکویه بن مهرویه، عبدان اهوازی پسرعموی حمدان و ابو سعید جنبانی اشاره کرد. در سال 280 هجری بین حمدان و عبدان در مورد مرکز یت دعوت اسماعیلی اختلافاتی به وجود آمد که نتیجه آن جدایی حمدان و به وجود آمدن قرامطه از شعب مذهب اسماعیلی شد. بعد از مدتی که حمدان بوسیله اعمال عوام فریبانه خود از جایگاه خاصی

میمون می گوید: عبدالله بن میمون به «تزید» به معنای «دوست داشتن زید» گروید. به هرحال از نظر منابع شیعی عبدالله بن میمون هیچگونه ارتباطی با قرامطه نداشته است. آنچه مسلم است این است که مؤسس فرقه قرامطه، از فرق اسماعیلیه، شخصی به نام حمدان بن اشعث قمرطی بود که پس از مرگ محمد بن اسماعیل بن جعفر از پیروان او جدا شد و با اظهار عقاید خاصی، انشعابی در اسماعیلیه به وجود آورد.

حسین اهوازی (الداعی) 260 هجری

حسین اهوازی (الداعی) از وقتی که نخستین دعوات اسماعیلی در اهواز مستقر شدند و آغاز دعوت برای امامت محمدبن اسماعیل و اولاد او کردند، اسماعیلیان حسین اهوازی را به سواد کوفه فرستادند. وی در آنجا با اهوازی دیگری به نام حمدان بن اشعث معروف به قمرط ملاقات کرد. حمدان به زودی دعوت باطنیه را پذیرفت و در این راه به حسین اهوازی یآوری کرد و چندان در این کار کوشش نمود که حسین اهوازی امر دعوت را در سواد عراق به حمدان قمرط واگذاشت. قمرطیان عراق در سال 227 هجری قلعه استواری در سواد کوفه به نام دارالجهجه برای خود ترتیب دادند. حمدان قمرط کلواذا یکی از توابع بغداد را مرکز دعوت خود قرار داد و دعوت وی چنان به سرعت انتشار یافت که در سال 276 هجری توانست به خرید اسلحه و تشکیل دسته ای از جنگجویان پردازد. حمدان از این پس به وضع مقررات مالی و نظامات اجتماعی متقنی برای اتباع خود مبادرت جست و هر یک را موظف به خرید سلاح برای خود کرد. وجه تسمیه این فرقه به قمرطی انتساب آنان است به حمدان اشعث ملقب به قمرط است. راجع به معنی کلمه قمرط اقوال مختلفی است، قمرطه در لغت یعنی ریز بودن خط و نزدیکی کلمات و خطوط به یکدیگر، و میگویند چون حمدان کوتاه بود و پاهای خود را هنگام حرکت نزدیک به هم میگذاشت، به این لقب خوانده شد. و باز میگویند که لفظ قمرط از باب انتساب قمرطیان است به محمد وراق که خط مقررط را خوب می نوشت و دعوت فرقه اسماعیلیه به دست او در میان قمرطیان به کمال رسید. قمرطیان میگفتند محمدبن اسماعیل امام هفتم و صاحب الزمان است و معتقد به قیام به سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سایر مذاهب اسلامی بودند. زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبه و اعتقاد به ظواهر در مذهب آنان حرام بود و در احکام شریعت قائل به تاویل بودند. این فرقه می گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب

عبيدالله را اختيار كرد. عبيدالله سلسله اغالب را در 297 قمری در شمال آفريقا منقرض و سلسله فاطمیان را تأسيس كرد. فاطمیان شصت سال بعد مصر را از خاندان اخشيد گرفتند و افزون بر دو قرن بر مصر و شام و فلسطين تحت عنوان خلافت فاطمی حكومت كردند. یکی از اهداف اصلی خلفای شیعه مذهب فاطمی رقابت و تضعیف خلافت سنی مذهب عباسی در بغداد بود. آنان برای رسیدن به این هدف دعوات و مبلغین فراوانی جهت تبلیغ خود به اقصی نقاط سرزمینهای اسلامی میفرستادند. قرامطه که نشأت گرفته از فرقه باطنی اسماعیلیه بود توسط مردی اهوازی به نام حمدان بن اشعث تأسیس شد. قرمطیه زمانی شکل گرفت، که امت مسلمان از زخم هایی که نيزه های حكومت زنگیان بر آنان وارد نموده بود، رنج می برد. بنا به گفته مؤرخین ابتدای شکل گیری قرامطه به این صورت بود که حمدان بن اشعث از اهواز در سال 257 هجری به کوفه آمد و در آنجا با حسین اهوازی الداعی آشنا شد. حمدان به زودی دعوت مذهب اسماعیلی را پذیرفت و از مبلغان اصلی این مذهب شد. به طوری که حسین اهوازی امر دعوت در سواد کوفه را به او واگذار نمود. دعوت حمدان چنان به سرعت انتشار یافت که توانست در سال 276 هجری دسته ای جنگجو تشکیل داد.

عقاید قرامطه: بنیان گذار اصلی عبدالله بن میمون القداح اهوازی بود. وی این فرقه را در سال 227 هجری بنیان گذاری کرد او در تشکیلات سری خود عرب و یهود و مسیحی و غیره را در مکتبی بنام فرقه اسماعیلی بهم مرتبط و متحد ساخت که شخص را او تبعداً و بدون هیچ شرطی پیشوای خود دانسته از او اطاعت می کردند. او به هر طایفه ای مطابق ذوق آنها تبلیغ می کرد، به یهودی ها قیام مسیح، به مسلمانان شیعه ظهور مهدی، به فلاسفه ایجاد خردی تازه، و به عوام رهائی از قید و بندهای اخلاقی را نوید می داد. آنها روشی فلسفی و مذهبی داشتند از افکار افلاطون و حکمت فیثاغورس استفاده می کردند و از عدد 7 بعنوان رمز استفاده می نمودند. دعوت کنندگان آنها سؤالات زیر را می کردند: چرا خدا عالم را در هفت روز آفرید؟ چرا سوره فاتحه 7 آیه است؟ چرا زمین و آسمان 7 طبقه است؟ فلسفه عذاب های جهنم چیست؟ حمدان بن اشعث ادعا می کرد که حضرت عیسی علیه السلام در هیأت انسانی جلوی او ظاهر شده و به او گفته است: «انک الداعیة و انک الحجة و انک یحیی بن زکریا و انک روح القدس» تو دعوتگر و حجت هستی، تو یحیی بن زکریا هستی و تو روح القدس (جبرئیل) هستی! همچنین ادعا می کرد که حضرت عیسی به او تعلیم داده که در هر شبانه روز دو رکعت نماز قبل از طلوع خورشید و دو رکعت بعد از غروب خورشید بخواند و کلمات

برخوردار شده بود اعلام کرد که از جانب ائمه اهل بیت مأموریت دارد تا مردم را به طرف رشد و هدایت دعوت دهد. او با این حربه جمع کثیری از مردم را در اطراف خود جمع کرد. سپس دوازده نفر از آنها را به عنوان امیر مقرر نمود و به آنان دستور داد تا در مناطق مختلف رفته و به اشاعه عقیده وی بپردازند. به طوری که ابوسعید جبانی و زکریه بن مهروی در سرزمینهای عراق و شام شروع به دعوت و ترویج مذهب قرامطه نمودند.

کلمه قرمط: نام فرقه «قرامطه» از لقب بنیانگذار آن حمدان قرمط اخذ شده است اکنون باید دید که این کلمه به چه معنایی است و چرا به حمدان، «قرمط» گفته می شد. در اینجا احتمال های مختلفی داده شده که باره مهمترین آنها این ندیم گفته: از آن جهت به حمدان، «قرمط» گفته می شد که قدی کوتاه داشت. بغدادی گفته: او در راه رفتن گام های کوتاهی بر می داشت و یا در نوشتن میان خطوط فاصله کمی می داد. این منظور بی آنکه اشاره ای به وجه تسمیه قرامطه کند گفته است: قرمطه به معنای برداشتن گام های کوتاه و هم به معنای نزدیک هم نوشتن و دقت در آن آمده است.

ظهور قرامطه: امام جعفر صادق(ع)، امام ششم شیعیان، در زمان حیات، اسماعیل فرزند ارشد خود را از امامت محروم کرد و پسر چهارم خویش امام موسی کاظم(ع) را به جانشینی برگزید. بخش بیشتر شیعیان امام موسی کاظم(ع) را به امامت انتخاب کردند، و برخی دیگر همچنان اسماعیل را وارث مقام امامت دانستند. هنگامی که اسماعیل در سال 145 هجری، یعنی حدود سه سال پیش از شهادت پدر بزرگوارش که در سال 148 هجری رخ داد، وفات کرد، پیروانش محمد فرزند ارشد اسماعیل را به امامت برگزیدند و معتقد شدند که اسماعیل نمرده و نخواهد مرد بلکه او همان مهدی قائم است که در آخر زمان باز خواهد گشت. فرقه اسماعیلیه تا ظهور عبدالله بن میمون قداح در حدود سال 226 هجری یکی از فرق عادی شیعه بود، ولی پس از او تحولی در این مذهب پیدا شد که موجب پدید آمدن خلافت فاطمی در شمال آفریقا و مصر و ظهور قدرت و تشکیلات اسماعیلیه در ایران و شام گردید. چنانکه برخی از مورخان نوشته اند عبدالله دعوی نبوت کرد و با پیوستن فردی به نام حمدان بن اشعث ملقب به قرمط کار او بالا گرفت. یکی از جانشینان عبدالله به نام سعید بن حسین بن عبدالله بن میمون قداح شنیده بود که بربریان آفریقای شمالی انتظار ظهور امام قائم را دارند، به آنجا رفت و خود را نبیره محمد بن اسماعیل و مهدی موعود معرفی کرد و نام ابومحمد

اسماعیلیه و اقامتگاه رهبران مرکزی نهضت بوده است. فعالیت‌های پنهانی حمدان و عبدان اهوازی، عاقبت پس از نزدیک به یک قرن در حدود سال 260 هجری به نتیجه رسید و از همان موقع شبکه‌ای از داعیان اسماعیلی ناگهان در بلاد مختلف اسلامی پدیدار گشتند و فعالیت گسترده‌ای را برای بسط دعوت اسماعیلیه آغاز کردند. در آن تاریخ دعوت اسماعیلیه همچنان تحت هدایت رهبری مرکزی مستقر در سلمیه قرار داشته، و هویت واقعی این رهبران نیز هنوز به گونه‌های مختلف کتمان می‌شده است. برای جلب حمایت بیشترین شمار از اسماعیلیان نخستین، رهبران مرکزی اسماعیلیه تا مدت‌ها به نام محمد بن اسماعیل دعوت می‌کردند که اعتقاد به امامت و مهدویت وی نظریه اصلی مبارکیه و مهم‌ترین گروه منشعب از آنها بوده است. به عبارت دیگر، نظر به اینکه اکثر اسماعیلیان نخستین در انتظار رجعت محمد بن اسماعیل به عنوان مهدی و گسترش حکومت عدل او بوده‌اند، رهبران مرکزی نیز بر همین نظریه تأکید داشته، و نهضت واحد اسماعیلیه را در قرن سوم هجری بر اساس همین نظریه در باره امامت استوار کرده بودند. اصول عقایدی که توسط حمدان قرمط و عبدان، و داعیان زیردست آنها ترویج می‌گردید، همان عقایدی است که به وسیله نوبختی و سعد بن عبدالله به قرامطه منسوب گشته، و در روایت ابن‌رزام و اخومحسن نیز تأیید شده است؛ به زودی همین عقاید توسط داعیان دیگر بلاد و در میان سایر گروه‌های اسماعیلی (قرمطی) نیز رواج یافته است. دعوت اسماعیلیه در نواحی دیگری نیز طی همان دهه 260 هجری آغاز شده بود و در اهواز، این دعوت تحت نظارت و رهبری حمدان و عبدان قرار داشته است. عبدان اهوازی توانست دو تن از بزرگترین ناشران دعوت قرمطیان را به نام ابوسعید جنابی و زکریه بن مہرویه به این مذهب درآورد. از حدود سال 280 هجری میان حمدان و عبدان کاتب با مرکز دعوت اسماعیلی اختلاف حاصل شد و از این راه مذهب جدیدی به نام قرمطی که از شعب مذهب اسماعیلی محسوب می‌شود به وجود آمد. زکریه پسر مہرویه و پسرانش یحیی و حسین در شمال عراق و بلاد شام شروع به نشر عقاید قرمطیان کردند و مدتی دمشق را در محاصره گرفتند و فتنه آنان تا سال 294 هجری به قوت ادامه داشت. ابوسعید جنابی از اهالی جنبه بود که دعوت خود را در بحرین و یمامه و فارس پراکند و سپاهیان خلیفه را منہزم ساخت و در سال 301 به دست یکی از غلامان خود کشته شد و بعد از او پسرش ابوطاهر به اشاعه دعوت قرمطیان و اعقابش تا سال 367 حکومت می‌کردند، خود حمدان توسط داعی حسین اهوازی که از جانب رهبر مرکزی نهضت به عراق گسیل شده، به کیش

اذان آنها به این صورت بود: الله اکبر (3 مرتبه) اشهد ان لا اله الا الله (2 مرتبه) اشهد ان آدم رسول الله، اشهد ان نوحا رسول الله اشهد ان ابراهیم رسول الله، اشهد ان عیسی رسول الله، اشهد ان محمداً رسول الله، اشهد ان احمد بن محمد بن الحنفیه رسول الله، قرمطیان به طرف بیت المقدس نماز خوانده و مراسم حج را در آنجا به جای می‌آوردند، نبیذ را حرام و شراب را حلال می‌دانستند. قرامطه به دعوت خود ادامه دادند تا اینکه در منطقه بحرین نفوذ کردند، به طوری که شخصی به نام یحیی بن مهدی به بحرین رفته و نزد علی بن معلی گفت که وی فرستاده مهدی است و از طرف مهدی مأموریت دعوت ارشاد مردم را دارد و ظهور مهدی نزدیک است. علی بن معلی مردم را جمع کرد و نامه‌ای که به همراه یحیی بود برای مردم قرائت کرد که مردم هم دعوت او را قبول کرده و با او عهد و میثاق بستند. سپس یحیی برای مدتی کوتاه از نظرها غایب شد و دوباره در حالی که حامل نامه‌ای از مهدی بود به سوی شیعیان بحرین برگشت. در این نامه آمده بود که همانا فرستاده من، یحیی بن مهدی مسئول ارشاد شما در مورد ظهور من (مهدی) می‌باشد. لذا هرکس از شما باید مبلغ 36 دینار به او بدهد. مردم این را قبول کردند. بعد از مدتی یحیی نامه‌ای آورد که در آن نامه دستور به ادای خمس اموال داده شده بود. قرمطیان می‌گفتند محمد بن اسماعیلیان امام هفتم و صاحب الزمان است و معتقد به قیام به سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سایر مذاهب اسلامی بودند. زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبه و اعتقاد به ظواهر در مذهب آنان حرام بود و در احکام شریعت قائل به تاویل بودند. این فرقه می‌گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردید. شعار قرمطیان مانند اسماعیلیان رایت سفید بوده است.

عبدان اهوازی، الکاتب (260 هجری)

عبدان اهوازی ملقب به الکاتب، داماد حمدان بن اشعث و یکی از دعوات چیره دست او بود که مردم را به الامام من آل رسول الله دعوت می‌کرد. عبدان کاتب از مردم اهواز و یار اصلی حمدان و پسر عموی او بوده است. عبدان از نوعی استقلال عمل برخوردار بوده، و شخصاً داعیانی را تعلیم می‌داده، و به نواحی مجاور، گسیل می‌کرده است. (عبدان) در نزدیکی بصره اولین اقامتگاه عبدان و حمدان بعد از ترک اهواز و عسکر مکرّم بود او سپس سرانجام به شهر سلمیه در شمال شام (سوریه) منتقل شده است. سلمیه تا 289 هجری همچنان مرکز دعوت

وی روایت کرده‌اند. عبدان اهوازی و محمد بن اسماعیل بخاری، مسلم بن حجاج نیشابوری، احمد بن حنبل و فرزند او عبدالله، بسیاری از محدثان و فقیهان بنام قرن سوم از ابن ابی شیبه حدیث نقل کرده‌اند.

ابوسعید احمد نسوی مروزی پدر محمد بن رمیح نخعی (357 هجری): اصل او از خراسان بود و در مرو رشد و نمو یافت. در خراسان و دیگر بلاد علم آموخت، در طلب علم و حدیث مسافرت‌های طولانی کرد و در شهر صعده، از بلاد یمن، مدت زیادی اقامت گزید. او سال ۲۵۰ هجری به بغداد وارد شد، وی از عبدان اهوازی نیز حدیث شنید.

ابوعلی جبایی، محمد بن عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن حمران بن ابان (235 هجری)

محمد بن عبدالوهاب بن سلام بن خالد بن حمران بن ابان، ابوعلی جبایی، سال 235 هجری در بلده جبئی از نواحی دורך اهواز متولد شد. ابوعلی یکی از شیوخ متکلمین معتزله است. او پس از فراگرفتن مقدمات علوم به بصره شد و از محضر ابویوسف یعقوب بن عبدالله شمام بصری رئیس معتزله فوائد جمعه یافت و ابوالحسن اشعری از شاگردان اوست که سپس مذهب دیگری آورد و بنام اشعریه معروف شد. ابو علی جبایی سال 303 هجری وفات یافت. کتابهای المخلوق (راجع به قرآن)، متشابه القرآن، التفسیر علی قرآن الکریم از اوست.

تشکیل دولت قرامطه در احساء و بحرین

طبری در گزارش کوتاهی می‌گوید: در این سال (286 هجری) مردی از قرامطه به نام ابوسعید جنبایی در بحرین خروج کرد، جماعتی از اعراب و قرامطه دور او جمع شدند. و کار او بالا گرفت. مردم آبادیها را کُشت و به موضعی به نام قطیف رفت که میان آنجا و بصره چند مرحله (منزل) است و از مردم قطیف هم کشت. گفته شده که او اراده بصره نمود، والی بصره تصمیم قرامطه را به سلطان گزارش داد و او دستور داد که خراج و صدقات را جمع و حصارى دور بصره درست کنند. هزینه این کار چهارده هزار دینار تخمین زده شد که این هزینه را صرف کرده، حصارى دور بصره کشیدند. ابن عماد حنبلى جزئیات بیشتری را به دست می‌دهد و اظهار می‌دارد که: حصار شهر بصره به دستور معتضد عباسی کشیده و ابوسعید در بصره پیمانۀ کشی می‌کرد و در مورد لقب او می‌گوید: او از «جنباه» یکی از روستاهای اهواز بود. سپس از

اسماعیلی در آمده بوده است. در آن زمان، مرکز دعوت در سلمیه استقرار داشته، و فعالیت حمدان بخشی از نهضت واحد اسماعیلیه بوده که تحت نظر رهبران مرکزی هدایت می‌شده است. حمدان به زودی پیروان زیادی پیدا کرد که به قرامطه (جمع قرمطی، منسوب به قرمط) اشتباه یافته‌اند. در اندک مدتی واژه قرامطه به گروههای اسماعیلی دیگر بلاد نیز که ارتباطی با حمدان قرمط نداشته‌اند، اطلاق شد. از آن جمله داعی ابوسعید حسن بن بهرام جنبایی که اهل جنباه (گناوه) بوده، و از خود عبدان تعلیم یافته بود. برادر عبدان، موسوم به مأمون نخستین داعی محلی بوده است و به همین سبب، نخستین اسماعیلیان آنجا به نام مأمونیه مشهور شده بودند. اصلاحات عبیدالله و شورش حمدان و عبدان بر رهبری مرکزی، فرقه اسماعیلیه را در 286 هجری به دو شاخه اصلی منقسم کرد. یک شاخه، اصلاحات اعتقادی عبیدالله را قبول کردند و به رهبری مرکزی نهضت وفادار باقی ماندند؛ اینان اصل تداوم امامت را پذیرفتند و عبیدالله و رهبران قبلی مرکزی اسماعیلیه را به عنوان امامان خود پس از امام صادق(ع) شناختند. شاخه دیگری از اسماعیلیان نخستین، اصلاحات عبیدالله را مردود دانستند و همچنان به عقیده نخستین خود درباره مهدویت محمد بن اسماعیل و رجعت قریب الوقوع او باقی ماندند که از آن پس به طور اخص به نام قرامطه شهرت پیدا کردند. قرمطیان اهواز که در اصل پیشتازان جناح مخالف عبیدالله بودند، تا مدتی پس از حمدان از رهبری محلی قاطعی برخوردار نشدند، تا اینکه عیسی بن موسی و داعیان دیگری ریاست آنان را به دست گرفتند و دعوت قرمطیان را همچنان به نام محمد بن اسماعیل تا اوایل قرن چهارم هجری هدایت کردند. در بحرین، ابوسعید جنبایی که به زودی مدعی نیابت امام قائم نیز شد، از نظرات حمدان و عبدان اهوازی(امامت) حمایت کردند و دولت قرمطیان بحرین که تا 470 هجری دوام یافت، پایگاه اصلی قرامطه، و مانعی مؤثر در راه گسترش نفوذ سیاسی فاطمیان در شرق گردید.

شاگردان عبدان اهوازی: الکاتب ابو العباس اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن میکال(270 هجری): او فرزند عبدالله بن محمد بود که در نیشابور زاده شد، در آنجا و اهواز به کسب دانش پرداخت. او حدیث را از عبدان/اهوازی و نزد ابن درید و گروهی دیگر فرا گرفت. چون پدرش به حکومت اهواز رسید او هم بدانجا رفت. ابوعلی حسین بن علی بن یزید نیشابوری (227 هجری) در اهواز/از عبدان/اهوازی حدیث شنید. ابوبکر احمد ابن اسحاق صبغی و ابو ولید فقیه و ابن منده و حاکم و ابوعبدالرحمان سلمی و ابوطاهر بن محمش و دیگران از

رأس العين و نصیبین و کفرتوتا و موصل و چند شهر دیگر حمله کرد و تمامی این حمله‌ها با کشتارهای وسیعی همراه بود او حتی قصد دمشق و فلسطین کرد ولی موفق نشد و همچنین او تا یک فرسخی بغداد رسید ولی از آنجا بازگشت. ابوطاهر از شعرهم بهره‌ای داشت و در قطعه شعری که به او منسوب است از بلند پروازی‌های خود و همینطور از اینکه او داعی بر مهدی است خبر داده است. البته منظور او از مهدی، مهدی فاطمی است که در آفریقا خروج کرده بود. پس از مرگ ابوطاهر در سال 332 هجری چند تن دیگر از سلسله جنابیان قرمطی در بحرین حکومت کردند ولی دیگر آن قدرت و شوکت را نداشتند.

عبدالله المهدی (251 هجری)

بعضی عبدالله المهدی را ابو محمد سعید بن الحسین بن عبدالله بن القداح اهوازی نوشته و برخی او را همان سعید بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل دانسته‌اند. گروهی معتقدند که میمون و فرزند او امامان مستودع بودند و سعید بن الحسین نیز امام مستودع بود، ودیعه‌ی امامت را به پسر خوانده‌اش القائم رسانید. چون امامان حقیقی در سلمیه محصور بودند و از بیم خلیفه معتضد عباسی (279-289 هجری) در تقیه می‌زیستند از این جهت حسین که امام مستودع بود ودیعه امامت را به فرزند و حجت‌خود سعید سپرد تا آن امانت را به صاحب واقعی آن «القائم» برساند. گویند سعید بن الحسین بن عبدالله بن میمون قداح حجت امام مستور بود که حسین بن احمد باشد تا آن ودیعه را پس از وفات او به پسرش «القائم» برساند. اسماعیلیه عبدالله المهدی را همان سعید بن الحسین دانسته و نسبش را چنین ذکر کرده‌اند: عبدالله المهدی بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل. از مجموع این گفته‌ها می‌توان نتیجه گرفت که عبدالله المهدی همان امام مستودع سعید الخیر بن حسین بن عبدالله بن میمون قداح است و وی مانند جدش عبدالله بن میمون قداح حجت امامان مستور بود که او را به امامت مستودع تعیین کردند، برای این‌که امامت را که در نزد او ودیعه بود به جانشین خود ابو القاسم بن حسین بن احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل که ملقب به قائم بود برساند. اگر کسی قایل به فرق بین امام مستودع و مستقر باشد مشکل نسب عبدالله المهدی و خلفای فاطمی را بدین صورت حل کند و بگوید که: فاطمین علوی نسب بودند و جد ایشان محمد بن اسماعیل بود اما عبدالله المهدی اگر چه از خاندان علوی و

قول صولی نقل می‌کند که ابوسعید مرد فقیری بود که آرد غربال می‌کرد. او به بحرین آمد و در آنجا خروج کرد و جماعتی از بقایای زنج و دزدها به او ملحق شدند و کار او بالا گرفت و سپاه خلیفه را بارها شکست داد. طبق گزارش ثابت بن سنان: قرامطه بحرین در سال 306 به دمشق حمله کردند و بسیاری از مردم را کشتند و مهمتر این که آنها به مصر هم هجوم آوردند و در محلی به نام «عین شمس» با لشکر «جوهر صقلی» فرمانده سپاه المعزالدین الله فاطمی روبرو شدند و آنها را شکست دادند ولی در حمله بعدی لشکر فاطمیان توانستند به قرامطه بحرین شکست بدهند و آنها را از مصر خارج کنند. ابن اثیر، اضافه می‌کند که ابو سعید جنابی سرسلسله قرامطه بحرین در حالی کشته شد که بر احساء و قطیف و هجر و طائف و سایر بلاد بحرین حکومت می‌کرد. او توسط غلام خودش به قتل رسانید. پس از کشته شدن ابوسعید، فرزند او ابوطاهر سلیمان جنابی، جنگالی‌ترین چهره در میان حکام قرمطی، قدرت را به دست گرفت و برنامه‌ها و تندرویهای پدر را دنبال نمود. او به تمام نواحی و اطراف دست‌اندازی کرد و همو بود که بارها به کاروان‌های حجاج حمله کرد و آنها را کشت و بالأخره به مکه نیز حمله کرد و کشتارهای بیرحمانه‌ای به راه انداخت و حجرالأسود را از کعبه ربود. ابوطاهر آدم بی‌رحم و متهوری بود. او در سال 311 به بصره که حصار دور آن کشیده بودند، حمله کرد و نیروهای او با نردبانهای مخصوص از بالای حصار به داخل شهر نفوذ کردند. به گفته ابن کثیر: در این حمله هزار و هفتصد سواره تحت فرمان او بود و پس از عبور از حصار شهر هفده روز در آنجا ماندند و بسیاری از مردم را کشتند. ابوطاهر شهر «هجر» را پایتخت خود قرار داده بود که به گفته یاقوت مرکز بحرین بود و گاهی هم به همه بلاد بحرین «هجر» اطلاق می‌شد. او سربازان از جان گذشته و پیشمرگان بسیاری داشت که همین امر رمز پیروزی‌های نظامی پی‌درپی او بود. نوشته‌اند که «ابن ابی الساج» هنگام حرکت دادن سپاه سی‌هزار نفری خود به عزم جنگ با قرمطیان، پیکی برای اتمام حجت نزد پیشوای آنان ابوطاهر جنابی فرستاد. چون پیک پیش ابوطاهر آمد ابوطاهر از او پرسید: «ابن ابی الساج» چه تعداد سپاهی با خود آورده است؟ پیک جواب داد: سی هزار نفر. ابوطاهر او را مسخره کرد و گفت: در حقیقت سه نفر هم ندارد. آنگاه روی به یکی از جنگجویان خود نمود و به او فرمان داد که در دم، خنجر برکشیده و شکم خود را بدرید. ابوطاهر به پیک گفت: با چنین جانبازی که از جنگجویان من دیدی، ابن ابی الساج» چه کار تواند کرد؟ بهرحال ابوطاهر موجود عجیبی بود و به بسیاری از شهرهای اطراف مانند شهرهای کوفه و بصره و رقه و قادسیه و

مذهب اصول عقاید خود را از تعالیم سهل بن عبدالله تستری برگرفته بود، و اساس آن بر دل آگاهی و ورزیدن خداپرستی منطبق با شعار دین است با بیانی فنی و نیمه عرفانی که حاصل آن توحید مطلق است. از سخنان اوست: هیچ مصیبتی عظیمتر از جهل نیست (یعنی مستضعف فکری). ممکن است در آغاز از تصوف خوشتر نیاید، ولی همینکه یکبار آن را شناختی تا پایان عمر به آن علاقه مند خواهی بود. حق تعالی هیچ مکانی نیافرید، از عرش تا ثری، از دل انسان عزیز تر، از بهر آن که هیچ عطایی نداد خلق را از معرفت عزیزتر، و عزیزترین عطاها در عزیزترین مکانها نهند، و اگر در عالم مکانی از دل انسان عزیزتر بودی، معرفت خود آنجا نهادی. بزرگترین مقامات و کرامات صوفی آنست که خوی بد خویش به خوی نیک بدل کند. انسان راستین کسی است که کار نیکش او را خرسند و کار بدش او را ناخرسند کند. از صحبت سه گروه بهره‌بر: گردن فرازان و پادشاهان غافل، قاریان ریاکار و چرب زبان و صوفیان نادان، و صحبت این جماعت اخیر پر زیان تر است. معرفت عبارت از شناخت جهل است. سهل تستری متکلم بود. و متکلم در اصطلاح کسی را گویند که عقاید ایمانی را با دلایل عقلی اثبات کند و به انتقادات و بدعت های معترضان دین جواب دهد. روش سهل در این راه "برهان آوری جدالی" بود که شامل استدلال، اصل، فرع است. مقصود از استدلال، براهین عقلی است، و مراد به اصل نص یا قرآن است؛ و منظور از فرع سنت و حدیث. و هر متکلمی اصولا از این راه در اسکات و الزام مخالفان دین می کوشد. با وجود این، استدلالات او به همان شیوه ای که شاگردش حسین منصور حلاج داشت، حلاج و پس از آنکه سهل را ترک گفت آن شیوه را ادامه داد.

جنجال دعوی مهدویت یا آخرین منجی

در تاریخ نهضتهای فکری نیمه دوم قرن سوم و آغاز قرن چهارم هجری دوره آشوب و بی سرو سامانی و بالاخره ادعا و جنجال دعوی مهدویت و بهتر بگوئیم انتظار شدید ظهور آخرین منجی در دوره های اسلامی به صورت دیگر جلوه گر شده بود، محسوب می شود. حسین بن منصور کتابهای زیادی در دعوی خود تصنیف کرد، مانند کتاب نورالاصل، جسم اکبر، جسم اصغر، و مقتدر بالله در 301 هجری از او آگاه شد و هزار تازیانه اش زد، دست و پای او را برید و به نفت او را آتش زد تا آنکه لاشه او بسوخت و خاکسترش را بدجله ریختند. طایفه ای از پیروان او باقی ماندند که بدو منسوبند و او را مهدی می خواندند و میگفتند: این مهدی

فرزندان فاطمه نبود ولی امام مستودع به شمار می‌رفت و وظیفه داشت که ودیعه‌ی امامت را به ابوالقاسم بن حسین ملقب به قائم که جد خلفای فاطمی است، برساند.

ابو محمد سهل بن عبدالله بن یونس تستری (283 - 203 هجری)

ابومحمد سهل بن عبدالله بن یونس، سال 203 هجری در اهواز بدنیا آمد. ابو محمد سهل از عارفان نامی قرن سوم هجری است. او سال 273 هجری در تبعیدگاه بصره فوت کرد. سهل نژد دانی خویش محمد بن سوار تحصیل کرد، که از صوفیان سخت کوش بشمار میرفت. سهل از کودکی در راه طریقت قدم نهاد و از او نقل کرده اند که: « از کودکی خلوت می گزیدم، آنگاه مرا به مکتب فرستادند. پس بدوازده سالگی مرا مسأله ای افتاد که کس حل آن نمی توانست کرد. درخواستم تا مرا به بصره فرستادند که آن مسأله بپرسم. بیامدم و از علماء بصره پرسیدم؛ هیچکس مرا جواب نداد. به عبادان آمدم به نزدیک مردی که او را/ ابو حبيب حمزه بن عبدالله العبادانی میگفتند. وی را پرسیدم، جواب داد. به نزدیک وی چندین بودم؛ و مرا از وی بسی فواید حاصل گشت. پس آنگاه به تستر باز آمدم. » همه آثار و نوشته های سهل تستری به زبان عربی است. و ماسینیون در مقاله ای تاکید می کند که سهل تستری عرب است و زبان مادری وی نیز عربی بوده است. معلم و مرشد او ذوالنون مصری (متوفی سال 245 هجری) بود و در آن سال به حج رفته بود، او را دریافت. از کسانی که صحبت او را دریافته اند بیش از همه حسین بن منصور حلاج (کشته شده به سال 309 هجری) و ابومحمد حسن بن احمد حریری (متوفی سال 327) معروفند. مطلب مهمی که از حیات او قابل ذکر است، تبعید وی به بصره به اتهام زندقہ(انکار خداوند) می باشد. و آن واقعه به سال 261 هجری اتفاق افتاد و علتش این بود که علمای شوستر رساله وی را در باب (توبه فرد) مردود دانستند، و مراد از توبه فرد، در نظر سهل این بود که می گفت: توبه، بر هر فردی واجب است. عاصی باید از معصیت توبه کند، و مطیع باید از طاعت، تا هر دو از غرور برهند. سهل چیزی نوشت. سهل تستری از صوفیان راستین بود، و در سخنوری و وعظ مقامی برجسته داشت و در نفوذ کلام از بسیاری صوفیان برتر بود. تعدادی از سخنان او زیر عنوان "الف حدیث" بوسیله شاگردش محمد بن سالم متوفی سال (297 هجری) گردآوری و انتشار یافت. محمد بن سالم در این مجموعه ارتباط کامل کافی میان خداشناسی او داده بود که بعدها در اثر شیوع همین سخنان، مذهب و اصول عقاید جدیدی در خداشناسی زیر عنوان(سالمیه) ظهور کرد. این

پرداخت و با صوفیان قشری و ظاهری به مخالفت برخاست و خرقه صوفیانه را از سر کشید و به خاک انداخت و گفت که این رسوم همه نشان تعلق و عادت است. سپس حلاج از اهواز به خراسان رفت و پنج سال در آن دیار بماند، پس از پنج سال مجدداً به اهواز بازگشت. و بعد از مدتی از اهواز به بغداد رفت، حلاج برای بار دوم با چهارصد مرید از بغداد به سفر مکه رفت، در این سفر بود که بر او تهمت نیرنگ و شعبده بستند. پس از این سفر حلاج برای ملاقات پیروان مانی و بودا و به قصد جهانگردی و سیاحت به هندوستان و ماوراءالنهر رفت. در هندوستان از کناره رود سند و ملتان به کشمیر رفت، در کشمیر کاروان هموطنان اهوازی خود را یافت که پارچه های زربفت طراز و تستری را به چین میبردند و کاغذ چین را به بغداد می آوردند. حلاج همراه بازرگانان اهوازی همراه شد و تا تورقان چین، یکی از مراکز مانویت، پیش رفت. سپس به بغداد بازگشت و از آنجا برای سومین و آخرین بار به مکه رفت و در این سفر چون از مکه به بغداد برگشت، چنین می نماید که کلماتی گفته که تعبیر به ادعای خدائی کرده اند، به این جهت، حسین بن منصور در نظر پاره ای از مشایخ تصوف مقبول و در نظر بعضی دیگر مطرود است. در شورش بغداد به سال 296 هجری حلاج متهم شد و از بغداد متواری شد و مجدداً به شهر خود اهواز پناه آورد که بعد از سه سال زندگی مخفیانه سرانجام او را در اهواز دستگیر کرده به بغداد بردند و بزدانان انداختند. مدت این زندان نه سال بطول انجامید و در آخر در جلسه محاکمه ای که با حضور (ابوعمرو حمادی) قاضی بزرگ انجام شد، ابو عمرو حمادی خون حلاج را حلال دانست و ابو محمد حامد بن عباس وزیر خلیفه المقتدر، به استناد گفتار ابوعمرو حمادی، حکم قتل او را از المقتدر گرفت و عاقبت به سال 309 هجری، هفت روز مانده به آخر ماه ذی القعدة، او را شلاق زدند و بدار کشیدند و سربریدند و سوزاندند و خاکستورش را به دجله ریختند. نقل کرده اند که در آن سال آب دجله فراوان بالا آمد و بیم غرق شهر بغداد میرفت. کلیه آثار حلاج عربی است. از حلاج کتابهای فراوان نقل شده است از جمله: " طاسین الازل و الجوهر الاکبر "، " طواسین "، " الهیاکل "، " الکبریت الاحمر "، " نورالاصل "، " جسم الاکبر "، " جسم الاصغر "، و " بستان المعرفة ". علاوه بر این از حلاج دیوان اشعاری به زبان عربی باقیمانده که در اروپا و سایر نقاط به چاپ رسیده است. حلاج در ایام غیبت صغری دعوی خود را اعلام کرد، یعنی در دوره ای که طایفه امامیه منتظر انجام زمان غیبت و ظهور امام غایب بودند و زمام اداره امور دینی و دنیائی ایشان در دست نواب و وکلا بود، حسین بن منصور حلاج در مراکز عمده شیعه همچون اهواز

همان است که در کتاب ملاحم ذکر شد که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد. چنانکه پر از جور و ظلم شده بود و در برخی از این اخبار ملاحم گفته شده که مهدی محمد بن علی است، حتی اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی چون مردم را به محمد حنفیه دعوت کرد باین خبر استشهاد نمود و گفت مهدی مذکور او است. چنانکه بنی امیه منتظر خروج سفیانی هستند و می گویند او همان است که در ملاحم ذکر شده است. نواب اربعه امام زمان علیه السلام در دوره غیبت صغری نیز «باب» خوانده شده اند. طبرسی از آنان به عنوان «الابواب المرضیون و السفراء الممدوحون» نام می برد. ابن اثیر درباره حسین بن روح نوبختی، یکی از نواب اربعه، می گوید که امامیه او را «باب» می نامیدند. عثمان بن سعید عمروی، محمد بن عثمان و حسین بن روح نوبختی گذشته از سفارت امام زمان علیه السلام به عنوان باب های امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام نیز نام برده شده اند و در روایات بر وثاقت، علم و نزدیکی آنان به ائمه علیهم السلام تصریح شده است.

حسین منصور حلاج (309 – 244 هجری)

ابومغیت عبدالله بن احمد بن ابی طاهر مشهور به حسین بن منصور حلاج از عارفان مشهور قرن سوم است. او در سال 244 هجری در خانواده یک پنبه زن دوره گرد (نداف) در نواحی اهواز متولد شد. حلاج در اهواز نشو نمو کرد و تا سن دوازده سالگی که قرآن را حفظ نمود همواره برای پنبه زنی (حلاجی) همراه پدرش در حال رفت و آمد در نواحی اهواز بود. او سپس در دارالحفاظ واسط به تحصیل علوم مقدماتی پرداخت، حلاج سپس به اهواز بازگشت و در پی فهم قرآن مرید سهل بن عبدالله تستری شد و سهل تستری به او اربعین کلیم الله (چله نشستن بر طریق موسی پیغمبر) را آموخت. حلاج مجدداً برای ادامه تحصیل از اهواز به بصره رفت و در بصره در مدرسه حسن بصری شاگردی کرد و از دست ابو عبدالله عمرو بن عثمان مکی خرقه تصوف پوشیده و به طریقت مأذون گردید. حسین حلاج در بصره دختر ابویعقوب اقطع بصری را به زنی گرفت و چون عمرو بن عثمان مکی با این وصلت موافقت نداشت گاه به گاه بین عمرو مکی و اقطع بصری اختلاف می بود. جنید بغدادی، به حلاج پند میداد که شکیبا باشد. حلاج به اطاعت جنید چندی طاقت آورد و شکیبائی کرد تا اینکه سرانجام به تنگ آمد و به مکه رفت. حلاج در سال 270 هجری در بیست و شش سالگی برای انجام فریضه حج نخستین بار به مکه رفت. در مراجعت از مکه، حلاج در اهواز به اندرز دادن مردم

اهل اسلام است. کتاب های صالح وی عبارتند از: کتاب الاسماء و الاحکام، کتاب الابتداء و الاعاده، کتاب الامامه فيه، کتاب خلق القرآن، کتاب البقاء و الفناء لاشی الا موجود و غیرها .

ابن جُمهور، 210 هجری

ابوعبدالله محمد بن جمهور عمی عربی از عشیره بنی عم تمیم است. ابن جمهور محدث و ادیب شیعی است. مورخان، کنیه و نام پدر و جد پدری وی را با اختلاف آورده‌اند. ابن ندیم وی را محمد بن حسین بن جمهور عمی و نجاشی، وی را محمد بن جمهور عمی خوانده است. طوسی از او با نام محمد بن جمهور عمی عربی بصری و نیز با عنوان محمد بن حسن بن جمهور عمی بصری یاد کرده است. همچنین طوسی تصریح دارد که این نام ها متعلق به یک شخص است و او را از طایفه بنی عم تمیم دانسته است. وی 110 سال زیست، اما تاریخ تولد او دانسته نیست. مسلم است که او از یاران خاص حضرت رضا(ع) بوده و از آن حضرت روایت کرده است. ابن جمهور از ابی معمر، ابراهیم الاوسی، یونس بن عبدالرحمان، فضاله بن ایوب، احمد بن حمزه، ادریس بن یوسف، اسماعیل بن سهل، شاذان بن خلیل صفوان ابن یحیی، عبدالرحمان بن ابی نجران و دیگران روایت کرده است، معلی بن محمد، علی بن محمد، حسین بن محمد اشعری، احمد بن حسین بن سعید، احمد بن محمد کوفی،/بویحیی /هوازی، یعقوب بن یزید، عمرکی بن علی و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند ابن جمهور را غالی و در حدیث ضعیف و سست ایمان دانسته‌اند. ابن قولویه در کامل الزیارات (زیارت عاشورا) با واسطه دوراوی (حسین بن محمد بن عامر و معلی بن محمد) از او حدیث نقل کرده است. یاقوت از او ابیاتی یاد کرده که حکایت از شرکت وی در مجالس بزم و طرب دارد. ابن داوود حلی از ابن جمهور شعری دیده که وی در آن حرام خدا را حلال شمرده است. آثار او را چنین ذکر کرده‌اند: ادب العلم، الرسالة المذهبه (الذهبية) که به نام طب الرضا هم نامیده می‌شود، صاحب الزمان، الملاحم (الملاحم الكبير)، وقت خروج القائم و الواحدة فی الاخبار و المناقب و المثالب.

وبصره به تبلیغ و انتشار آراء و عقاید خود پرداخت و در نتیجه چند سال مسافرت و وعظ عده ای از شیعیان امامیه و رجال درباری خلیفه را به عقیده خویش درآورد. حلاج به شرحی که مصنفان امامیه نقل کرده اند در ابتدا خود را رسول امام غایب و وکیل و باب آن حضرت معرفی می‌کرده و به همین جهت ایشان را در شمار (مدعیان بابیت) آورده اند. ابن ندیم در الفهرست، حسین بن منصور حلاج را اینگونه معرفی میکند و میگوید، وی مردی محتال و شعیده باز بوده است که افکار خود را به لباس صوفیه آراسته و جسورانه مدعی دانستن همه علوم شده؛ ولی بی بهره بوده و چیزی از صناعت کیمیا بطور سطحی می دانسته و در دسائس سیاسی خطرناک و گستاخ بوده است. دعوی الوهیت کرده و خود را مظهر حق خوانده و به تشیع معروف بود، لکن با قرامطه و اسماعیلیه هم پیمان و همدستان بوده است. ابن ندیم چهل و پنج کتاب را که منصور حلاج تألیف کرده نام برده، و این کتابها را به طرز باشکوهی گاهی با آب طلا بر کاغذ چینی و گاه بر حریر و دیبا و امثال آن نوشته و در تجلید آن دقت خاص داشته و جلد های عالی و نفیسی برای آنها تهیه کرده است. شخصیت حلاج عجیب و تأثیر افکار او در اذهان هم وطنانش عمیق بوده و اشعار عربی او محکم و بدیع است.

ابوعیسی بن لاوی یهودی اهوازی (245 هجری)

ابوالحسین احمد بن یحیی بن اسحاق، از متکلمین زمان خویش بود. او اقوال و عقایدی مخصوص بخود داشته که متکلمین نقل کردند و یکصد و اندی کتاب دارد و از آنجمله است : کتاب التاج، کتاب الزمرد، کتاب خلق القرآن، کتاب القصب، کتاب فضیحه المعترله، ابن خلکان آورده است که او بسن چهل سالگی در بغداد فوت کرده است. در زمان وی هیچکس از اقران حاذق تر و داناتر از او بمسائل کلامی نبود. او فردی خوش سیرت و نیکو مذهب و با آزرم بود، اما بیشتر کتب او کفریات است که این کتاب ها را به نام ابوعیسی بن لاوی یهودی /هوازی می نوشته است. او را در نهایت در خانه مرده یافتند. او کتابی کفر آمیز تحت عنوان: ابطال رسالت و احتجاج بر انبیاء دارد که خود سپس کتابی در نقض این کتاب نوشته است. کتاب دیگرش نعت الحکمه صفة القدیم تعالی و وجل اسمہ فی تکلیف خلقه امره و نهی هما دارد. و کتابی که در آن بر نظم قرآن طعن می زند، در کتاب القضیب الذهب او می گوید : که علم خدای تعالی به اشیاء محدث است و ذات او تعالی تا علم برای خویش خلق نکرد عالم نبود. کتاب الفردن او در طعن بر رسول صلوات الله علیه وآله است، کتاب المرجان در اختلاف

استاد دیده و سرد و گرم زمانه چشیده و شهرها و کشورها گشته به خوبی پی ببریم، و شخصیت دینی و علمی او را در عصری که می زیسته است یعنی نیمه اول سده سوم هجری در میان انبوه محدثان و فقهای خاصه و عامه، چنان که می باید درک کنیم.

تألیفات حسین بن سعید: یکی دیگر از نشانه های روشن و بارز شخصیت علمی حسین بن سعید تألیف و آثاری است که از خود بجای گذاشته است وی با عنایت الهی و اتکاء به قدرت علمی خود و بهره مندی از منبع پایان ناپذیر اهل بیت (ع)، توانست در طول زندگی پربرت خویش علاوه بر کسب معارف و مدارج علمی بالا و تربیت و تعلیم شاگردان فراوان به تصنیف و تألیف کتاب نیز پردازد و در این عرصه جلوه گری کند. او با نوشتن کتابهای فراوان در زمینه های گوناگون مقام و منزلت علمی خود را تثبیت و تقویت نمود. اگرچه نجاشی رجال نویس معروف و توانمند شیعه گفته است: برادرش با وی در نوشتن کتابها مشارکت و همکاری داشته است، اما این چیزی از شخصیت و مقام علمی و دانش فراوان او نمی کاهد. بیشتر دانشمندان علم رجال به معرفی آثار و نوشته های حسین بن سعید نیز پرداخته اند، که در میان علماء رجال شیعه، مرحوم نجاشی و شیخ طوسی بیشترین تعداد از نوشته های او را که بالغ بر سی عنوان است معرفی کرده اند. از میان رجال نویسان اهل سنت نیز می توان ابن ندیم و عمر رضا کخّاله را نام برد که هر یک به تعداد اندکی از کتابهای حسین بن سعید اشاره کرده اند، ابن حجر عسقلانی نیز در «لسان المیزان» خود فقط به ذکر این جمله، که او دارای تصانیفی است، اکتفا نموده و به ذکر تمام کتابهای حسین بن سعید نپرداخته است. مرحوم نجاشی قبل از ذکر نام کتابهای حسین بن سعید در تعریف و تمجید از آثار وی گفته است: کتابهایش نیکو بوده و به آنها عمل شده است. و به معرفی آثار وی پرداخته است از آن جمله: 1- کتاب الوضو 2- الصلوة 3- الزکاة 4- الصوم 5- الحج 6- النکاح 7- الطلاق 8- العتق و التدبیر والمکاتبه 9- الأیمان و النذور 10- التجارات و الأجارات 11- الخمس 12- الشهادات 13- الصيد والذبائح 14- المکاسب 15- الأشربة 16- الزیارات 17- التقیه 18- الرّد علی الغلاة 19- المناقب 20- المثالب 21- الزهد 22- کتاب المروءة 23- حقوق المؤمنین و فضلهم 24- کتاب تفسیر القرآن 25- الوصایا 26- الفرائض 27- الحدود 28- الدیات 29- الملاحم 30- الدعاء.

حسین بن سعید بن حماد اهوازی (290-180 هجری)

ابو محمد، حسین بن سعید بن حماد سال 180 هجری در اهواز متولد شد، او یکی از شخصیت های بزرگ شیعه در قرن سوم هجری بود که در اهواز و در خاندانی رشد و نمو کرد که ارادتمند و علاقه مند به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از موالی امام زین العابدین علیه السلام به شمار می آمدند. ابومحمد یکی از یاران امام رضا و امام جواد و امام هادی علیهم السلام می باشد. وی از راویان بزرگ حدیث و از مشایخ جلیل القدر روایتی به شمار می آید. روایات وی از اعتبار و شهرت خاصی در میان فقهای شیعه برخوردار است و در بسیاری از مجموعه های بزرگ روایی مانند: اصول کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، محاسن، وسائل الشیعه و بحار الأنوار از وی روایت نقل شده و به احادیث او استناد می گردد. حسین بن سعید اهوازی محدث بزرگوار و فقیه و دانشمند عالقدر و پرآوازه شیعه است. کتب رجال و حدیث شیعه، از حسین بن سعید به عنوان یکی از مفاخر رجال حدیث و شاگردان موثق و مورد احترام سه تن از ائمه اطهار علیهم السلام، نام می بردند. او همه جا به نیکی و عظمت و عدالت و وثاقت و تالیفات نیکو شناخته شده است. معمولاً در کتب رجال از وی و برادر بزرگش «حسن» به خصوص هنگام نام بردن از تألیفات حسین، یک جا نام می برند، و می نویسند: «حسن و حسین بن سعید اهوازی» سی کتاب مشهور به «حسین» را کار هر دو برادر می دانند، با این فرق که «حسن» تألیفات بیشتری داشته است. ولی چون نام «حسین» بیشتر بر سر زبان و قلم فقها و محدثین بوده و هست، و سی کتاب معروف دو برادر به نام «کتب حسین بن سعید» شهرت دارد. ابن ندیم در کتاب مشهور خود «الفهرست» ضمن شمارش مؤلفان شیعه از هر دو برادر نام برده و می نویسد: «حسن و حسین اهوازی، فرزندان سعید، از مردم کوفه، و موالی علی بن الحسین (ع) و هر دو برادر از اصحاب رضا (علیه السلام) بوده اند دانش این دو برادر در زمان خود از هر دانشمند دیگری در فقه و آثار و مناقب و سایر علوم وسیع تر بود این دو پسران سعید بن حماد بن سعید می باشند که با ابوجعفر ابن الرضا (امام محمد تقی علیه السلام) نیز مصاحبت داشتند حسین مؤلف این کتابهاست» سپس دوازده کتاب او را نام می برد. آیت الله خوئی می نویسد: «حسین بن سعید» در اسناد بسیاری از روایات که بالغ بر 5026 مورد می گردد، واقع شده است. از تعداد روایات نقل شده از حسین بن سعید، به خوبی می توانیم پی به کوشش این محدث بردبار

متون نخستین علم رجال بحساب می آید، اغلب در کنار برادرش ذکر شده، و رجال نویسان به شرح حال آندو با هم پرداخته اند. برقی، کشی و شیخ طوسی هر کدام این دو برادر را در کنار یکدیگر نام برده و هر یک بگونه ای شخصیت این دو را معرفی کرده اند. نجاشی ابتدا سراغ معرفی چهره «حسن بن سعید» رفته و در ضمن از برادرش «حسین» نیز نام برده است، او در ادامه چنین گفته است: حسن بن سعید در تألیف و تصنیف سی کتاب با برادرش حسین مشارکت داشته است. اکثریت رجال نویسان، نام حسین بن سعید را در زمره یاران امامان معصوم (ع) آورده اند، با این تفاوت که برخی همانند شیخ طوسی، محقق اردبیلی، صاحب روضات الجنات، وی را از یاران و راویان امام رضا، امام جواد و امام هادی (ع) برشمرده اند، و گروهی (همچون برقی، علامه حلی، او را از اصحاب و محدثان امام علی بن موسی الرضا و حضرت جواد (ع) بحساب آورده اند و بعضی دیگر چون ابن شهر آشوب، ابن حجر عسقلانی از علماء اهل سنت، نیز حسین بن سعید را تنها در عداد راویان امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا (ع) به شمار آورده اند.

اصول اربعماه مذهب جعفری:

کتب اربعه‌ای موجود (در حقیقت)، متخذ و خلاصه چهارصد کتابی (بنام: اصول اربعماه) است که در زمان ائمه علیهم السلام نوشته شده‌اند، حسین بن سعید اهوازی و برادرش حسن بن سعید اهوازی سی جلد کتاب به عنوان روایت از ائمه (علیهم السلام) نوشته‌اند، فلهاذا می‌گویند حسین بن سعید اهوازی صاحب کتاب ثلاثین است. اصول اربعماه در کتاب تهذیب مرحوم شیخ طوسی از کتاب حسین بن سعید اهوازی اخذ شده اند، سند حسین بن سعید اهوازی تا امام صادق (علیه السلام) در کتاب (الوسائل الشیعه) آمده است، یعنی حسین بن سعید اهوازی نقل روایت می‌کند از حماد بن عیسی متوفای 209 (غریق الجعفه) که در جعفه غرق شده، چون جعفه سبیل خیز و همیشه مرکز سیل بود. حماد بن عیسی راوی آن روایتی است که حضرت امام صادق (علیه السلام) بلند شد و یک نماز جامع و کامل پیش او خواند، تا او را آموزش عملی داده باشد.

شخصیت علمی: حسین بن سعید اهوازی در عرصه علوم و معارف، از جمله پیشتازان آن عصر و دیار بوده، و در زمینه های گوناگون علمی، که در آن زمان متداول و مرسوم بوده،

اغلب تألیف های حسین بن سعید در باب فقه و احکام است. شیخ طوسی و نجاشی اشاره دارند که: حسین بن سعید دارای سی کتاب معروف بوده است که برادرش حسن بن سعید هم در روایت آن شرکت داشته است. سی کتاب حسین بن سعید که بیشتر کتاب های فقهی است چنان متقن و مستند و با دقت نظر و اطلاع وسیع و اعتماد و اطمینان تصنیف شده بود، و مورد توجه معاصران و دانشمندان قرار داشت، که در پختگی و خوبی نمونه بود و ضرب المثل شد. شیخ در فهرست و نجاشی در رجال نوشته اند در همان اوقات که این سی کتاب تدوین گردید، سایر دانشمندان نیز در همان زمینه های سی کتاب اهوازی نوشتند، بعدها نیز دیگر محدثین بزرگ به تقلید از وی نیز سی کتاب تصنیف کردند. این معنی به خوبی شخصیت حسین بن سعید و نفاست و محتوای کتب او را روشن می سازد.

معرفی آثار حسین بن سعید اهوازی :

از سی کتاب حسین بن سعید تا کنون دو کتاب آن چاپ و منتشر شده است. نخست کتاب «المؤمن» او که با ترجمه اردو در هند چاپ شده و دیگر کتاب «الزهد» که اخیرا در قم انتشار یافته است. نسخه خطی کتاب «الصوم» او نیز در کتابخانه حکیم در نجف اشرف موجود است. وی و برادرش بنا به گزارش نجاشی، کتابی نیز در تفسیر قرآن داشته اند. در کتاب تفسیر فرات کوفی از رجال اوائل سده چهارم، تعداد بسیار زیادی روایت تفسیری به نقل از حسین بن سعید نقل شده است که شاید گمان شود ریشه در این کتاب حسین بن سعید دارد. فرات در تفسیر مستقیما از یک حسین بن سعید روایت می کند. از الذریعه تا نویسندگان معاصر (و از جمله محققان دو متن تفسیر فرات و نیز فضل زیاره الحسین ابو عبد الله العلوی)، حسین بن سعید اهوازی را از مشایخ فرات کوفی قلمداد کرده اند. حسین بن سعید اهوازی احتمالا تا حدود سال 300 زنده بوده است.

حسن بن سعید بن حماد اهوازی:

حسین بن سعید برادری بنام «حسن بن سعید» داشت، که در عرصه علوم و معارف آن عصر، دارای شخصیت والائی بوده است، حسن بن سعید دارای تألیفات و تصنیفات فراوان بوده، و همانند برادرش در بسیاری از معارف و دانشهای زمان خود، از زمره پیشتازان آن میدان به شمار می آمده است. نام حسن بن سعید در میان کتاب های رجال، بویژه نوشته هایی که از

و فروزندگی او در زمینه های مختلف علوم و معارف اسلامی، تا حد زیادی مرهون وجود اساتید، و حضور در محضر درس آنان بوده است. حسین بن سعید با شناخت این مهم، و در جهت عمق بخشیدن به دانش و معرفت خویش، از محضر استادانی بزرگ، که در رأس آنها امامان معصوم (ع) قرار داشتند، نهایت بهره را برده و در این راستا از هیچ تلاشی دریغ ننمود و هرگز خستگی را به خود راه نداده است. درسی را که او در حوزه علوم و معارف از معدن علم و معرفت، یعنی خاندان وحی و رسالت فراگرفته، در تثبیت و تعمیق شخصیت علمی و معنوی او اثری بسزا داشته، بگونه ای که تشخیص وی به علم و دانش با شرکت او در حوزه درسی امامان عصر خود و کسب کمالات و درک فیوضات بی ارتباط نبوده است. سه تن از امامان (ع) حضرت امام علی بن موسی الرضا، امام جواد و حضرت هادی (ع) در رأس استادان و معلمان این عالم فرهیخته شیعی بوده اند. بعد از این می توان به برخی دیگر از معلمان او اشاره کرد که هر یک نیز به نوبه خود در آموزش و تربیت شخصیت علمی او اثرگذار بوده اند. حسین بن سعید با بهره گیری از محضر اساتید و تلمذ در نزد آنها و با کسب اجازه از مشایخ و معلمان بزرگوار خود، سرانجام به این افتخار نائل آمد که بعنوان راوی و ناقل سخنان و اخبار خاندان رسالت بشمار آید. در بین کتابهایی رجالی، که به معرفی راویان حدیث پرداخته اند، اساتید و مشایخ بسیاری که حسین بن سعید از آنها اجازه نقل حدیث و روایت داشته است بچشم می خورد که بیشتر آنان را محقق خوبی در «معجم رجال الحدیث» خود نام برده است. ایشان در این کتاب تعداد زیادی از کسانی که، حسین بن سعید از آنها نقل روایت و حدیث کرده است، و در حقیقت استاد او محسوب می شدند، را معرفی کرده که بالغ بر یکصد و پنجاه نفرند. از میان معلمان و استادان حسین بن سعید می توان به «محمد بن ابی عمیر، صفوان بن یحیی و نضر بن سوید» اشاره نمود که او بیشترین روایات را از ایشان نقل نموده است. **شاگردان حسین بن سعید اهوازی:** چندان که در شهرها و کشورها به دنبال مشایخ حدیث و استادان اخبار و روایت و ضبط و ثبت آثار آنان و تالیف و تصنیف اندوخته های علمی خویش بوده، کمتر توفیق یافته که معلومات خود را به شاگردان بسیار منتقل سازد. به همین جهت می بینیم افراد اندکی از وی اخذ حدیث کرده اند. البته این بدان معنی نیست که او معلومات خود را ناگفته گذاشته است. زیرا افرادی را که در زیر نام می بریم و همگی از اعظم محدثان و فقها و علمای شیعه بوده اند، و از شاگردان او به شمار می روند مجموع روایات و کتب او را یا با قرائت بر وی یا با اجازه از او نقل

بخوبی درخشیده است. عظمت شخصیت علمی وی بگونه ای بوده است که اغلب شخصیت نگاران را وادار ساخته تا از او بعنوان عالم و فقیهی فرهیخته یاد کرده و به ستایش و تمجید مقام علمی این شخصیت شیعی بپردازند. او در اکثر میدانهای علمی همچون تفسیر، علوم قرآن، تاریخ و آثار مناقب، اخلاق و بویژه فقه دارای تخصص و وسعت نظر بوده است. از علماء معاصر، در کتاب «تأسیس الشیعه» از حسین بن سعید در بخش تفسیر و علوم قرآن یاد کرده و او را از پیشگامان این میدان به حساب آورده است، او در ادامه معرفی شخصیت علمی این عالم شیعی چنین گفته است: «حسین بن سعید دارای کتاب تفسیر قرآن است، و نیز از کسانی است که آثار و تألیفات زیادی از خود بجای نهاده است. مقام و منزلت این دانشمند سده سوم هجری شیعه بویژه در عرصه فقه، آنچنان روشن و ملموس است که علاوه بر علماء رجال شیعی، برخی از عالمان اهل سنت را نیز به اعتراف واداشته است. ابن ندیم، آن هنگام که بنام حسین بن سعید می رسد از او به نیکی هرچه تمام تر یاد کرده و شخصیت بارز علمی وی را به خوبی معرفی می کند، او درباره چهره علمی حسین بن سعید چنین گفته است: «قدرت و گستردگی مقام علمی حسین اهوازی و برادرش، در زمینه های علم فقه، آثار و تاریخ پیشینیان، مناقب و سایر علوم شیعی، نسبت به دیگر دانشمندان زمان خود بیشتر بوده است. عمر رضا کخاله نیز در کتاب خود از او نام برده و در بیان شخصیت علمی وی چنین نوشته است. «فقیه مشارک فی بعض العلوم» او فقیهی است که در برخی از علوم دیگر نیز مشارکت داشته است.

استادان حسین بن سعید اهوازی: این ثقه جلیل القدر و پرکار گذشته از شاگردی و افتخار مصاحبت سه امام معصوم یعنی حضرت رضا، امام جواد و امام هادی علیهم السلام، نزد بسیاری از شاگردان بزرگ امام رضا و حضرت موسی بن جعفر و امام صادق علیهم السلام نیز شرایط شاگردی و کسب فقه و حدیث و تفسیر قرآن و اخلاق و معالم حلال و حرام، به جای آورده است. از جمله استادان او عبارتند از: حریر بن عبدالله، عثمان بن عیسی، فضاله بن ایوب، نضر بن سوید، ابوالجهم ثویر بن ابی فاخته، ابوعلی بن راشد، ابو علی خزآز ابوالفضیل، ابو محمد انصاری، عبدالرحمن ابن ابی نجران، ابان بن عثمان، ابراهیم بن ابی البلاد، ابراهیم بن ابی محمود خراسانی، ابراهیم بن سفیان، ابراهیم بن عبدالحمید، ابراهیم بن اسحاق. بدون تردید بالندگی و رشد شخصیت علمی و عملی این دانشمند فرهیخته شیعی،

مهمترین اثر بجای مانده از حسین بن سعید اهوازی احادیث و روایاتی است که وی به نقل آنها پرداخته است. او با نقل بیش از 5026 مورد حدیث و روایت از خاندان عصمت و طهارت (ع) که تمامی آنها در کتب اربعه روایی شیعه موجود است، نام خود را در میان روایت گران نور قرار داده و به حفاظت و حراست از حریم تشیع برخاسته است. با توجه به شناخت حسین بن سعید از علوم و معارف آنروزگار و نیز نقل روایات بسیار در زمینه های گوناگون می توان نتیجه گرفت که او در موضوعات مختلف و عناوین بسیار همچون اصول اعتقادات، احکام و شرایع و اخلاق و آداب به نقل حدیث و روایت پرداخته است.

گرایش روایی : نکته دیگری که در بخش روایات حسین بن سعید قابل توجه و دقت است گرایش و سمت و سوی احادیث و اخباری است که او به نقل آنها همت گمارده و در حفظ آنها کوشیده است. تعمق و تفکر در روایات نقل شده از سوی او و نیز با توجه به مقام والای فقهی وی (که به گفته ابن ندیم از فقیهان برجسته زمان خود به حساب می آمده است) بخوبی می توان دریافت که، حسین اهوازی در نقل اخبار گرایش فراوان به احادیثی که موضوع فقهی داشته باشد، نشان داده است، بگونه ای که در اکثر ابواب فقه اسلامی و شیعی نقل حدیث و روایت کرده است. مضافاً به اینکه موضوع و عناوین اکثر کتابهای وی همچون کتاب وضو، صلوٰه، زکوة و... نیز فقه و احکام بوده است. مرحوم محقق اردبیلی در «جامع الرواة» پس از نقل اقوال علماء رجال درباره حسین بن سعید به ذکر اسامی کسانی که از او نقل روایت کرده اند پرداخته و موضوع احادیث را نیز بیان داشته است که با توجه و دقت در تمامی آنها این نکته بخوبی نمایان می گردد که اکثر نزدیک به اتفاق روایات او درباره بخشهای مختلف فقه است. با توجه به گرایش فقهی روایات او به آسانی می شود اذعان داشت که حسین بن سعید در بخشهایی چون: طهارت، صلوٰه، صوم، زکات، خمس، حج، حدود و دیانت اطعمه و اشربه، صید، تجارت و معامله، نکاح، ارث و... فراوان روایت نقل نموده است. بعنوان نمونه در بخش حدود او نامه ای را که شخصی به امام رضا (ع) نوشته و از حضرتش کسب تکلیف نموده است مشاهده کرده و گفته است: در نامه ای که شخص خطاب به امام رضا (ع) نوشته بود خواندم که او در این نامه چنین گفته بود: شخصی که مسلمان به دنیا آمده است و سپس کافر و مشرک از اسلام خارج شده است

کرده و دانش او را به یادگار گذاشته اند و اینان: احمد بن محمد بن عیسی، حسین بن حسن بن ابان قمی، فرات بن ابراهیم، محمد بن خالد برقی، عبدالرحمن بن ابی نجران، احمد بن حسین سعید (پسرش) ابراهیم بن هاشم قمی، احمد بن محمد بن خالد برقی، بکر بن صالح، سهل بن زیاد آدمی رازی، علی بن حکم، علی بن مهزیار، محمد بن علی بن محبوب، محمد بن عیسی عبیدی، علی بن ابی حاتم قزوینی، ابراهیم بن مهزیار اهوازی، ابو محمد بن ابی جهم، احمد بن قتیبه، احمد بن محمد بن سکن قرشی، احمد بن محمد دینوری، سلیمان بن سفیان معروف بن ابو داود مسترق، محمد بن جعفر بن بطه قمی، و محمد بن حسین بن ابی الخطاب، جمعا بیست و سه نفر و شاید بیش از اینان. **محمد بن ابی عمیر**، معروف به ابن ابی عمیر، از راویان والامقام و بلند مرتبه، و نیز از یاران و یاوران وفادار امامان معصوم (ع) بوده و زمان سه تن از آنان، یعنی حضرت موسی بن جعفر، امام رضا و امام جواد (ع) را درک کرده است. او دارای شخصیتی موجه و موثق در میان خاصه و عامه بوده و در کسب درجات عالی اخلاق و دینداری نسبت به همدریفان خود توفیق بیشتری داشته است، وی همواره مورد توجه و نظر دانشمندان رجال بوده است و ایشان از او به نیکی فراوان نام برده اند. نجاشی رجال نویس سده پنجم هجری ضمن معرفی مفصلی که از ابن ابی عمیر بعمل آورده او را بعنوان راوی جلیل القدر و بزرگ منزلتی که نقش فراوان و بسزائی در حفظ و نقل آثار و احادیث خاندان رسالت داشته معرفی کرده است. او به این نکته نیز اشاره می کند که وی در جریان ملاقاتش با امام موسی بن جعفر (ع) و شنیدن احادیث و سخنان فراوان از آن حضرت، به این افتخار نیز نائل آمد که آن امام همام کنیه «ابومحمد» را بر او نهاد، و بدینوسیله بر درجات او بیش از پیش بیفزاید. محمد بن ابی عمیر پس از عمری تلاش پیگیر و خدمت در پیشگاه خاندان وحی و تحمل رنجها و زندانهای فراوان که از جانب دشمنان برای اعتلای اهل بیت (ع) بر او روا شد، سرانجام در سال 217 هجری قمری دعوت حق را لبیک گفته و بدیدار معبود و معشوق خویش شتافت. حسین بن سعید با زانوزدن در محضر درس چنین استادی بزرگ، به کسب معارف و حفظ آثار و احادیث پرداخت و از شمع فروزان استاد، هدایت ها و اشارت های فراوان دریافت، او در زمینه های گوناگون بویژه نقل روایت و حدیث، از حوزه درس معلم خود بهره فراوان برد، و بنا به گفته مرحوم خوئی در «معجم رجال الحدیث» حسین بن سعید بالغ بر 531 مورد حدیث و روایت از محمد بن ابی عمیر نقل نموده است.

پرداخته اند. در میان رجال نویسان متأخر نیز حسین بن سعید دارای منزلت و بزرگی خاص بوده است و آنها نیز از منظر خود به تمجید شخصیت او پرداخته اند. از این بین می شود به مرحوم محقق اردبیلی صاحب «جامع الرواء»، علامه سیدحسن امین مؤلف «اعیان الشیعه»، سیدحسن صدر صاحب «تأسیس الشیعه»، علامه میرزا محمدباقر موسوی خوانساری مصنف «روضات الجنات» و مرحوم آیةالله خوئی تألیف گر کتاب ارزشمند «معجم رجال الحدیث»، اشاره داشت. حسین اهوازی نه تنها در میان نوشته ها و آثار رجالی شیعه نام برده شده است بلکه صفحات بعضی از کتابهای رجال اهل سنت نیز با نام او مزین گشته و مؤلفین آنها را وادار به معرفی و اعتراف نسبت به شخصیت بلندمرتبه این عالم و راوی شیعی نموده است. از میان کتابهای اهل سنت که به معرفی حسین بن سعید پرداخته اند، ابن ندیم بیشترین بهترین کلمات را در توصیف و توضیح این شخصیت شیعی بکار برده است. او در این رابطه چنین گفته است: ...او سع اهل زمانهما علما بالفقه والآثار والمناقب و غیرذالک من علوم الشیعه.. او و برادرش در زمان خود عالم ترین افراد در زمینه های فقه، تاریخ، مناقب و سایر علوم شیعی بوده اند. پس از ابن ندیم برخی دیگر نیز از حسین بن سعید نام برده و فقط به معرفی مختصر او اکتفا کرده اند که از این میان می شود به ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» و عمر رضا کحاله در «معجم المؤلفین» اشاره نمود.

شیخ صدوق مؤلف من لایحضره الفقیه: تنها به قسمتی از مطالب کتب و اصول اولیه در این کتاب اشاره کرده است. از میان کتب صدر اول وی به کتاب های حریر بن عبید الله سجستانی، عبدالله بن علی حلبی و ابن ابی عمیر ازدی دسترسی داشته و این عده بعضاً با یک واسطه از راویان امام صادق علیه السلام بوده اند، شیخ صدوق همچنین با تکیه بر تصانیف عده ای از بزرگان شیعه همانند علی بن مهزیار اهوازی، حسین بن سعید اهوازی و... کتاب خود را نوشت و این عده علاوه بر آنکه عموماً حیات چند نفر از امامان را درک کردند، از وکلا و معتمدان آن بزرگواران به شمار می رفتند، ضمناً هر یک در عصر خود از فحول علمای شیعه و چهره های موثق و معتبر علمی بوده اند. اما سه مرجع عمده صدوق در تألیف من لایحضره الفقیه، عبارت است از کتاب: الرحمه، سعد بن عبدالله اشعر، جامع، استادش ابن ولید و کتاب، شرایع پدرش بوده است و میتوان گفت این سه نفر از شخصیت های بزرگ شیعه در عصر خود بوده اند.

(مرتد فطری) آیا باید او را به توبه وادار نمود یا اینکه به قتل رسانید؟ حضرت در جواب نوشتند: باید کشته شود. آنگونه که در بخش رابطه او با امام معصوم وعده داده شد با توجه به این سه مورد روایت که وی از امام عصر خود نقل نموده است می توان به نوع ارتباط او با امام عصر خود پی برد.

دیدگاه علماء: مطلب دیگری که در شناسائی مقام و منزلت این عالم و راوی پرتلاش شیعی قابل طرح و بررسی است دیدگاه و نظریه دانشمندان در طول تاریخ بعد از او است. نام حسین بن سعید در تمام کتابهای رجالی شیعه و حتی برخی کتب اهل سنت بخوبی می درخشد، و اظهار نظر صاحبان آن کتب نسبت به این شخصیت توانای شیعه سده سوم هجری، چهره او را پرفروغ تر و منزلت روائی و علمی وی را ارتقاء بیشتری بخشیده است. برای آشکار شدن نظریه علماء به اظهار نظر برخی از آنها درباره حسین بن سعید اشاره می گردد.

نجاشی مؤلف الرجال: در باره تنها میراث مکتوب علمی ماندگار از حضرت امام صادق علیه السلام، نامه ای است که امام به نجاشی *والی اهواز* که به نام رساله عبد الله بن نجاشی شهرت دارد. نجاشی مؤلف رجال گوید که وی به جز این رساله، تصنیف دیگری از امام صادق (ع) ندیده است. اما می توان نظر نجاشی را چنین توجیه کرد که *این تنها اثری است که به دست امام صادق (ع) تدوین شده و باقی آثار از جمله چیزهایی است که توسط راویان آن حضرت جمع آوری شده است.* ایشان بطور غیرمستقیم و با تعریف و تمجید از کتابهای حسین بن سعید شخصیت او را ستوده و در این رابطه گفته است: کتابهای حسین بن سعید و برادرش بسیار خوب و نیکو بوده و همگان به آنها عمل نموده اند.

شیخ طوسی مؤلف الفهرست: در «رجال» و «فهرست» خود به ستایش حسین بن سعید پرداخته و صراحتاً او را فردی مورد وثوق و اطمینان دانسته و چنین گفته است: حسین بن سعید بن حماد ثقه. علامه حلی متوفای 726 هجری نیز در کتاب «خلاصه الرجال» خود به توصیف و تشریح شخصیت والامقام حسین بن سعید پرداخته و از او بطوری شایسته نام برده و چنین گفته: ... ثقۀ عین جلیل القدر... سایر دانشمندان رجال شیعه همچون: ابن شهرآشوب، ابن داود و برقی و... نیز به معرفی و ستایش این راوی و عالم جلیل القدر

این گونه نگارش (سی کتاب درسی موضوع) بنیان کتابهای جوامع اولیه گردید و نویسندگان کتب چهارگان شیعه همگی به گونه ای از این شیوه پیروی کرده اند. از مجموع سی کتاب روایی ایشان تنها دو کتاب الزهد و المومن باقی مانده است و البته بقیه کتاب های حسین بن سعید در جوامع اولیه ادغام شد و اکنون بیش از 5 هزار حدیث از وی در کتاب های چهارگانه شیعه باقی مانده است. این کتاب بازگو کننده نوع نگرش متقدمین و بزرگان شیعه به موضوع « زهد » است. در نگاه مولف گرانددر « زهد » یک مساله فردی وی یا انزوای از جامعه نیست. بلکه چگونگی زندگی صحیح با مردم است . موضوع ابواب این کتاب آداب معاشرت اخلاق اجتماعی و مراقبت های عبادی است . حسین بن سعید با به تصویر کشیدن دنیا و بی ارزشی آن « باب 8 » طالب و دل بسته آن را کوچک و بی مقدار نموده او را به عمل برای آخرت (باب های 42 و 5) و یاد قبر و مرگ (باب های 149 و 15) دعوت می کند و با یاد کرد مواقف گوناگون آخرت (باب های 14 تا 19) زهد حقیقی را معنا و مفهومی دیگر می بخشد کتاب فوق از باب بندی بسیار زیبا و مناسبی برخوردار است که به نظر می رسد این شیوه در قرن دوم کاملاً نوظهور بوده است. مولف در این کتاب 292 حدیث را در بیست باب تنظیم نموده است. با توجه به این که الزهد از کتاب های اصول اولیه شیعه است تمامی احادیث آن با سند متصل حسین بن سعید تا معصومان (ع) است و این از ویژگی های مهم این اثر است. احادیث زیبا و جذاب این اثر روایی توجه بسیاری از عالمان دینی همچون علامه مجلسی شیخ حر عاملی و محدث نوری را به خود معطوف داشته است و آنان در آثار روایی خویش از این کتاب بسیار استفاده کرده اند.

اصحاب امام رضا (ع): 1- دعبل بن علی خزاعی 2- حسن بن علی و ثناء بجلی 3- حسن بن علی بن فضال 4- حسن بن محبوب 5- زکریا بن آدم اشعری قمی 6- صفوان بن یحیی بجلی 7- محمد بن اسماعیل بن بزیع 8- نصر بن قابوس و ریان بن صلت 9- محمد بن سلیمان دیلمی 10- علی بن حکم انباری 11- عبدالله بن مبارک نهاوندی 12- حماد بن عثمان 13- حسن بن سعید اهوازی 14- محمد بن سنان گفتنی است که، تعداد یاران و اصحاب آن حضرت، بیش از این است و در این جا تنها نام تعداد اندکی آنان آورده شد.

وفات حسین بن سعید اهوازی: حسین بن سعید بن حماد بن سعید الاهوازی ثقه جلیل القدر از راویان حضرت رضا و حضرت جواد و هادی علیهم السلام است از اهواز به قم

علامه حلی: حلی در مقدمه معتبر می گوید: نظر به اینکه فقهاء ما رضوان الله علیهم زیادند و تألیفات فراوان دارند و نقل اقوال همه آنها غیر مقدور است، من به سخن مشهورین به فضل و تحقیق و حسن انتخاب اکتفا کرده ام و از کتب این فضلا به آنچه اجتهاد آنها در کتابها هویدا است و مورد اعتماد خودشان بوده است اکتفا کرده ام. از جمله کسانی که نقل می کنم (از قدمای زمان ائمه) حسن بن محبوب ، احمد بن ابی نصر بزنی ، حسین بن سعید (اهوازی) فضل بن شاذان (نیشابوری) یونس بن عبدالرحمان و از متأخران محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق) و محمد بن یعقوب کلینی، و از اصحاب فتوا علی بن بابویه قمی، اسکافی، ابن ابی عقیل ، شیخ مفید سید مرتضی علم الهدی، شیخ طوسی است. محقق با آنکه گروه اول را اهل نظر و اجتهاد و انتخاب می داند، آنها را به نام اصحاب فتوا یاد نمی کند، زیرا کتب آنها در عین اینکه خلاصه اجتهادشان بوده است به صورت کتاب حدیث و نقل بوده است نه به صورت فتوا؛ **مفسرین شیعه** تقسیم می شوند به مفسرین عصر ائمه و مفسرین عصر غیبت. بسیاری از اصحاب ائمه که بعضی از آنها اهوازی هستند تفسیر نوشته اند از قبیل ابو حمزه ثمالی، ابو بصیر اسدی، یونس بن عبد الرحمن، حسین بن سعید اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، محمد بن خالد برقی ، فضل بن شاذان. در عین حال، باید توجه داشت که در میان همین تعداد محدود اصحاب و راویان آن حضرت، چهره های درخشان و شخصیت های برجسته ای مانند: علی بن مهزیار، احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی، زکریا بن آدم، محمد بن اسماعیل بن بزیع، حسین بن سعید اهوازی، احمد بن محمد بن خالد برقی بودند که هر کدام در صحنه علمی و فقهی وزنه خاصی به شمار می رفتند، و برخی دارای تألیفات متعدد بودند. حسین بن سعید اهوازی ، گزارش داده است که ؛ « در نامه ای که مردی به امام رضا (ع) نوشته بود و پرسیده بود " آیا توبه ی کسی که مسلمان زاده است و سپس کفر و شرک ورزیده و از اسلام خارج شده است، پذیرفته می شود یا نه ، باید کشته شود ؟ امام (ع) در پاسخ نوشته بودند : کشته می شود. در این روایت از « شرک » در کنار کفر به عنوان « سبب ارتداد » یاد شده است.

رجال نویسان شیعه: همگی از حسین بن سعید اهوازی به بزرگی جلالت و وثاقت یاد کرده اند. بزرگ ترین خدمت حسین بن سعید تدوین سی کتاب روایی در سی موضوع است . او این کار ارزشمند را به یاری برادر بزرگ ترش حسن بن سعید انجام داد. گفتنی است

علی نقی و امام حسن عسگری علیهم السلام می رسید و ار محضر آنان بهره مند می شود و وکیل تام الاختیار سه امام یعنی امام جواد و امام هادی و امام عسگری است وی از صحابی خاص حضرت رضا(ع) و حضرت امام جواد و امام هادی(ع) به شمار می‌رفت. علی ابن مهزیار اهوازی، که در قرن سوم هـ ق می‌زیسته‌است، از فقها، محدثان و دانشمندان معروف شیعه و از نزدیکان امام رضا، امام جواد، امام هادی، و امام حسن عسکری بوده و احکام دینی را نزد آنها فرا گرفته و در برخی از مناطق، بخصوص در اهواز به عنوان نماینده ایشان بوده‌است. بنابر روایات تاریخی هنگامی که مأمون خلیفه عباسی دستور داد تا امام رضا به عنوان ولیعهد او از مدینه عازم خراسان شود امام در مسیر حرکت خود در روز شانزدهم صفر سال ۳۰۱ هجری وارد اهواز شد و چند روزی در این شهر توقف نمود. بعداً در محل اقامت امام مسجدی به نام مسجد الرضا بنا گردید که علی‌ابن مهزیار وصیت کرد پس از مرگ او را در مسجد مذکور دفن کنند. در قسمت غربی بقعه وی و پیوسته به مقبره سالی وجود دارد که احتمالاً همان مسجدی است که به آن اشاره شد. شرح حال این دانشمند بزرگ در منابع مهم رجالی بیان شده و همانگونه که مرحوم نجاشی بیان کردند کسی او را مورد سرزنش و نکوهش قرار نداده است. شیخ طوسی در رجال خویش علی را از اصحاب حضرت رضا می‌داند و می‌فرماید. او دانشمندی مورد اعتماد و دارای اعتقادی راسخ و صحیح بود و از اصحاب امام جواد و امام هادی نیز به حساب می‌آمد. از جمله فقهائی که با علی بن مهزیار هم عصر بودند حسین بن سعید اهوازی است او نیز افتخار شاگردی سه تن از ائمه بزرگوار شیعه (علیهم‌السلام) را داشت و در کتابهای رجالی زمانی که از حسین سخن به میان آمده به نیکی از او یاد شده است. ابن ندیم می‌گوید: از دیگر بزرگان و دانشمندان عصر او فرزند برومند وی محمد بن علی بن مهزیار است که از اصحاب امام هادی(ع) شمرده می‌شود وی بسیاری از افتخارات پدر را دارد، او از جایگاه علمی خاصی برخوردار بود. از سید بن طاووس در کتاب «ربیع الشیعه» نقل شده که محمد بن علی بن مهزیار از سفیران و نمایندگان حضرت ولی عصر(عج) بوده است. علی بن مهزیار از خواص حضرت جواد (ع) بود و دوستی نزدیکی با حضرت داشت و بسیاری از روایات را که علی نقل می‌کند از امام جواد (ع) است. در موارد متعددی وی از جانب امام جواد (ع) مورد تمجید قرار گرفت و بارها حضرت دعای خیر خویش را نصیب علی ساخت. کثی در کتاب خویش به تعدادی از نامه‌هایی که حضرت در جواب نامه‌های علی، برای او مرقوم فرموده بود اشاره می‌کند در نامه‌ای حضرت به آن محدث

هجرت کرد او در قم نزد حسن بن ابان اقامت نمود و در همانجا وفات یافت. ایشان سی کتاب و برادرش حسن پنجاه کتاب تألیف کرده اند وی در تصنیف این پنجاه کتاب نیز شرکت کرده است. این سی کتاب در میان اصحاب معروف است به نحوی که کتب سائرین را به آن قیاس می‌کنند و می‌گویند که فلانی کتابهایش مثل کتب حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است، حسن بن سعید همان است که علی بن مهزیار واسحاق بن ابراهیم خضینی را به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام معرفی کرد و بعد از آن علی بن ریان را به خدمت آن حضرت رسانید و سبب هدایت این سه نفر و باعث معرفت ایشان به مذهب حق، او بود و از او حدیث شنیدند و به او معروف شدند، همچنین عبدالله بن محمد حضینی را به خدمت آن حضرت دلالت نمود، و احمد پسر حسین ملقب به (دندان)، متهم به غلو است. پس از عمری تلاش پیگیر خالصانه، در جهت ترویج و تقویت مبانی شیعه، و قبول مهاجرت ها و مرارت های فراوان در راستای نقل آثار اهل بیت (ع) و حفاظت آنها، و نیز تعلیم و تربیت شاگردانی توانمند و عالم و بجای گذاشتن احادیث و روایات فراوان و کتابها و آثار گوناگون، برای رسیدن به بهشت رضوان الهی لحظه شماری کرده و در پی دیدار مطلب و مقصود خویش بی صبرانه بر توسن رهوار مرگ سوار گشته و آماده سفر به دیار ابدی معبود گشت. او در آخرین لحظات عمر خویش در منزل شاگرد خود حسین بن حسن بن ابان به سر می برد و کتابهای خود را نیز به او وصیت کرد و سرانجام از همان خانه روحش به ملکوت اعلی پیوست و بدرود حیات گفت. به گفته اکثر دانشمندان علم رجال حسین بن سعید بن حماد اهوازی در شهر قم وفات یافت، اما از محل دفن او و زمان وفات او هیچگونه تاریخ دقیق و روشنی در دست نیست. وی عمری بالغ بر یکصدسال کرد.

ابو الحسن علی بن مهزیار الدورقی الاهوازی، 254-125 هجری

ابوالحسن علی بن مهزیار اهوازی در سال 125 هجری قمری در دورق اهواز متولد شد. وفات او در سال 254 هجری قمری در اهواز اتفاق افتاده است. کنیه‌اش ابوالحسن بود و از مردم دورق محسوب می‌شد و پدرش دارای دین مسیح بود و بعدها مسلمان شد و علی نیز در همان دوران کودکی به دین اسلام مشرف شد. حسن برادر حسین بن سعید واسطه معرفی علی بن مهزیار اهوازی به محضر امام بوده است. علی بن مهزیار نخست از شاگردان حسین بن سعید اهوازی که از بزرگان دین است بود و بعد به محضر امام رضا و امام محمد تقی و امام

ساعتی درست کند به نام ساعت ماسه ای که در طی یک ساعت که تمام می شد، صدا می کرد. او نامه ای به محضر آن حضرت فرستاد و از حضرت اجازه خواسته بود که بواسطه کثرت زلزله، اهواز را ترک کند. امام جواد (ع) به او فرمود که از اهواز خارج نشود و روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرد و دو رکعت نماز بجا بیاورد و دعا کند: خداوند زلزله را از اهواز رفع می کند. علی بن مهزیار گوید به دستور آن بزرگوار عمل کردم زلزله از اهواز رفع شد و اگر آمد خیلی خفیف و خطر جانی و مالی در پی نداشت. علی بن مهزیار در زمان امام عسکری (ع) رحلت کرد، بعد از آن که پنج امام را زیارت کرد، یعنی امام رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام و قنداقه امام زمان را در بغل گرفت. قبر نورانی او زیارتگاه عموم است. مردم از جاهای دور و نزدیک به زیارت این شیفته اهل بیت می آیند و حاجات خود را از او در خواست می کنند و کرامتها از آن بزرگوار دیده شده است. آثار علی بن مهزیار: شیخ طوسی می نویسد: «علی بن مهزیار اهوازی عالمی جلیل القدر و کثیرالروایه بود و برای او سی و سه کتاب است. مرحوم نجاشی کتابهای او را در کتاب رجالی خویش بر شمرده است، «کتاب وضو»، «صلاته»، «زکات»، «صوم»، «حج»، «طلاق»، «حدود»، «دیات»، «عتق و تدبیر، تجارت و اجارات»، «مکاسب»، «تفسیر»، «فضائل»، «مثالب»، «دعا»، «تجمل و مروه، مزار»، «رد بر غلات»، «وصایا»، «مواریث»، «خمس»، «شهادات»، «فضائل مومنین، تقیه»، «صید»، «اشربه»، «نذور و ایمان» و «کفارات».

اساتید علی بن مهزیار: او توفیق درک بزرگانی از فقهاء و محدثین را داشت بزرگانی همچون: محمد بن ابی عمیر، احمد بن اسحاق ابهری، احمد بن محمد بن ابی نصر، حسن بن علی بن فضال، حسن بن محبوب، حسین بن سعید اهوازی، حماد بن عیسی، صفوان بن یحیی، عبدالله بن یحیی، محمد بن اسماعیل بن بزیع، محمد بن حسن قمی، موسی بن قاسم... آیت الله خوئی (ره) اساتید و کسانی که وی از آنان روایت نقل کرده را بیش از پنجاه نفر ذکر کرده اند.

شاگردان علی بن مهزیار اهوازی: همانگونه که خود از محضر اساتید بهره می جست و وجود تشنه خود را سیراب می ساخت در گرد خویش عاشقانی را نیز پرورش می داد. آیت الله خوئی در کتاب رجالی خویش به بیش از بیست نفر از آنان اشاره کرده است. اینک به زندگانی تنی چند از آنان اشاره کنیم. 1- احمد بن محمد بن خالد برقی: این محدث نامی از فقهای نیمه دوم سده سوم است که به احمد بن ابی عبدالله برقی نیز مشهور است. کنیه او ابوجعفر است و

بزرگ اینگونه مرقوم می دارد: نامهات به من رسید و از محتوای آن مطلع شدم مرا غرق شادی و سرور کردی خداوند تو را خوشحال گرداند. روزی از روزها علی بن مهزیار نامه ای خدمت حضرت جواد مرقوم می دارد و از حضرت می خواهد که او را دعا کند حضرت طی نامه ای اینگونه مرقوم می فرماید: اما راجع به دعائی که از من خواسته بودی، تو نمی دانی که خداوند تو را در نزد من چگونه قرارداد که به خاطر محبتی که به تو دارم گاهی تو را به نامت می خوانم. خداوند آنچه را به تو روزی کرده به بهترین شکل پایدار گرداند و با خشنودی من از تو، او هم از تو خشنود گردد و تو را به آرزویت نائل گرداند و با رحمت خودش تو را در فردوس اعلی میهمان سازد. خداوند ترا حفظ کند و دوست بدارد. اگر کسی بخواهد مقام و منزلت علی را در نزد ائمه دریابد یکی از بهترین راهها توفیعات و نامه هائی است که آن بزرگان برای او مرقوم فرمودند در نامه ای دیگر حضرت جواد (ع) علی بن مهزیار را اینگونه مورد لطف و عنایت قرار می دهند. ای علی خداوند پاداش نیک به تو دهد و در بهشت خود ساکن گرداند و از ذلت و خواری در دنیا و آخرت بر حذر دارد و تو را با ما محشور فرماید: اگر بگویم من کسی را مانند تو ندیده ام امیدوارم که راست گفته باشم. فقیهی صاحب نام و دانشمندی سترگ و عالمی جلیل القدر و محدثی صادق و آشنا به سیاست بوده که سرپرستی قسمتی از کارهای اقتصادی و سیاسی منطقه را بر عهده داشتند. به اهل بیت ائمه هدی علاقه فراوان داشت و هیچگاه از پشتیبانی خود نسبت به این خانواده غفلت نکرد. و از طرف امام رضا (ع) و امام جواد (ع) به سمت وکالت و سفارت منصوب شدند. او از شاگردان برگزیده امام هشتم حضرت امام رضا (ع) بود و در مدح و تمجید او توقعیات بی نظیری از جانب امام جواد و امام هادی علیهم السلام به او رسید که بیانگر شأن و منزلت و عظمت و مقام این عاشق دل سوخته اهل بیت علیهم السلام است. امام جواد به او فرمود: ای ابوالحسن علی بن مهزیار اگر بگویم در تمام عمرم شخصی به خوبی شما ندیده ام امیدوارم که در سخنم راستگو باشم. و در نامه ای دیگر خطاب به او می فرماید: خداوند تو را خشنود گرداند به بهشت، روزی حضرت به او فرمود: اگر قرار است که ده نفر به بهشت بروند بدون شک تو یکی از آن ده نفر خواهی بود.. وی متجاوز از سی و سه کتاب در روایات و احادیث تالیف نموده که از نظر علمای شیعه کلیه روایات و اخباری که از او نقل گردیده مستند و موثق است. وقتی که نامه ای به محضر امام نهم (ع) فرستاد و در ارتباط با اوقات شرعی از حضرت سؤالاتی کرد. حضرت جواب نامه او را داد و او را امر فرمود که بطوری که آن حضرت یادش داده بود

کتاب، تصریح نموده است که تنها از راویان راستگو و معتبر نقل حدیث می‌کند. در منابع معتبر، این موضوع روشن نیست که وی به کدام شهرها مسافرت نموده، اما از روایات مستقیم او از امامان عصرش و همچنین از محل سکونت برخی شاگردان او، می‌توان دریافت که وی به شهرهای سامراء، بغداد و قم سفر کرده و بخشی از علوم و تحصیلات خود را در این شهرها، اخذ کرده است. تنها اثر تألیفی او کتاب البشارات است که به او نسبت داده می‌شود، ابراهیم بن مهزیار، ابواسحاق اهوازی، می‌توان دوران زندگی وی را بین 195-265 هجری تخمین زد. ابن بابویه، روایت مفصلی از ابراهیم نقل کرده است که حاکی از دیدار وی با امام مهدی (ع) و بزرگی شأنش نزد آن امام است. البته برخی در صحت این روایت تردید کرده و آن را خالی از خلل ندانسته‌اند (مجلسی، کشتی روایتی از پسر ابراهیم، محمد نقل کرده که گویای این است که وی با وکیلان امام مهدی (ع) ارتباط داشته است. و بررسی از این گونه حدیثها چنین استنباط کرده که ابراهیم از سفیران آن حضرت بوده است، اما علامه حلی روایت کشی را ضعیف می‌داند. حدیث دیگری نشان می‌دهد که او وصی برادرش علی بن مهزیار بوده است و برخی این امر را یکی از دلایل وثاقت وی دانسته‌اند. روایتی دیگر حاکی است که او از وکیلان امام حسن عسکری (ع) بوده است. از آنجا که ابن قولویه در کامل الزیارات حدیثی با واسطه ابراهیم آورده است، می‌توان او را ثقه قلمداد کرد؛ چه ابن قولویه در آغاز کتاب تصریح کرده که در آن جز از راویان ثقه حدیث نقل نکرده است. ابراهیم افزون بر حدیث‌هایی که به‌طور مستقیم از امامان عصرش (ع) شنیده و نقل کرده است، روایتهای دیگری نیز به واسطه برادرش علی که بیش‌ترین روایاتش از اوست، او از صالح بن سندی، فضاله بن ایوب، ابن ابی عمیر، حسین بن علی بن بلال، تهذیب و دیگران نقل کرده است. حسن بن علی سرسونی، عبدالله بن جعفر حمیری، سعد بن عبدالله، محمد بن احمد بن یحیی، حماد بن عبدالله قندی و راویان دیگر از وی حدیث نقل کرده‌اند. در کتابهای معتبر شیعه دهها حدیث می‌بینیم که ابراهیم در اسناد آنهاست و فقیهان بزرگی چون صاحب جواهر به آنها استناد کرده‌اند. ابراهیم روایت کرده و نجاشی به نام راوی ثبت کرده است.

ابوالعباس جعفر بن احمد اهوازی، 274 هجری

ابوالعباس جعفر بن احمد مروزی اهوازی، اولین نویسنده کتاب در زمینه جغرافیای تاریخی است. ابوالعباس سال 274 هجری کتابی با عنوان المسالك والممالك تألیف نمود و در آن

از اهالی کوفه بود که پس از قیام زید و زندانی شدن پدر بزرگش در دوران نوجوانی با پدرش به برقه قم گریخت و در آنجا ساکن می‌شوند. از تصنیفات احمد می‌توان به کتاب «اجتهاد»، «تبصره»، «طبقات»، «عجائب»، «تفسیر الحدیث»، «علل الحدیث» ... اشاره کرد. برقی نه تنها در میان علماء شیعه، حتی در میان اهل عامه نیز معروف است و بسیاری از آنان شاگردی وی را کرده‌اند. تاریخ وفات این راوی را بعضی سال 274 هجری بعضی دیگر سال 280 هجری می‌دانند. 2- ابراهیم بن هاشم قم : کنیه‌اش ابواسحاق است که اصالتا اهل کوفه بود و بعدها به قم آمد و در جوار حضرت معصومه (س) ساکن شد. شیخ طوسی در «فهرست» می‌گوید: اصحاب، معتقدند که اول کسی که احادیث را در قم منتشر ساخت ابراهیم بن هاشم قمی است. وی در میان راویان دیگر از جهت کثرت نقل حدیث همتا ندارد. آیت‌الله خوئی تعداد روایاتی را که وی در سلسله سندش قرار گرفته بالغ بر 6414 روایت می‌داند. ابراهیم بن هاشم دارای کتبی است از جمله: کتاب «النوادر» و قضایای امیرالمومنین (ع).

ابواسحاق، ابراهیم بن مهزیار اهوازی، (260-195 هجری)

ابواسحاق در سال 195 هجری در اهواز بدنیا آمد. او محدث شیعی قرن سوم هجری است، ابو اسحاق از اصحاب سه امام شیعیان یعنی امام جواد (220 هجری)، امام هادی (254 هجری) و امام حسن عسکری علیه‌السلام (260 هجری) بود و بنا به روایتی، از اصحاب امام مهدی (عج) نیز بود. بنابراین، دوران زندگی او را می‌توان بین سال‌های 195 - 265 هجری دانست. تبارش در «دورق» اهواز می‌زیستند و پدرش در آغاز مسیحی بود و سپس به اسلام گروید. فرزندش، محمد بن ابراهیم بن مهزیار، از عالمان حدیث و جانشین پدرش در امر سفارت امام مهدی (عج) بود. برادرش علی بن مهزیار نیز وکیل امام هادی و عسکری علیه‌السلام در اهواز بود. وی در یک خانواده علمی و مذهبی پرورش یافت و همچون برادرش، در اهواز رشد و نما کرد و نزد استادان عصر خود، دانش حدیث و چگونگی ضبط آن را فراگرفت. از گزارش‌ها و احادیث او پیداست که وی بیشتر نزد برادرش علی تعلیم دید. برخی از گزارش‌هایی که درباره او آمده گویای آن است که وی از نمایندگان عثمان بن سعید عمری (267 هجری)، نایب اول امام دوازدهم شیعیان علیه‌السلام، بوده و این موضوع حاکی از آن است که وی دارای مقام علمی و منزلت اجتماعی بوده؛ چنان که واقع شدن او در سلسله اسناد کامل الزیارات می‌تواند دلیل بر راست‌گویی و اعتبار او بوده باشد؛ زیرا ابن قولویه در آغاز این

شهرهای مختلف اهواز از جمله عسکر مکرم و تستر به تدریس پرداخت و دانش‌پژوهان از اطراف و اکناف نزد وی شتافتند و مجالس درسش با اقبال شدید مردم و به خصوص دانشمندان روبه‌رو گردید. ابواحمد عسکری به زودی شهرتش بالا گرفت و سرآمد علمای روزگار خود شد. وی مدتی را نیز در بصره به نقل اخبار و نوادر و شعر و ادب گذراند. ابواحمد در طول عمر خود شاگردان بسیاری تربیت کرد که در میان آنان گروهی از دانشمندان لغت و ادب و حدیث به چشم می‌خورند. از معروف‌ترین شاگردان وی خواهرزاده‌اش **ابوهلال عسکری**، ابونعیم اصفهانی و شیخ صدوق را می‌توان نام برد. بسیاری نیز از او روایت کرده‌اند، که یاقوت حموی آنان را شمار ناپذیر دانسته و تنها حدود 20 تن از آنان را نام برده است. ابوسعید احمدبن محمد بن عبدالله مالینی و *ابوالحسن محمد بن حسن اهوازی* که از استادان خطیب بغدادی بوده‌اند و نیز ابوبکر محمد بن احمد بن عبدالرحمن وادعی، عبدالواحد بن احمد بن محمد باطرقانی و ابوالحسن احمد بن محمد بن زنجویه در زمره راویان او بوده‌اند. ابواحمد بن سعید عسکری از راویان *خطبه شتوشیه نهج البلاغه* بوده و روایات دیگری نیز از حضرت علی(ع)، از جمله وصیت آن حضرت به فرزندش امام حسن(ع) را نقل کرده است، از همین‌رو برخی او را شیعه خوانده‌اند، اما به گفته ابن جوزی، وی به معتزله گرایش داشته است. ابواحمد با برخی از ادیبان و شاعران روزگار خود از جمله ابوریاض قبیسی و ابن کنک مراده داشته و صاحب بن عباد، وزیر مؤیدالدوله نیز سخت شیفته او بوده است. به نوشته برخی منابع، صاحب بن عباد چندین‌بار از او دعوت کرد تا همچون دیگر علماء نزد وی رود، اما ابو احمد عسکری هر بار بیماری و سالخورده‌گی را بهانه کرد و از حضور در دستگاه وی امتناع ورزید، تا سرانجام صاحب، مؤیدالدوله را ترغیب کرد تا از نواحی اهواز بازدید کند و به این بهانه توانست همراه مؤیدالدوله، ابواحمد را در عسکر مکرم ملاقات کند. صاحب بن عباد در این دیدار بیش از پیش به گسترده‌گی دانش وی پی برد و او را عطایای فراوان داد و مقرری برایش تعیین کرد که تا اواخر عمر از آن بهره‌مند بود. علاقه صاحب بن عباد نسبت به ابواحمد به حدی بود که پس از مرگ وی در رثایش ابیاتی سوزناک سرود. برخی وفات ابو احمد عسکری را در 387 هجری دانسته‌اند که با توجه به قرآینی صحیح نیست. از جمله اینکه صاحب بن عباد که وی را رثاء گفته، خود در 385 هجری درگذشته است. برخی منابع کهن به علت مشابهت نام و نسبت ابواحمدبن سعید عسکری با نام و نسبت ابوهلال عسکری بین آن دو خلط کرده‌اند و دچار این اشتباه شده‌اند (که شغل بزازي ابوهلال را به اشتباه به ابواحمد

شهرها و راههای ارتباطی قلمرو اسلامی را توصیف کرد. ابو العباس قبل از اتمام و نشر کتاب خود در اهواز درگذشت. کتاب وی را از اهواز به بغداد بردند و در آنجا فروختند. از نوشته ابن ندیم می‌توان چنین نتیجه گرفت که نگارش کتاب ناتمام مروزی احتمالاً مربوط به همان تاریخ بوده است. از نوشته مسعودی چنین بر می‌آید که کتاب ابن خردادبه، همان کتاب ابوالعباس اهوازی است که شخصیتی از عباسیان ابن خردادبه را در تکمیل کتاب المسالك و الممالك ابو العباس اهوازی تشویق نموده است. ابن خردادبه به پیروی از ابوالعباس اهوازی کتاب المسالك و الممالك را تکمیل و نشر نموده است. در دوره های بعدی تنی چند از جغرافی‌شناسان اسلامی آثار خود را زیر عنوان المسالك و الممالك نوشته‌اند.

ابو آحمد حسن بن عبدالله بن سعید عسکری (382- 293 هجری)

ابو احمدحسن بن عبدالله بن سعید عسکری سال 293 هجری در عسکر مکرم اهواز بدنیا آمد. ابو احمد عسکری لغت‌شناس، ادیب و محدث اهوازی در هفتم ذیحجه سال 382 هجری قمری وفات یافت. نسبت عسکری ابو احمد از عسکر مکرم اهواز است، که نواحی امتداد یافته از شوشتر تا واسط را در بر می گرفت. عسکر مکرم همان محل لشکر مکرم، سردار حجاج است که در نزدیکی شهر اهواز است. عسکر مکرم (بند قیر) در قرون اولیه اسلامی شهری آباد بوده است. ابو احمد در اهواز نزد پدر و عموی خود تحصیل کرد. سپس برای ادامه تحصیل به بغداد، بصره و واسط سفر کرد. در بغداد نزد ابن ذرید جمهره اللغة و اشعار امرؤالقیس و نزد محمدبن قاسم تمیمی، نسابه معروف، علم انساب را فرا گرفت. همچنین از محضر استادان دیگری چون ابوبکر ابن انباری، ابوبکر صولی، محمد بن جریر طبری، ابوالحسن اخفش، ابوبکر بن سراج، نبطویه، *عباد اهوازی*، *ابن ژهیر شستری*، ابوالقاسم بغوی و ابوداوود سجستانی که همه از دانشمندان برجسته روزگار خود به شمار می‌روند، بهره برد. وی در طول عمر خود استادان بسیاری داشته که دست کم 95 تن از آنان را تنها در کتاب خود، تصحیفات المحدثین یاد کرده است. ابواحمد در 349 هجری برای کسب علم و نیز دیدار برادرش ابوعلی محمد به همراه ابوبکر جعابی راهی اصفهان شد و در آنجا نیز از استادانی چون محمدبن علی بن جارود و احمد بن موسی بن اسحاق انصاری و فضل بن خصیب حدیث شنید. به گفته ابونعیم وی چندین‌بار دیگر، از جمله در 354 هجری به اصفهان سفر کرد و مدتی را نیز در ری گذراند. سپس به اهواز موطن خود بازگشت و در

3 - شرح مایقع فیه التصحیف و التحریف، از نخستین کتابهایی است که در باب تصحیف نوشته شده است و چنانکه گفتیم، جزئی است از کتابی جامع‌تر در همین موضوع که حمزه اصفهانی (360 هجری) معاصر ابواحمد عسکری، کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف را اندکی قبل از وی تألیف کرده و اگر چه بسیاری از روایات این دو کتاب با یکدیگر اشتراک دارند، به یقین نمی‌توان گفت که ابواحمد از کتاب حمزه اصفهانی بهره برده است. زیرا در هیچ‌جا از کتاب ابو احمد نامی از حمزه اصفهانی به میان نیامده است. ابواحمد در این کتاب بیشتر به شرح واژه‌هایی که رسم خط مشابه دارند و گاه خواننده را دچار اشتباه می‌کنند، پرداخته است. وی کتاب خود را به 41 باب تقسیم کرده و همانگونه که در مقدمه آن می‌گوید، گرچه اساتیدش اغلب بصری بوده‌اند و خود نیز به مکتب بصره تمایل داشته، بدون هیچ تعصبی کتاب خود را با ذکر اشتباهات بصریان شروع کرده است. در بخش نخست کتاب روایاتی در باب مذمت تصحیف جمع‌آوری کرده و اشتباهات و تصحیفاتی را که برخی از راویان نخستین در نقل متون عربی مرتکب شده‌اند، یادآور شده است. در بخش دوم به شرح مشکلات و گرفتاریهایی که اینگونه تصحیفات به وجود می‌آورند، پرداخته و بخش سوم را به ذکر نمونه‌هایی از تصحیفات و تحریفات مضحک اختصاص داده است. از بخش 4 تا بخش 32 نمونه‌هایی از تصحیفات و اشتباهات راویان معروف کهن، از جمله عمر بن علاء، خلیل بن احمد، عیسی بن عمر، ابوعبیده معمر بن مثنی آورده و بخشهای پایانی را به اشتباهاتی که در نقل اشعار شاعران کهن از جمله امرؤالقیس، نابغه دُبیانی، ژهیر و اعشی و نیز تصحیفاتی که در نام شاعران، ایام العرب، انساب و اماکن وارد شده، اختصاص داده است. این کتاب بارها به چاپ رسیده است، از جمله در قاهره (1324 هجری) در حاشیه تلخیص النهایه ابن اثیر و نیز در قاهره (1963م) به کوشش عبدالعزیز احمد و همچنین در دمشق (1401ق/1981م) به کوشش محمد یوسف به چاپ رسیده است.

4- المصون فی الادب، اثری است در نقد ادبی، اما نه نقد ادبی به معنای امروزی آن، بلکه به همان معنای ابتدایی که مایه‌های نخستین آن را در روایات و آثار کهن عرب با عباراتی از قبیل «هو اشعر من...» یا «هذا افضل بیت...» می‌توان یافت. این کتاب تنها از لحاظ گزینش روایاتی در زمینه نقد شعر و نثر حائز اهمیت است و از این‌رو می‌توان آن را مجموعه‌ای نسبتاً مفید خواند، گرچه نکات عمده‌ای افزون بر آنچه در آثار پیشینیان نامداری چون ابن قتیبه و جاحظ

نسبت داده‌اند) و حتی امروزه کتاب تصحیفات المحدثین ابو احمد اشتباهاً به نام ابوهلال عسکری منتشر شده است. آثار چاپ شده:

1. تصحیفات المحدثین. ابو احمد در این اثر به ذکر تصحیفات و تحریفات که از جانب برخی محدثان صورت گرفته، پرداخته است. وی کتاب را به سه بخش عمده تقسیم کرده است: بخش اول را به تصحیفات محدثان و راویان اختصاص داده و در آن به اشتباهاتی که آنان در نقل و ضبط اشعار و اخبار و حتی آیات قرآن مرتکب شده‌اند، اشاره کرده است. در بخش دوم به شرح تصحیفاتی که در احادیث پیامبر(ص) رخ داده، پرداخته و بخش سوم را که بیشترین حجم کتاب را تشکیل می‌دهد، به اشتباهاتی که در ضبط اسامی برخی از صحابه و تابعین و محدثان پدید آمده، اختصاص داده است. این کتاب گرچه موضوعش تصحیفات و تحریفات است، حاوی اطلاعات و اخاری بکر و تازه، به خصوص درباره صحابه و تابعین و برخی از محدثان و شعرا و دیگر دانشمندان نیز هست. به گفته خود مؤلف، وی کتابی جامع درباره تصحیفاتی که راویان اخبار و احادیث پیامبر(ص) و ناقلان آثار منظوم و منثور مرتکب شده‌اند، تألیف کرده که به درخواست برخی از علمای روزگار خود، به دو کتاب مجزا تقسیم نموده و یکی را تصحیفات المحدثین و دیگری را شرح مایقع فیه التصحیف و التحریف نام داده است. مؤلف نیز کتابی به نام اخبار المصحفین نیز داشته که گزیده‌ای از آن در ظاهر به موجود است. کتاب تصحیفات المحدثین سالهای (1311، 1318، 1322) هجری در حاشیه النهایه فی غریب الحدیث ابن اثیر در قاهره به چاپ رسیده است. سال 1408 هجری نیز احمد عبدالشافی آن را اشتباهاً به نام ابوهلال عسکری در بیروت به چاپ رسانیده است.

2- التفضیل بین بلاغتی العرب و العجم، از نخستین رساله‌هایی است که در علم بلاغت نوشته شده است. مؤلف در این رساله علم بلاغت را منحصر به عرب ندانسته و از این‌رو در مقدمه رساله به‌طور خلاصه به تعریفاتی که برخی رومیان، یونانیان درباره بلاغت کرده‌اند، پرداخته و سپس ابیاتی کوتاه از اشعار عرب و پاره‌هایی از سخنان و نوشته‌های بزرگان را آورده است. این رساله ضمن کتاب التحفه البهیة و الطرفة الشهیه در سال (1302 هجری) در قسطنطنیه به چاپ رسیده است.

اللغوی العسکری است. و از رئیس ابوالمظفر محمدبن ابی العباس ابیوردی رحمه الله در همدان از حال ابوهلال پرسیدم او بر وی ثنا گفت و بعلم و عفت او را وصف کرد و گفت برای احتراز از طمع و دنائت و تبدل، شغل بزازی می ورزید و فصلی در پاسخ پرسش های من راجع به ابی هلال بیان کرد و گفت شعرو ادب بر دانسته های او غالب بود و او را کتابی است در علم لغت موسوم به التلخیص و آن کتابی مفید باشد و نیز کتاب دیگر مسمی به کتاب صناعتی النظم و النثر که آنهم برآستی کتابی سودمند است. و از جمله کسانی که از وی روایت کرده اند در ری ابوسعید السّمان حافظ و در اهواز ابوالغنائم بن حماد المقری و در عسکر مکرّم، ابوحکیم احمد بن اسماعیل بن فضالان و جز آنان باشند. و از شعر او ما را ابوطالب محمدبن المقری املاء انشاد کرده است. و قاضی ابواحمد الموحّدین محمدبن عبدالواحدین الحنفی در تستر برای ما حکایت کرد که ابوحکیم احمدبن اسماعیل بن فضالان العسکری روایت کرد که ابوهلال ابیاتی را از خود برای ما در عسکر انشاد کرد: و قاضی ابواحمد نیز در تستر روایت کرد که ابوحکیم لغوی روایت کرد که ابوهلال عسکری از اشعار خویش قطعه ذیل را بر ما انشاد کرد. و ابوغالب حسین بن احمدبن حسین قاضی سوس از مظفرین طاهرین جراح روایت کند که ابوهلال ابیات ذیل را از شعر خویش برای ما انشاد کرد. تا اینجا روایت سلفی از ابی هلال عسکری بودو کسان دیگر گفته اند که ابوهلال خواهرزاده ابی احمد بود و علاوه بر کتبی که سلفی برای ابوهلال نام برده است کتب زیرین را نیز از او شمرده اند: کتاب جمهره الامثال، کتاب معانی الادب، کتاب من احتکم من الخفاء الی القضاء، کتاب التبصرة و هو کتاب مفید، کتاب شرح الحماسة، کتاب الدرهم و الدینار، کتاب المحاسن فی تفسیر القرآن خمس مجلدات، کتاب العمدة، کتاب فضل العطاء علی العسر، کتاب ما تلحن فیہ الخاصة، کتاب اعلام المعانی فی معانی الشعر، کتاب الاوائل، کتاب دیوان شعره، کتاب الفرق بین المعانی، کتاب نوادر الواحد و الجمع، و سپس یاقوت گوید: اما در امر وفات او چیزی بما نرسیده است جز اینکه در آخر کتاب الاوائل که یکی از مولفات اوست عبارت ذیل را دیدم: و فرغنا من املاء هذا الکتاب یوم الاربعاء لعشر خلت من شعبان سنة 395 و شاعری نیزگفته است. آثار: علاوه بر «کتاب الصناعتين الکتابه و الشعر ابوهلال و کتاب «التلخیص» در فن لغت نیز، تالیفاتی دارد. از آن جمله: «جمهره الامثال»، «معانی الادب»، «من احتکم من الخفاء الی القضاء»، «التبصرة»، «شرح الحماسة»، «الدرهم و الدینار»، «المحاسن فی تفسیرالقرآن»، «العهد».

آمده، ندارد. مؤلف که در این اثر مانند معاصرانش از آثار راویان شعر بهره جسته، تنها به نقل روایات اتکفا کرده و کمتر به داوری درباره اشعار پرداخته است. این کتاب از جمله مأخذ مورد استفاده نویسندگان در نسل های بعد بوده و به خصوص شاگرد وی ابوهلال عسکری در کتابهای الصناعتين و دیوان المعانی از آن بهره بسیار برده است، چندانکه در کتاب اخیر کمتر روایتی است که از قول ابواحمد عسکری نقل نشده باشد. از این رو این کتاب را در واقع باید از آن ابواحمد و به روایت ابوهلال دانست. ابوهلال خود نیز در مقدمه کتاب از آن به عنوان اثری یاد می کند که گردآوری شده و نه تصنیف. کتاب المصون فی الادب به کوشش عبدالسلام محمد هارون در کویت (1984م) به چاپ رسیده است.

ب- آثارخطی:

الحکم و الامثال. نسخه ای از آن در کتابخانه زکی پاشا در قاهره موجود است.
ج - آثار یافت نشده: 1- تصحیح الوجوه و النظائر 2- راحة الارواح 3- الزواجر و المواع.
 4- صناعة الشعر (یا علم النظم) 5- علم المنطق 6- ما لحن فیہ الخواص من العلماء 7- المختلف و المؤلف.

حسن بن عبدالله ابوهلال اللغوی العسکری (395-325هجری)

حسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی ابوهلال اللغوی العسکری سال 325 هجری در اهواز بدنیا آمد. ابو هلال از ادبای عرب مشهور قرن چهارم هجری است، او در عسکر مکرّم یکی از شهرهای معروف اهواز بدنیا آمد و در همانجا رشد و نمو کرد. ابو هلال کتاب صناعتين را به صورت مقدمه ای در مباحث علوم بلاغت زبان عربی تألیف کرده است. یاقوت حموی در «معجم الادباء» وفات او را 395 هجری یاد کرده است. ابوهلال عسکری و دایی دانشمندش ابواحمد، اهوازی الاصل و اهل عسکر مکرّم، یا بند قیر کنونی بوده اند که به صورت دهی هنوز باقی است. نام عسکر مکرّم به سبب است که (مکرّم) فرمانده سپاه حجاج آنجا را بنا کرد و به نام عسکر مکرّم شهرت یافته است. یاقوت در معجم الادباء آورده است که ابوطاهر سلفی گفت: ابواحمد را تلمیذی بود که نام او و نام پدرش موافق اسم او و پدر او و نیز عسکری بود و غالباً این استاد و شاگرد را بهم مشتبه کنند لیکن آنگاه که حسن بن عبدالله العسکری الادیب گویند مراد ابوهلال حسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی

اشاره نمود. بقیه مجالس نیز از یک یا چند شیخ روایت شده که روایات هر شیخ در مجموعه‌ای جدای از دیگری آمده است. عمده نقل شیخ طوسی در کتاب فهرست از 5 نفر است: شیخ مفید، ابن غضائری، ابن حاشر، ابن ابی جید و ابن صلت اهوازی و از غیر اینها در موارد کمی نقل کرده است.

ابوعلی حسن بن حسین ، ابن هیثم (430-354 هجری)

ابوعلی حسن بن حسین، ابن هیثم سال 354 هجری به دنیا آمد. ابن هیثم از دانشمندان سرشناس عرب است که در اهواز رشد و نمو کرد، او ابتدا برای ادامه تحصیل به بصره رفت و در همانجا اقامت گزید. ابن هیثم، در آثار لاتینی غرب سده‌های میانه به آونتان یا آوناتهان و بیشتر به آلهازن شناخته می‌شود، غالب نویسندگان مرگ او را در حدود سال 430 هجری یا پس از آن در قاهره دانسته‌اند. او در زمینه شناخت نور و قوانین شکست و بازتاب آن نقش مهمی ایفا کرده‌است. شرح اصول تاریکخانه و اختراع ذره‌بین از کارهای برجسته ابن دانشمند اهوازی است. به اعتقاد برخی پژوهشگران او نخستین دانشمند جهان است که سرعت صوت را محاسبه کرده‌است. او با معیارهای متعارف اندازه‌گیری در زمان خود، که واحد زرع بود، سرعت نور را محاسبه کرد و دور کره زمین را اندازه گرفت. وی نخستین کسی است که به بررسی خواص نور پرداخت، او در علوم ریاضی، حساب و هندسه، مثلثات، جبر، الابصار و غیره، استادی ماهر و صاحب ابتکار بود. او بعنوان مهندس برای بنای سد اسوان بر رود نیل به مصر رفت و به دار الخلافه فاطمیان پیوست. سفر ابن هیثم به مصر به تشویق و وعده الحاکم فاطمی فرمانروای مصر روی داد و البته بعید نیست که ابن هیثم اصلاً به امید اجرای طرح خود برای تنظیم آب نیل و برخورداری از کرم الحاکم آن تمهید را اندیشیده باشد. خلیفه فاطمی پس از اطلاع از این طرح، پول برای ابن هیثم فرستاد و خلیفه خود به استقبال او بیرون شد و دانشمند را گرامی داشت. ابن هیثم اندکی بعد در رأس گروهی از مهندسان به بررسی نیل و مجرای آن در بخش مرتفع جنوب مصر پرداخت، اما با مشاهده آثار و ابنیه‌ای که مصریان براساس طرحهای دقیق هندسی ساخته بودند، دریافت که اگر اجرای طرحی که او در اندیشه داشت، ممکن بود، این مصریان فرهیخته دانا به هندسه و ریاضیات، البته پیش‌تر به آن دست می‌زدند. بررسی چگونگی مرتفعات اسوان که نیل از آن می‌گذرد، نیز این نتیجه‌گیری را تأیید کرد. از این‌رو نزد خلیفه به ناکامی خود اعتراف کرد. ظاهراً خلیفه واکنش تندی از خود نشان

«فضل العطاء علی العسر»، «ماتلحن فیہ الخاصه»، «اعلام المعانی»، «الاوائل»، «دیوان الشعر»، «الفرق بین المعانی» و «نوادروالواحد و الجمع».

ابوالحسن بن موسی بن هارون بن صلت اهوازی (317 هجری)

ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن هارون بن صلت معروف به ابن عثقه، سال 324 در اهواز بدنیا آمد، ابن صلت اهوازی از محدثین شیعی قرن چهارم است. ابن صلت از قاضی ابوعبدالله محاملی و دیگران روایت کرد. وی از اساتید و مشایخ شیخ طوسی است. خطیب بغدادی و ابوالقاسم بن منده و نجاشی از وی حدیث شنیدند. شیخ طوسی به واسطه وی آثار ابن عثقه را روایت می‌کرد. خطیب بغدادی او را ستوده و گوید که راستگوئی صالح بود. رجال‌نویسان شیعی نیز وی را محدثی ثقه می‌دانند. از آثار وی کتاب نوادرکبیر است. نام ابن صلت اهوازی در کتب بسیاری از جمله تاریخ بغداد جلد چهارم و کتاب میزان الاعتدال جلد اول و کتاب لسان المیزان جلد اول دیده می‌شود. شیخ طوسی از وی با تعبیرات مختلف از جمله «ابواحسن احمد بن محمد بن هارون بن صلت اهوازی» و «ابو الحسن احمد بن محمد بن موسی اهوازی» و «احمد بن محمد بن موسی بن الصلت» و «ابوالحسن احمد بن محمد الصلت اهوازی» یاد می‌کند و نجاشی معمولاً از وی با تعبیر «احمد بن محمد بن هارون» نام می‌برد. مرحوم آیه الله بروجرودی در مقدمه کتاب خلاف درباره وی چنین می‌نویسد: «احمد بن محمد بن موسی بن الصلت، شیخ بوسیله او از ابن عثقه روایت می‌کند ولادتش در سال 317 و وفاتش در سال 405 اتفاق افتاده و در نتیجه شیخ قبل از سفر عراق (سال 408) از وی سماع حدیث کرده است». شیخ طوسی در امالی جزء 12 احادیثی از ابن الصلت نقل کرده و از وی چنین تعبیر می‌کند: «اخبرنا ابوالحسن احمد بن محمد بن هارون بن صلت الاهوازی سماعاً منه فی مسجد بشارع دار الرقیق ببغداد فی سلخ شهر ربیع الاول من سنه تسع و اربعمائه قال حدثنا احمد بن محمد بن سعید ابن عثقه املاء...» پس شیخ بعد از سفر عراق از ابن صلت اهوازی سماع حدیث کرده است. از جمله اساتید شیخ طوسی می‌توان به: 1- شیخ مفید در مجلس‌های (1 تا 9 و 45)، 2- ابو مفضل شیبانی در مجلس‌های (16 تا 32) که مجلس‌هایی کوتاه و مختصر است 3- ابن صلت / اهوازی در مجلس‌های (4 و 12 و 41 تا 44)، 4- ابن غضائری در مجلس‌های (15 و 32 و 33 و 34 و 38 و 40)، 5- حسین بن ابراهیم قزوینی در مجالس (35 تا 38)، 6- ابن شاذان قمی در مجالس 38 و 42

پوسته‌های کروی (با افلاک) هم مرکز فرض کرده‌است که بر هم مماسند و درون یکدیگر می‌چرخند، در داخل ضخامت هر پوسته، که نماینده فلک یکی از سیارات است، پوسته‌های هم مرکز و خارج از مرکز و کرات کامل دیگری وجود دارد که بترتیب با افلاک خارج از مرکز و افلاک تدویر متناظرند. همه پوسته‌ها و کره‌ها سرجای خود و به گرد مرکز خود می‌چرخند، و از ترکیب آنها حرکت ظاهری سیاره که طبق فرض روی استوای فلک تدویر قرار دارد پدید می‌آید. ابن هیثم با توصیف دقیق همه حرکاتی که در کار می‌آیند، در واقع گزارشی کامل و روشن و غیرفنی از نظریه بطلمیوس درباره سیارات ارائه می‌کند، و همین نکته راز محبوبیت رساله او را آشکار می‌کند. ایراد ابن هیثم به حرکت پنجم ماه که در فصل پنجم از مقاله پنجم مجسطی بیان شده، بسیار آموزنده‌است. این اشکال کاملاً از نوع برهان خلف است، زیرا «ثابت می‌کند» که چنین حرکتی از لحاظ فیزیکی محال است. بطلمیوس فرض کرده بود که هنگام حرکت فلک تدویر ماه بر فلک حامل خارج مرکز آن قطری که از اوج تدویر می‌گذرد (هنگامی که، مرکز فلک تدویر بر اوج فلک حامل است) طوری می‌چرخد که همیشه در امتداد نقطه‌ای در روی خط اوج و حضیض است (این نقطه را «نقطه المحاذات» می‌گویند)، به طوری که مرکز دایره البروج در وسط خطی است که این نقطه را به مرکز فلک حامل وصل می‌کند. این فرض ایجاب می‌کند که وقتی فلک تدویر یک دور کامل روی فلک حامل خود می‌چرخد، قطر آن بتناوب، در دو جهت مخالف بچرخد. اما ابن هیثم می‌گوید که چنین حرکتی را تنها یک کره ایجاد می‌کند، که بتناوب در دو جهت مختلف می‌چرخد، یا دو کره که یکی بیحرکت می‌ماند و دیگری در جهت خاص خود می‌چرخد. چون فرض جسمی با این اوصاف ممکن نیست، بنابراین ممکن نیست که قطر فلک تدویر در امتداد آن نقطه مفروض باشد. سالها قبل از اینکه عکاسی اختراع شود اساس کار دوربین عکاسی وجود داشت. ابن هیثم در قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی وسیله‌ای را به نام جعبه تاریک (camera obscura) را برای مطالعه خورشیدگرفتگی به کار برده بود. این وسیله، طی جنگهای صلیبی به اروپا راه یافت. اتفاق تاریک، عبارت بود از جعبه یا اتاقکی که فقط بر روی یکی از سطوح آن روزه‌ای ریز، وجود داشت. عبور نور از این روزه باعث می‌شد که تصویری نسبتاً واضح اما به صورت وارونه در سطح مقابل آن تشکیل شود. این وسیله به شدت مورد توجه نقاشان قرار گرفت و تمامی نقاشان بخصوص نقاشان ایتالیایی قرن شانزدهم از آن برای طراحی دقیق منظره‌ها و ملاحظه دورنمایی صحیح استفاده می‌کردند، به این ترتیب که کاغذی را بر روی سطح مقابل

نداد، اما چنین می‌نماید که از این ناکامی چندان خشمناک شده بود که ابن هیثم را به جای آنکه در جایی چون دارالحکمه قاهره، در کنار کسانی مانند ابن یونس منجم به کار بگمارد، به شغلی دیوانی گماشت. ابن هیثم از بیم جان خود این شغل را پذیرفت، ولی برای رهایی از آن چاره در این دید که باز تظاهر به جنون کند. از این‌رو خلیفه اموال او را مصادره کرد و کسی را به قیمومتش گماشت و در خانه‌اش محبوس کرد. چون الحاکم درگذشت (411 هجری)، ابن هیثم نیز از تظاهر به جنون دست برداشت و آزاد شد و اموالش را باز پس گرفت. وی نزدیک الازهر قاهره مقام گزید و بقیه عمر را به تدریس و تألیف سپری کرد و از طریق استنساخ کتاب روزی خود را به دست می‌آورد. و به روایتی ابن هیثم از بیم خلیفه شبانه به شام گریخت و به خدمت یکی از امرای آن دیار درآمد به رغم بخشش های ابن امیر به مختصری قناعت کرد و یکسره به کارهای علمی پرداخت ابن هیثم از راه استنساخ کتابهای ریاضی روزگار می‌گذرانید. کتابهای او در هندسه، حساب، به ویژه کتاب *علم البصار* در پرتوشناسی، شهرت جهانی دارند. این کتاب در سده‌های میانه اروپا، به لاتین برگردانده شد. ابن هیثم رساله‌ای در نور نوشت و ذره بین را کشف کرد. به نسبت زاویه تابش و زاویه انکسار پی برد و اصول تاریکخانه را شرح داد و در مورد قسمت‌های مختلف چشم بحث کرد. رساله نور ابن هیثم نفوذ زیادی در اروپا گذاشت. کارهای وی توسط کمال الدین پیگیری شد. بالغ بر بیست اثر بازمانده ابن هیثم ویژه مسائل نجومی است. شهرت ابن هیثم در نجوم بیشتر به سبب تألیف رساله‌ای است به نام مقاله فی هیئته العالم. ظاهراً این رساله از آثار جوانی او است، زیرا در آن از «پرتوی که از چشم خارج می‌شود» سخن گفته‌است و ماه را جسمی صیقلی توصیف کرده که نور خورشید را «باز می‌تاباند» این دو نظر را وی در المناظر و مقاله فی ضوء القمر رد کرده‌است این رساله تنها نوشته نجومی ابن هیثم است که در قرون وسطی به غرب راه یافته‌است. آبراهام هبرایوس آن را به سفارش آلفونسوی دهم، شاه کاستیل (وفات: ۱۲۸۴ میلادی) به اسپانیایی ترجمه کرد و این ترجمه را مترجم ناشناسی (تحت عنوان کتاب جهان و آسمان) به لاتینی در آورد. در این رساله ابن هیثم ثابت می‌کند که اگر ماه مانند آینه‌ای رفتار کند لازم می‌آید که سطحی از ماه که نور خورشید را به زمین باز می‌تابد کوچک‌تر از سطحی باشد که ما مشاهده می‌کنیم، پس نتیجه می‌گیرد که ماه نور عرضی خود را در دریت مانند اجسام منیر، یعنی از همه سطح خود و در همه جهات، گسیل می‌دارد، این نظر با استفاده از یک ذات الثقبین نجومی ثابت می‌شود. از این رو وی آسمان را متشکل از مجموعه‌ای از

در سال 529 هجری توسط قسطنطین افریقی در مدرسه سالرنو تحت عنوان کتاب الملکی Liber Regiu ترجمه و آنرا به خود نسبت داد. کتاب ابن عباس اهوازی برای دومین بار در سال 1200 میلادی توسط اِستیفان الأَطْطَاکی ترجمه شد. این نسخه در سال 1492 میلادی در شهر بندقیه ایتالیا به چاپ رسید. همین نسخه برای بار دوم در سال 1523 میلادی در شهر لیون به چاپ رسید. لکلرک در تاریخ اطباء عرب گوید: ملکی در سال 529 میلادی به زبان لاتینی ترجمه شده و چند بار به طبع رسیده است. ابن عباس اهوازی را به جهت دانش و مهارت و ابتکار، کتابش را به عنوان یکی از برجسته‌ترین منابع طبی ستوده‌اند. شهرت اهوازی مرهون کتاب ارزشمند او، کامل الصناعه الطبیه است که آن را کُنْاش الملکی، الطب الملکی، کتاب الملکی، القانون العضدی فی الطب و الکناش العضدی فی الطب نیز نامیده‌اند. کامل الصناعه دایره المعارفی است پزشکی و دارای نظم و ترتیبی عالی است که از همان روزگار تألیف مورد اقبال و مراجعه واقع شد، اما پس از تألیف قانون ابوعلی سینا تقریباً به کناری نهاده شد. با این همه، فقط تأکید می‌کند که این کتاب از دیدگاه پزشکی عملی برتر از قانون بوعلی است. آنچه اهوازی در جلد دوم همین اثر در ابواب پزشکی عملی (بالینی و جراحی) آورده، دقت و مهارت و تجربه‌اش در مداوای انواع بیماریها و جراحیها را آشکار می‌سازد. علاوه بر این وی در این کتاب دیدگاههای جالب و ابتکاری ابراز کرده، و به کشفهای مهم نایل آمده است. مثلاً آنچه دربارهٔ انقباض و انبساط رگها و اختلاط هوا و خون و جریان آن در شریانها گفته، نخستین وصف گردش مویرگی خون، و اولین بیان روشن و علمی از شبکهٔ مویرگهاست. اولین کسی بود که دربارهٔ جنین و تکامل آن و حرکات رحم به هنگام زایمان، سخن گفته است، و سرطان رحم را به خوبی تشخیص داده است. وی همچنین کاملاً به اهمیت روان درمانی آگاه بوده، و پیش از ابوعلی سینا به موضوع روان درمانی پرداخته است. تحقیقات ابن عباس اهوازی در علل بروز صرع و بیان نشانه‌ها و تظاهرات فیزیکی و روحی آن سخت جالب توجه است. با اینهمه، اولمان که خود در جایی فصول و ابواب کامل الصناعه را معرفی کرده، منکر نوآوری پزشکان عصر اسلامی است و همه را اقتباس از یونانیان دانسته، و اهوازی را نماینده و شارح خالص طب جالینوس معرفی کرده است.

شرح کتاب الملکی

کامل الصناعه مشتمل بر دو جزء و هر جزء در 10 مقاله تدوین شده است: جزء اول در طب

روزنه قرار می‌دادند و تصویر شکل گرفته را ترسیم می‌کردند. این تصاویر بسیار واقعی و از ژرفانمایی (پرسپکتیو) صحیحی برخوردار بود. ابن‌هشام یک تصویر را هم فراکن (projection) کرده است. وی دستگاهی ساخته بود که تصویر را بازمی‌تابانده‌است بدین گونه نخستین سنگ بنای سینما گراشته شد. حقیقت داشتن این سخن بعید نیست: ابن‌هشام اولین دانشمند جهان است که سرعت صوت را محاسبه کرده است. او با معیارهای متعارف اندازه‌گیری در زمان خودش، که واحد زرع بود، سرعت نور را محاسبه کرد و دور کرهٔ زمین را اندازه گرفت. وی نخستین کسی است که به بررسی خواص نور پرداخت. حل مسأله زیر یکی از کارهای معروف او است: «در صفحه دایره‌ای به مرکز O و به شعاع R، دو نقطه ثابت A, B داده می‌شود. هرگاه دایره را به مثابه‌ای فرض کنیم بر آن، نقطه‌ای چون M بیابید که شعاع نورانی که از A خارج می‌شود پس از منعکس شدن در نقطه M، بر B بگذرد.» ابن‌هشام این مسأله را با استفاده از یک معادله چهارم و از تقاطع یک هذلولی متساوی القطرین و یک دایره حل کرده‌است. آثار ابن‌هشام: کتاب المناظر، مقاله فی صورۃ الکسوف، رساله فی مساحه المسجم الکافی، مقاله فی تربیع الدائرۃ، مقاله مستقصاء فی الاشکال الالهالیۃ، خواص المثلث من جهۃ العمود، القول المعروف بالغریب فی حساب المعاملات، قول فی مساحه الکرة.

ابوالحسن علی بن عباس اهوازی (343 هجری)

ابوالحسن علی بن عباس اهوازی، سال 343 هجری در اهواز بدنیا آمد و همانجا رشد و نمو کرد. ابن عباس برای ادامه تحصیل اهواز را ترک و به بغداد رفت. ابوالحسن اهوازی شاگرد ابوماهر بود و پس از ابوماهر او خود به مطالعه کتب متقدمین پرداخت. کتاب موسوم به کامل الصناعه یا کُنْاش ملکی و یا بطور اختصار الملکی را نگاشت و موجب شهرت او گردید. او در مقدمه کتاب می‌گوید: کتب طبی متقدمین و متأخرین را از زمان بقراط تا این وقت آنچه دیدم ناقص بود، کتابی کامل و جامع که تمام فنون و اقسام طب تا این عصر تألیف نشده است. کتاب الملکی، جامع تمام فنون طب است و این کتاب قبل از قانون ابن سینا کتاب درسی اطباء بود و فقط می‌گوید: پس از تألیف قانون توسط ابن سینا مردم کُنْاش ملکی را ترک گفته به کتاب قانون روی کردند، هرچند کتاب ملکی از کتاب قانون ابن سینا از حیث عملی بهتر است. ابن عباس هم دوره رازی است ولی از تاریخ وفات ابن عباس اهوازی و شرح حال وی تفصیلی در دست نیست همین قدر میدانیم که تا سال 383 هجری زنده بوده است. این کتاب الملکی

أَبُو الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ كَرْنِيبٍ، در قرن چهارم هجری در اهواز بدنیا آمد. ابوالحسن در اهواز رشد و نمو کرد. او ریاضی‌دان و منجم نامداری است که ذکرش در برخی نسخه‌های خطی شرح المقالة العاشرة لافلیدس، با عنوان اهوازی ضبط شده است و در نتیجه، یونگ و دخویه و آلوارت با استناد به فهرست فلوگل بر کشف الظنون، وی را با عبدالله بن هلال اهوازی یکی دانسته‌اند، اما این استنباط درست به نظر نمی‌رسد، زیرا عبدالله بن هلال در 165 ق. زنده بوده و تألیف شرحی بر اصول اقلیدس در آن زمان هنوز بسیار بعید صورت گرفته باشد. بیرونی در آثار خویش چند بار از ابوالحسن اهوازی نام برده که نشان دهنده اهمیت کارهای علمی اوست. یک جا نیز به انتقاد از وی پرداخته و از ستمی که اهوازی نسبت به خوارزمی روا داشته، سخن می‌گوید. در جای دیگری از ابوالحسن احمد بن حسین اهوازی کاتب نام می‌برد و کتاب معارف الروم را به وی نسبت می‌دهد. زوتر احتمال می‌دهد که این دو تن یکی بوده باشند. وی همچنین بر آن است که ابوالحسن اهوازی، فرزند ابوالاحمد حسین بن کرنیب اهوازی. شایان توجه است که ابوالحسن اهوازی در رساله خود از ابوجعفر خازن که در حدود 360 ق درگذشته، یاد کرده است. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که روزگار کهنسالی اهوازی با دوران کودکی بیرونی مقارن بوده است. تنها اثر موجود اهوازی کتابی است با عنوان شرح المقالة العاشرة من کتاب اقلیدس که چند نسخه از آن در کتابخانه‌های برلین و ددو نسخه نیز در کتابخانه‌های دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران موجود است.

أَبُو عَلِيٍّ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ سال 362 هجری در اهواز بدنیا آمد. ابوعلی در اهواز رشد و نمو کرد. وی تحصیلات خود را در اهواز آغاز کرد و در دیگر جاها نزد مشایخ عصر قرائت و حدیث آموخت. ابوعلی اهوازی سپس اهواز را ترک کرده و به دمشق رفت و در آنجا سکنی گزید و همانجا نیز درگذشت. گفته‌اند که قرائت ابوعمر و عاصم را نزد علی بن حسین غضایری، و قرائت ابن کثیر را نزد محمد بن محمد بن فیروز، و قرائت نافع را نزد ابوبکر محمد بن عیبدالله بن قاسم خرقی، و روایت قالون را نزد احمد بن محمد بن عبدالله تستری خواند. از دیگر مشایخ وی در قرائت اینان را می‌توان نام برد: در بغداد ابوحفص کتانی و

نظری و جزء دوم در طب عملی است. در جزء اول افزون بر دیباچه و تصدیق کتاب به نام عضدالدوله و بررسی آثار پزشکان بزرگ و کلیات طب، به مسائلی همچون تشریح اعضای ساده و مرکب بدن، قوای طبیعی، علل و علائم و دوره بیماریها و نقش عواملی چون آب و هوا، غذا، خواب و ورزش در سلامت انسان پرداخته است. جزء دوم به بهداشت عمومی، انواع بیماریها و شیوه درمان آنها از سر تا قدم به ویژه دستگاههای تنفسی و گوارشی، و نیز جراحی که یکی از جالب‌ترین بخشهای کامل الصناعه به شمار می‌رود، و سرانجام انواع ادویه مرکبه و شیوه ساخت و ترکیب آنها اختصاص داده شده است. در عصر جدید توجه اروپاییان از نیمه قرن 19 میلادی به این اثر بزرگ طبی جلب شد و به بررسی ابواب یا ترجمه بخشهایی از آن دست زدند و در تحقیقات مربوط به تاریخ علم و تاریخ پزشکی به بررسی آراء او پرداختند. نخستین بار متن عربی کامل الصناعه الطبیة در 1283 هجری در لاهور و پس از آن در 1294 هجری در بلاق به چاپ رسید. نیز نسخه خطی دانشگاه استانبول را فؤاد سزگین در 1405 هجری در فرانکفورت چاپ تصویری کرد. کمبل، کتاب دیگری در طب مشتمل بر 3 بخش بهداشت، بیماریها و جراحی که نسخه آن را در گوتینگن نشان داده، را از ابن عباس اهوازی دانسته است. ابن عباس اهوازی در این کتاب برای اولین بار از ورزش های اکره (فوتبال)، کوهنوردی، دو میدانی و همچنین از ورزش اسب سواری، کشتی و دیگر ورزش های گروهی و فردی مربوط به بدن سازی که در آن زمان رایج بوده، صحبت کرده است.

رابعه دختر کعب زن عرب و شاعره ای که سال 313 هجری به زبان فارسی شعر گفته است. رابعه هم دوره با سلطه سامانیان و رودکی بود. بسیاری می‌گویند اشعار رابعه اولین اشعاری است که به زبان فارسی گفته شده است و او را آفریننده شعر فارسی می‌دانند. رابعه از اعراب مهاجر به خراسان بود. پدرش فرمانروای بلخ و سیستان و قندهار و بست بود. رابعه شیفته شخصی به نام بکتاش می‌شود و برایش شعر می‌سراید. برادرش حارث که از این عشق آگاه می‌شود آشفته می‌شود و دستور می‌دهد که خواهرش را به حمام برند و رگهایش را بگشایند تا بمیرد. حکایت او را فقیر نظم کرده نام آن مثنوی را گلستان ارم نهاده است. رابعه اشعار زیبایی به زبان فارسی دارد. محمد عوفی صاحب تذکره لباب الالباب نقل کرده است

اشارت دارد . همچنین ابوعلی در قرائت کتابی با عنوان الاقناع فی القراءات الشاذة داشته است. این کتاب شامل 11 قرائت و 10 اختیار بوده است، بدین صورت که ابوعلی قرائات ابوجعفر مدنی، شبیه بن نصاب، محمد بن محیصن، حمید بن قیس، ابن شهاب زهري، حسن بصری، اعمش، ابن ابی لیلی، طلحه بن مصرف، ابویحریه سکونی و محمد بن منذر مدنی، و همچنین اختیارات یعقوب خضرمی، ایوب بن متوکل، یحیی بن مبارک یزیدی، ابوعبید قاسم بن سلام، خلف بن هشام بزاز، ابوجعفر محمد بن سعدان، محمد بن عیسی اصبهانی، ابوحاتم سجستانی، احمد بن جبیر انطاکی و ابن جریر طبری را در این کتاب جمع کرده بوده است. وی کتابی نیز در قرائت زید بن علی تألیف کرده بوده است.گفتنی است که قصیده‌ای از وی نیز با عنوان قصیده فی التوحید و العقیده که حدود 112 بیت است، در کتابخانه ظاهریه یافت می‌شود. این قصیده می‌تواند محقق را در بررسی افکار و عقاید سالمیه وی به کار آید. نسخه ناقصی نیز از کتابی با عنوان شرح عقد الایمان فی معاویه بن ابی سفیان که مشتمل بر اخبار و احادیث و نیز مناقب معاویه از دیدگاه مؤلف است، در کتابخانه ظاهریه نگهداری می‌شود. کتاب الفرائد و القلائد که بروکلان ، به چاپ آن اشاره کرده، و آن را از تألیفات ابوعلی اهوازی دانسته، از شخصی به نام ابوالحسن اهوازی است. کتاب کوتاه و چاپ‌شده اهوازی، با عنوان (مثالب ابن ابی بشر) ناظر به نقد و رد ابوالحسن اشعری، بنیادگذار اشاعره و افکار اوست که به کوشش میشل آلار در «مجله مطالعات شرقی دمشق» همراه با ترجمه و مقدمه به چاپ رسیده است. این کتاب موجب شد تا اشعریان بر ابوعلی اهوازی خرده گیرند و ابن عساکر در تبیین کذب المفتری به رد کتاب ابوعلی اهوازی نظر داشته، و گفته‌های وی را نقد کرده است. ابوعلی اهوازی حکایاتی در طعن اشعری آورده که مدعی است آنها را از برخی اهالی بصره که خود اشعری را دیده‌اند، روایت کرده است. وی در این کتاب از نقل هیچ‌گونه طعنی بر ابوالحسن اشعری فروگذار نکرده است. ابوعلی اهوازی مدعی است که ابوالحسن اشعری در علم حدیث، فقه و علوم قرآنی هیچ منزلت و پایگاهی نداشته است.

ابومحمد حسن بن عبدالرحمن بن خلاء الرامزی (360 هجری)

ابومحمد حسن بن عبدالرحمن بن خلاء الرامزی معروف به ابن خلاء ، سال 360 هجری در رامهرمز به دنیا آمد. ابن خلاء سبک دنبال رو سبک و شیوه جاحظ بود. ابو محمد از پدرش و محمد خضرمی و محمد مازنی و حسن عنبری و جعفر فریانی و عبدان اهوازی و

ابوالفرج شنبوذی، در دمشق محمد بن احمد بن محمد جبنی، و در بصره ابوالقاسم عبدالله بن نافع بن هارون عنبری، ابوبکر محمد بن احمد بن علی باهلی و /ابوعبدالله محمد بن /احمد بن عبدالله بن هلال /اهوازی همچنین از مشایخی چون نصر بن احمد مَرُجی، معافی بن زکریا ابن طرار، عبدالوهاب کلابی و تمام رازی حدیث شنید. وی به مصر و موصل نیز سفر کرده است. ابوعلی اهوازی پس از سال 400 هجری در دمشق به اقراء و تحدیث پرداخت، در حالی که هنوز برخی مشایخ وی زنده بودند. از شاگردان و راویان وی در قرائت باید ابوالقاسم هذلی، ابوعلی حسن بن قاسم غلام هرّاس، احمد بن ابی الاشعث سمرقندی، ابوالحسن مصینی، ابونصر احمد بن علی زینبی، ابوالحسن علی بن احمد ابهری، ابوبکر محمد بن مفرج بطلیوسی و ابوالقاسم عبدالوهاب قرطبی را نام برد. کسانی نیز چون خطیب بغدادی، ابوسعید اسماعیل بن علی سَمّان، عبدالعزیز بن احمد کتّانی و ابوطاهر حنّای از وی حدیث شنیده‌اند. ابومعشر طبری نیز به طریق اجازه از وی روایت می‌کند. به گفته ابن عساکر ، اهوازی بر مذهب سالمیه بود و از این رو احادیث بی‌پایه‌ای در تشبیه روایت می‌کرد. خود وی نیز مدعی بوده که خداوند را در خواب دیده بوده است. ابن عساکر می‌افزاید که ابوعلی اهوازی، کتابی داشته‌با عنوان البیان فی عقود اهل الایمان که در آن احادیثی «منکر» را گرد آورده بوده است. همو در تبیین کذب المفتری گفته که این کتاب درباره احادیث صفات است. اینکه در این کتاب روایات دروغ نقل شده بوده، توسط ذهبی نیز تأیید شده است. از نظر رجالی نیز، از سوی برخی محدثان و مقریان انتقاداتی بر او رفته است، تا بدانجا که در روایت وی از برخی شیوخش تردید کرده، و گفته‌اند که چون در روایت قرائات افراط کرد، وی را متهم کردند که دروغ‌گوست. حتی گفته‌اند که از برخی مشایخ روایت کرده است که جز بدین‌طریق شناخته نیستند. با اینهمه، عالمان قرائت به تبحر ابوعلی اهوازی در قرائت و سعه روایی او تأکید کرده‌اند. و روایات وی در قرائت در کتابهایی چون المستنیر ابن سوار، الکفایه ابوالعز قلانسی و الکامل هذلی نقل و ضبط شده است. ابوعلی اهوازی در قرائت آثاری تألیف کرده است، از آن جمله: الوجیز، که نسخه‌ای از آن در کتابخانه چستربیتی موجود است؛ الموجز، که در کتابخانه ازهریه، نسخه‌ای از آن را می‌توان یافت ؛ الايضاح، که ابوشامه مقدسی در المرشد الوجیز از آن بهره برده است؛ کتابی نیز با عنوان التفرد و الاتفاق بین الحجازیین و الشامیین و اهل العراق به وی منسوب است که نسخه‌ای ناقص از آن را در کتابخانه ظاهریه می‌توان یافت. بروکلان نیز به وجود نسخه‌ای با عنوان الموضح در قرائات سبع در کتابخانه ازهریه

ابوسعبد چه زمانی به مصر رفته اند، اما از نام و آوازه ابوسعبد و برادرش ایونصر هارون در سالهای حکومت الحاکم فاطمی در مصر بر می آید که آنان می باید پیش از پایان قرن چهارم در مصر نفوذ و اعتبار یافته باشند. پژوهشهای دقیق گوییتن مبتنی بر اسناد به دست آمده از جنیزه قاهره که بیشتر آنها هنوز به چاپ نرسیده، نشان می دهد که آنان فعالیت گسترده ای در تجارت و صرافی از اهواز تا قیروان در تونس داشته اند. نام نیک آنان به سبب حسن سلوکی که در تجارت داشتند و افزون بر آن، امانتداری در مورد سپرده های محرمانه ای که نزد آنان بود، در آفاق پراکنده گشت و بر وسعت حال و ثروت آنان افزوده شد، چنانکه شاعری با اشاره به ابوسعبد به لحاظ یهودی بودنش و کسب عزت و ثروت و سروری در حکومت فاطمی به کنایه مردم را توصیه می کرد که یهودی شوند. ابوسعبد که مردی جواهرشناس و جواهرفروش بود، به تدریج راه نزدیکی به دربار را پیمود و نزد خلیفه الظاهر تقرب یافت، به گونه ای که «همه اعتماد جوهرخریدن بر او داشتند»، او نزد خلیفه مستنصر نیز به همین کار اشتغال داشت و ابن زبیر از 5 هزار جواهر نشان گرانها در خزانه خلیفه یاد می کند که ترصیع آنها را ابوسعبد بر عهده داشته است، در حالی که برادران وی ابونصر و ابومصور به پیروی از پدر خود بیشتر به تجارت پارچه و پوشاک به ویژه جامه های گران بها مشغول بودند. افزون بر این در زمینه صرافی نیز دست داشتند و دامنه فعالیت آنان در شهرهای مختلف از جمله بغداد و دمشق و بیت المقدس گسترده بود و نمایندگانی در این شهرها داشتند که وجوه سفته ها و حواله های آنان را پرداخت می کردند. ظاهراً این نوع فعالیتها بیشتر زیر نظر ابوسعبد اداره می شد. زمینه فعالیت سیاسی ابوسعبد را اهدای کنیزی سیاه به خلیفه الظاهر فراهم آورد. و چون مستنصر از این زن زاده شد، طبعاً موقعیت ابوسعبد در دربار استوارتر شد، چه 7 سال بعد در 427 هجری که مستنصر در کودکی به خلافت رسید، باز هم بر مقام و منزلت ابوسعبد افزوده شد، اما به سبب حضور جرجرائی وزیر، قدرت اظهار خواسته های درونی خود را نداشت. اوج نفوذ سیاسی ابوسعبد با مرگ وزیر در 436 هجری و تسلط کامل مادر خلیفه بر امور آغاز شد. چنانکه به تحریک او، حسن بن علی ابن انباری وزیر جدید عزل گردید. و پس از آن چون مادر مستنصر به وزارت ابوسعبد تمایل داشت، اما مورد قبول مستنصر واقع نشده بود، بنا به ترغیب مادر خلفه، مقام وزارت به یک روستایی بنام ابونصر، یهودی نو مسلمان، رسید. چون فلاحتی وزارت یافت، دست ابوسعبد در کارها چنان گشوده شد که برای وزیر جز نامی باقی نماند. در واقع مستنصر خود، ابوسعبد را به نظارت بر وزیر گماشته بود. ابوسعبد

ابوالقاسم بغوی حدیث شنید. ابوالحسن صیداوی و حسن شیرازی و محمد بن موسی بن مردویه و قاضی احمد نهانندی از وی حدیث روایت کرده اند. ابن خلاء را از پیشگامان علم اصول الحدیث می دانند، که در این زمینه در کتاب معروف خود "المحدث الفاصل بین الروای و الواع، ابواب بسیاری مطرح کرد. شریف ابومحمد حسن محمدی که از مشایخ طوسی و نجاشی است از شاگردان وی به حساب می آید. ابو محمد سالیانی دراز در شهرهای اهواز عهده دار منصب قضاوت بود او تا سال ۳۶۰ هجری در رامهرمز باقیماندو همانجا درگذشت.

آثارش: ابو محمد ابن خلاء : کتاب الريحانین الحسن و الحسنین(ع)، امام التنزیل فی علم القرآن، النوادر الشوارد، ادب الناطق، رساله السفر، الرثاء یا المراثی و التغازی، الفلک فی مختار الاخبار و الاشعار، ربیع المیتیم فی اخبار العشاق، کتاب امثال النبی(ع) ، المناهل و الاعطان و الحنین الی الاوطان.

میمون بن البخت اهوازی (قرن پنجم)

میمون بن البخت اهوازی دانشمند و پزشک قرن پنجم هجری است. بن البخت در اهواز بدنیا آمد و همانجا رشد و نمو کرد و سپس بدلائل نامعلومی اهواز را ترک و در هرات افغانستان اقامت یافت. میمون بن البخت معاصر ابوعلی بن سینا بود. او طبیب و فیلسوفی بود که منطق و طبیعیات و الهیات شفا را از حفظ داشت و با اهل جاه و مال کمتر ارتباط داشت. چنانکه ظهیرالملک بیهقی حاکم هرات او را به اجبار و با تدابیری بعیادت مَرَضای خویش می برد.

ابو سعد تستری، ابراهیم بن سهل (439 هجری)

ابو سَعد ابراهیم به سهل تُستری در اهواز بدنیا آمد. ابو سعد بازرگان، جواهر شناس و سیاستمدار و اهوازی است. ابو سعد تستری از اهواز به مصر مهاجرت میکند. خاندان او از یهود فرقه قرائیم با قرائیون بودند. خاندان ابوسعبد در اهواز دارایی هایی فراوان داشته اند که نگهداری و مراقبت از آنها تا سال ها بعد دل مشغولیت آنان در مصر بود. نامه های ارسالی حنه، خواهر ابوسعبد در سال 411 هجری از طرف خودش و برادرانش از اهواز به مصر نشان بر نگرانی آنان در حفظ املاک و دارایی شان در اهواز دارد. درست معلوم نیست که خاندان

آقابزرگ تهرانی؛ طبقات اعلام الشیعه؛ بیروت؛ 1385 میلادی.

ابن ابی الحدید، عزالدین ابو حامد بن محمد؛ شرح البلاغه؛ محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره؛ 1378 هجری.

ابن الاثیر، عزالدین؛ التاریخ الباهر فی الدوله الاتابکه؛ به کوشش احمد طلیمات، قاهره؛ 1382 هجری.

ابن اعثم کوفی، ابومحمد احمد؛ الفتوح؛ حیدرآباد دکن؛ 1968 میلادی.

ابن بلخی، فارسنامه؛ به کوشش لیسترنج و الن نیکلسون؛ تهران؛ اساطیر، 1384 شمسی.

ابن تغری بردی، جمال الدین ابوالمحاسن؛ المنهل الصافی و المستوفی بعدالوافی؛ به کوشش محمد محمد امین، قاهره؛ 1984 میلادی.

ابن جلیجل، سلیمان بن حسان؛ طبقات الاطباء و الحكماء؛ به کوشش فؤاد سید، قاهره؛ 1955 میلادی.

ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان؛ المنتظم؛ محمد عبدالقادر عطا، بیروت؛ 1992 میلادی.

ابن حجر عسقلانی، شهاب الدین احمد؛ انباء الغمر بأبناء العمر؛ حیدرآباد دکن؛ 1387 هجری.

ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد؛ العبر و دیوان المبتدأ و الخبر...؛ خلیل شجاده، بیروت؛ 1981 میلادی.

ابن خلکان، شمس الدین احمد؛ وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان؛ احسان عباس، بیروت؛ 1968 میلادی.

ابن خردادبه، ابی القاسم عبدالله؛ المسالك و الممالك؛ بیروت؛ داراحیاء التراث العربی، 1998 میلادی.

ابن حوقل، ابی القاسم محمد؛ صورة الارض؛ لیدن؛ بریل، 1938 میلادی.

ابن سلام جمحی، محمد؛ طبقات فحول الشعراء؛ به کوشش محمود محمد شاکر، قاهره؛ 1974 میلادی.

ابن شاکر کتبی، صلاح الدین محمد؛ فوات الوفيات؛ به کوشش احسان عباس، بیروت؛ 1973 میلادی.

ابن عماد حنبلی، عبدالحی بن احمد؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب؛ به کوشش عبدالقادر الارناؤوط و محمود الارناؤوط، بیروت؛ 1406 هجری.

ابن کثیر دمشقی، عمادالدین اسماعیل؛ البدایه و النهایه؛ به کوشش احمد ابوملحم، علی نجیب عطوی و علی عبدالساتر، بیروت؛ 1985 میلادی.

ابن رسته، ابی علی احمد؛ الاعلاق النقیسه؛ لیدن؛ بریل، 1891 میلادی.

ابن فضالان، احمد؛ رحله؛ به کوشش شاکر لعیبی؛ بیروت؛ الموسسه العربیه للدراسات، 2003 میلادی.

ابن فقیه، ابی بکر احمد؛ البلدان؛ لیدن؛ بریل، 1302 هجری.

گذشته از آنکه متولی دیوان مادر خلیفه بود، در جمیع امور دولت نظارت داشت، چنانکه هیچ امری خارج از حدودی که او تعیین می کرد، صورت نمی گرفت. فلاحی که از بی اعتباری خویش در کنار ابوسعید تستری ناخشنود بود، به سپاهیان ترک نزدیکی جست و آنان را مورد عنایت قرار داد تا به موقع از آنان بهره برداری کند. بهانه تحریک سپاه زمانی فراهم شد که هنگام درگیری دو گروه مغربیان و ترکان سپاهی، در باب زویله، عزیزالدوله ریحان خادم، به سبب بیماری درگذشت. ابوسعید متهم شد که ریحان را مسموم کرده و بی گمان تحریک وزیر در این امر کاملاً مؤثر بوده است. بنابراین سپاهیان بر قتل ابوسعید اتفاق کردند و در 3 جمادی الاول 439 با آنکه در میان گروهی بسیار از خانه اش به سوی قصر می رفت، سه تن از ترکان بر او حمله بردند و به قتلش رساندند. پس از آن او را مثله کردند و پیکرش را نیز آتش زدند. لشکریان پس از این قدرت نمایی از خشم خلیفه بیمناک شدند و خود را فرمانبردار او خواندند. خلیفه هم سپاه را امان داد و همه بازگشتند. در آن غوغا ابونصر برادر ابوسعید، از بیم جان، خواست تا مالی کلان به خزانه دهد، ولی خلیفه نپذیرفت. در واقع، ابونصر از آن پس نیز برای ادامه فعالیت تجاری خود مشکلی نداشت و خلیفه هم با اتخاذ سیاست مصالحه، خاندان ابوسعید را همچنان گرامی می داشت. چنانکه امور خزانه را به عهده ابونصر نهاد و پسر ابوسعید را نیز در یکی از دیوانها حکم نظارت دارد. به اسلام آوردن این پسر و وزارت یافتن او اشاره کرده اند. سرانجام ابونصر به تحریک وزیر حسین بن محمد جرجرائ و به اتهام فعالیت بر ضد دولت، توقیف و اموالش مصادره شد و خود نیز بر اثر شکنجه درگذشت.

صفدی، صلاح الدین خلیل؛ الوافی بالوفیات؛ به کوشش هلموت ریتز، ویسبادن: 1962 میلادی.

ضیف، شوقی؛ تاریخ الادب العربی؛ قاهره: 1963 میلادی.

طبری، محمد بن جریر؛ تاریخ الرسل والملوک؛ محمد ابوالفضل ابراهیم؛ بیروت: 1967 میلادی.

فائیل، بابو اسحاق؛ مدارس العراق قبل الاسلام، لندن: دارالوراق، 2006 میلادی.

فروخ، عمر؛ تاریخ الادب العربی؛ بیروت: 1983 هجری.

قاضی ابو یوسف، یعقوب بن ابراهیم؛ کتاب الخراج؛ بیروت: 1979 میلادی.

قبادیانی، ناصر خسرو؛ سفرنامه؛ به کوشش محمد دبیر سیاقی؛ دانشگاه تهران، 1354 شمسی.

کراچکوفسکی، ایگناتی یولیانوویچ؛ تاریخ نوشته های جغرافیایی در جهان اسلام؛ ترجمه: ابوالقاسم پاینده؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1379 شمسی.

لسترنج، گای؛ جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی؛ ترجمه: محمود عرفان؛ تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، 1337 شمسی.

مسعودی، علی بن حسین؛ التنبیه و الاشراف؛ به کوشش دخویه، لیدن: 1893 میلادی.

-----؛ مروج الذهب؛ به کوشش یوسف اسعد داغر، 1385 هجری.

مقدسی، ابو عبدالله؛ احسن التقاسیم؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، 1987 میلادی.

مقری تلمسانی، احمد؛ نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب؛ قاهره: المکتب التجاریه، 1949 میلادی.

ناشناس، حدود العالم من المشرق الى المغرب؛ به کوشش منوچهر ستوده؛ دانشگاه تهران، 1340 شمسی.

نصر بن مزاحم منقری؛ وقعه صفین؛ به کوشش عبدالسلام محمد هارون، قاهره: 1382 هجری.

نوبختی، حسن بن موسی؛ فرق الشیعه؛ به کوشش هلموت ریتز، استانبول: 1931 میلادی.

یاقوت حموی، ابو عبدالله؛ معجم الادباء؛ بیروت: دارالفکر، 1980 میلادی.

-----؛ معجم البلدان؛ به کوشش فردیناند وستنفلد، لایپزیک: 1866 میلادی.

یعقوب، اوجین منا؛ دلیل الراغبین فی لغه الآرامیین؛ موصل: 1900 میلادی.

یعقوبی، احمد؛ البلدان؛ لیدن: بریل، 1891 میلادی.

ابن مرتضی، احمد بن یحیی؛ طبقات المعترله؛ به کوشش سوزانا ویوالد ویلرز، بیروت: 195 میلادی.

ابن منظور، محمد بن مکرم؛ لسان العرب؛ بیروت: 1374 هجری.

ابوعلی مسکویه، احمد بن محمد؛ تجارب الامم و تعاقب الهمم؛ ابوالقاسم امامی، تهران: 1366 هجری.

ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین؛ الاغانی؛ قاهره: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، [بی تا].

ابومخنف، لوط بن یحیی؛ مقتل الحسین؛ به کوشش حسین غفاری، قم: 1398 هجری.

-----؛ وقعه الطف؛ به کوشش محمد هادی یوسفی غروی، قم: 1367 هجری.

ادریسی، ابی عبدالله؛ نزهة المشتاق فی اختراق الافاق؛ بیروت: عالم الکتب، 1998 میلادی.

اصطخری، ابی اسحاق ابراهیم؛ مسالك الممالک؛ لیدن: بریل، 1927 میلادی.

جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس؛ کتاب الوزراء و الکتب؛ به کوشش مصطفی السقا، ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ شلبی، قاهره: 1938 میلادی.

حاجی خلیفه؛ کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون؛ استانبول: 1941 میلادی.

حتی، فیلیپ؛ تاریخ عرب؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: 1344 شمسی.

حمزه اصفهانی؛ تاریخ سنی ملوک الارض والانبیاء؛ برلین: 1340 هجری.

خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی؛ تاریخ بغداد؛ 1349 هجری.

دایرة المعارف بزرگ اسلامی؛ دوازده جلد، تهران: 1370 شمسی.

دینوری، ابوحنیفه احمد؛ الاخبار الطوال؛ عبدالمنعم عامر و جمال الدین الشیال، قاهره: 1960 میلادی.

ذهبی، شمس الدین محمد؛ تاریخ الاسلام، به کوشش عبدالسلام تدمری، بیروت: 1409 هجری.

زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ ایران بعد از اسلام؛ تهران: 1362 شمسی.

سارتن، جورج؛ مقدمه بر تاریخ علم؛ ترجمه: غلام حسین صدری افشار، وزارت علوم و آموزش عالی، 1353 شمسی.

سبط ابن الجوزی، یوسف بن قزاوغلی؛ مرآة الزمان؛ به کوشش احسان عباس، بیروت: 1405 هجری.

سزگین، فؤاد؛ تاریخ التراث العربی؛ ترجمه محمود فهمی حجازی، بیروت: 1983 میلادی.

سواری، لفته؛ ایران در نزهة المشتاق ادریسی؛ تهران: نشر شادگان، 1387 شمسی.

شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم؛ الملل و النحل؛ محمد بن فتح الله بدران، قاهره: 1947 میلادی.

صابی، هلال بن محسن؛ تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء؛ عبدالستار احمد فراج، قاهره: 1958 میلادی.

صفدی، خلیل؛ الوافی بالوفیات؛ به کوشش هلموت ریتز؛ دار النشر و یسبادن، 1962 میلادی.